

سوگنامه نارك

اثر گريگور ناركاتسى

ترجمه

آزاد ماقیان

ویراستار: گومانیک

سوگنامه نارك

اثر

گريگور ناركاتسى

آزاد مائيان

ترجمه

۱. گرمانيك

ويراستار

- * گریگور نارکاتسی
- * سوگنامهء نارکس
- * ترجمهء آزاد ماتیان
- * ویراستار : ۰۱ گرمانیک
- * ناشر : آ۰ ماتیان
- * ۲۰۰۰ دفتر
- * چاپ نخست
- * تیرماه ۱۳۶۶
- * ۲۵۶ صفحه، رقعی
- * چاپ نخستین



گریگور نارکاتسی

۹۵۱ - ۱۰۰۳ میلادی



کلیسای نارک در روستای همنام

گریگور نارکاتسی^(۱)

گریگور نارکاتسی از نامداران ادب ارمن بشمار می‌رود. وی بسال ۹۵۱ در روستای نارسرزمین رشتونیک^(۲) واقع در کناره جنوبی دریاچه وان دیده به جهان گشود و به علت گذران زندگی در وانک روستای نارک^(۳) بدین نام اشتهار یافت. پدرش اسقف خسرو آنزواتسی^(۴) یکی از شخصیت‌های دانشمند عصر خود بود که با انتقاد از جا تلیق بزرگ آنانیا موکاتسی^(۵) (۹۴۶ - ۹۶۵) بسال ۹۵۴ مورد غضب وی قرار گرفته به فرقه گرایبی متهم شد. نارکاتسی در سنین کودکی نزد عموی مادرش آنانیا نارکاتسی، در همان وانک نارک به تحصیل علم پرداخت. آنانیا همان شخصیتی است که مورخین لقب "فیلسوف بزرگ" به وی اتلاق نموده‌اند. گریگور نارکاتسی بعدها یکی از ارکان و اساتید مهم وانک مذکور گردید. زندگینامه مختصر او در نسخه خطی شماره ۱۵۶۸ در ماتنا داران مسروپ ماشتوتس^(۸) موجود است و آن قدیمیترین نسخه مربوط به نارکاتسی محسوب

1-Grigor Nārek'ātsi

2-Rəštunik

3-Nārek'

4-Xosrov Āndzevātsi

5-Mesrop Māstots

ميشود ، و روى كاغذ پوستى نگاشته شده است و متعلق به سال ۱۱۷۲ ميلادى ميباشد . ناركاتسى در زمان با زيل وكنستانتين امپراتوران بيزانس و سنكرسيم پادشاه آرزرونى ارمنستان و جاثليق و اهان مى زيسته است .

براى اينكه با شرايط سياسى ، اجتماعى و اقتصادى زمان و عصر ناركاتسى آشنا شده زندگانى وى را بيشتر و بهتر دريايم نظرى اجمالى بر رويداهاى مهم سده هاى دهم و يازدهم ميلادى مى افكنيم .

پس از پنج قرن كه از سقوط سلسله پادشاهى اشكانى ارمنستان مى گذشت در سده نهم حكومت باكراتونى و پس از آن پادشاهى هاى آرزرونى و چند حكمرانى ديگر در مناطق مختلف ارمنستان بوجود آمد . در طى اين پنج قرن كه دوران چيرگى پارسيان ، روميان و تازيان براين سرزمين محسوب مى گردد ضربات مهلكى بر پيكر اقتصادى ، سياسى و فرهنگى اين ديار وارد آمد . پس از تزلزل و سقوط حكومت خلفا دگرگونى هاى چشمگيرى ايجاد شد و با روى كار آمدن حكومتهاى فئودالى ياد شده نفوذ زمينداران در زندگى مردم بيش از هر زمانى افزونتر گرديد . ارمنستان پس از آشوت دوم (آهنين) پادشاه باكراتونى تا زمان تاخت و تازهاى بيزانس و سلجوقيان دوران آرامش نسبي پشت سر نهاد و اين آرامش زمينه اوجگيرى سريع مناسبات فئودالى ، گسترش و بناى شهرها ، رونق بازرگانى بين المللى از طريق راهها ارمنستان با كشورهاي ايران ، روسيه ، بين النهرين و غير را فراهم نمود . قابل توجه است كه در اين زمان در اثر جنگهاى بيزانس و تازيان راههاى جنوبى از فعاليت افتاده بودند .

شهر آنى با جمعيت صد هزار نفرى و " هزارويك كليساى " خود در زمان آشوت سوم (۹۵۳ - ۹۷۷) پايتخت كل ارمنستان گرديد . بدين ترتيب در كرانه هاى رود ارس هزار شهر و روستا ، در استان واسپوراگان ده شهر ، ۷۲ برج و بارو ، ۱۱۵ وانك و چهار هزار كليسا بنا گرديد .

كارگاههاى ارمنستان بافتنى هاى پشمى ، كتانى و ابريشمى ، پارچه ، پوشاك كبرند ، عمامه ، روپوش ، پرده ، قالى و غيره توليد مى كردند و به كشورهاي مختلف

صادر مینمودند .

این روند پیشرفت و رونق زندگی اقتصادی عوارضی نیز با خود به همراه آورد . از جمله مالیاتهای پولی رایج شده، اکثریت مردم به افراد نزولخوار بدهکار میشدند . فشار زمینداران بزرگ بر روستائیان هر چه بیشتر گردیده بود بطوریکه ماتوس اورهایتسی^(۱) مینوسد : از خانه دافتاک اسقف (سده ۱۱) شهر آرزن - ارض روم فعلی (۲۴۰۰ جفت گاو برای شخم بیرون میرفت . پس از لشکرکشی سلجوقیان چهل بارشتر گنجهای او غصب گردید . بنابراین با ایجاد شرایط جدید تاریخی ، نزولخواری ، دزدی ، ستمگری ، دوری جستن از صداقت و خداپرستی و بسیاری کج رویهای دیگر در نزد حکام غیر مذهبی و برخی روحانی نمایان توانمند شیوع و رواج یافته بود .

در همین زمان جنبش عظیم دهقانی وضد ستمگری تندراکیان در سده های ۹ - ۱۱ برهبری سمبات زارهاوانتسی^(۲) بر علیه فشارهای اجتماعی ناشی از سیستم فئودالیت در ارمنستان بوجود آمد .

در چنین شرایط تاریخی ، وانکها و کلیساها از بزرگترین مراکز تربیتی و علمی بشمار میرفتند و وانک نارك یکی از مهمترین آنها محسوب میگردد . بدین سان گریگور ناركاتسی ضمن عهده داری وظایف روحانی در این وانک به امور ادبی - فرهنگی همت گمارد . مشهور است که چه آنانیا و چه گریگور با مخالفت شدید در برابر تن پرستیها و جزم اندیشی برخی مراجع مورد غضب برخی رهبران کلیسا و حکمرانان زمان قرار گرفته به جنبش تندراکیان منتسب گردیدند و آنان با دسیسه چینی در صدد محاکمه و تبعید ناركاتسی برآمدند لیکن او به گونه ای معجزه انگیز از این توطئه ها جان سالم بدر برد و جزو قدیسیں درآمد . گریگور ناركاتسی بسال ۱۰۰۳ میلادی دیده از جهان فرو بست . از او

1-Mātevos Urhāyetsi

2-Səmbāt Zārehāvāntsi

نوشته‌های بسیار بجا مانده است و هر آنچه که در تذکره‌های قدیمی یاد شده کلاً "باقی است." سرودها " و "سوگنامه نارک" مهمترین آثار وی بشمار میروند . سرودهای نارکاتسی مشتمل بر ۲۰ قطعه آوازی است که عموماً " محستوای مذهبی دارند و از نظر معنوی و شعری نمونه‌های درخشان دوران اولیه پیدایش رنسانس ادبی ارمنی هستند . نارکاتسی را شاید بتوان نخستین شاعر ارمنی دانست که در اختلاف با پدید آورندگان شاراگان (که سرودهای محض کلیسایی است) دنیای واقعی ، زندگی ، طبیعت و انسان را در اشعارش مطرح نمود و از حیطة سوژه‌های تکراری و سنتی پا فراتر نهاد و قالب‌های شعری یکنواخت و متحد الشكل را کنار گذاشت .

زیبایی‌های طبیعت نارکاتسی را در شگفتی ژرفی فرو میبرد و او درخشش آفتاب ، زیبایی و طراوت گلها و گیاهان ، نوای دلنواز آبهای روان در بهاران را موضوع سرودهایش مینماید :

مژده به گلها و درختان

درختان پر شاخ و برگ

که میوه‌های خوشرنگ و خوشمزه‌شان

چشم را نوازش میدهد .

مژده به وردهای پربرگ

و سرسبز و خوشرایحه

گل‌های زیبا چون زر و درخشان چون آفتاب . .

و مژده به دسته‌گل‌های سرشار . . .

مژده به آبهای زمزمه‌گر
 آبهای خندان ، روان و غلتان
 آبهای خوش نوا و جاودانی •
 و مژده به آبهایی که
 با روانی خود
 ماسه‌های ریز را
 غلتانده به یکدیگر می پیوندند •

شیواترین سرود او در وصف طبیعت سرود " وارتاوار " بشما می‌رود:

ورد گوهر مانند
 از گیسوان ستیغ آفتاب
 میسوزد ،
 و در آن بالاها بر روی گیسوان
 گل دریائی درتموج بود •
 رنگ آن گل
 از میان دریای جهان گستر می‌جوشید •
 روی شاخه‌گلی کعبه گل‌رنگه و بو می‌بخشید
 میوه‌ای همچنان می‌درخشید

سوسن در دشت برق میزد و
چهره آفتاب پرتلانو بود...

با توجه به مضمون این سرود آنچه که آشکار است چیزی جز وصف طبیعت زیبا نمی باشد.

دیگر سرودها و نوشته‌های نارکاتسی عبارتند از: "پیدایش" "نغمه نارکاتسی" "نغمه حضرت مریم" "سرود شیرین"، "نغمه رستاخیز"، "رستاخیز"، "به مناسبت چهل روز آمدن مسیح"، "آمدن روح القدس"، "ظهور عیسی"، "به مناسبت رستاخیز لازار"، "سرودی در باب چلیپا"، "عروج"، "چهل روز"، "سرود کلیسا و معبد مقدس"، "کلیسا"، و "تاریخ صلیب آپاران" (که به خواهش اسقف استپان موک نوشته است)، "تفسیر غزل غزلها (که بفرمان گورگن پادشاه آنزواتسیک نوشته است)، و "رساله‌ای در رد تندراکیان" و "گنجها".

نارکاتسی در مورد ارزشهای شعری دست به نوآوری زده است. وی ریشه‌های مردمی آداب و سنن گوناگون را بگونه‌ای بلیغ و زیبا بررسی نموده در اشعارش نمایان میسازد. دلیل این مدعا را میتوان در سرود "رستاخیز" جستجو نمود. در این جا شاعر به زیباترین وجه از گردونه‌های سخن میگوید که با شکوه هر چه تمامتر تزئین گردیده از کوه ماسیس (آارات) سرازیر میشود و یک لحظه در جناح راست کوه توقف نموده آنگاه با صدای گردونه چی گاوها بحرکت درمی آیند نارکاتسی با استادی تمام حالت ایستاده گردونه را با ظرافت شعری بیان کرده سپس با تشبیهات زیبا به توصیف اجزاء گردونه میپردازد. چیزی که به سرودهای نارکاتسی تازگی می بخشد، ماهیت مردمی عبارات و کلمات و تشبیهات زیبایی شاعر بوده وی موفق میگردد قطعات فولکلوریک اصیلی از ارمنیان ارائه دهد.

نارکاتسی از واژه‌های مرکب ابداعی استفاده کرده در عین حال از کلمات فراموش شده و یا بیگانه بهره نمی جوید بلکه بزبان حال سخن میگوید. دیگر

نوآوری‌های شعری نارکاتسی اهمیت دادن او به هنر موسیقایی شعر بزمی است و این در حالی است که در ادبیات اروپای غربی سالها پس از وی این امر مورد توجه قرار گرفته و اهمیت یافته است. بجز از نوآوری‌های یاد شده در زمینه علم عروض نیز وی مطالبی نووارد ادبیات ارمن نموده است.

مهمترین اثر نارکاتسی را میتوان منظومه "سوگنامه‌نارک" دانست که وی در واپسین سالهای زندگانی خود نگاشته است. این منظومه در فرهنگ ارمن به نارک اشتهار دارد و مشتمل بر ۹۵ فصل می‌باشد که عنوان تمام آنها غیر از سه فصل همانند است.

تصوف در سده دهم میلادی از برخی جهات فتودالیسم و سردمدار آن کلیسای قرون وسطایی را مورد انتقاد قرار میداد و نارکاتسی در شرایط سخت فشارهای قشر فتودال میزیست و چنانکه در بالا یاد شد دشمنان خارجی از جمله بیزانس و دسته‌های چپاولگر قبایل مهاجر عرصه را تنگ نموده بودند و نارکاتسی بعنوان شاعری ژرف اندیش نمی‌توانست از بطن جامعه تحت ستم بیرون بماند و لذا دست به انتقاد زد و این انتقاد و اعتراض در شرایط سده‌های میانه که نمی‌توانست بصورت صریح و مستقیم ابراز گردد در شکل سوگ صوفیانه متجلی شد. او شجاعانه غیوب معنوی قشرهای مختلف جامعه را از نظر القاب و مقام اجتماعی، رفتار و کردار، افکار و اندیشه‌ها و نیز تضادهای موجود آشکار می‌سازد و پادشاه را "اضافی" و قیصر را "روح شکن" می‌نامد.

نارکاتسی بعنوان یک عارف در این منظومه میکوشد تا با وجود خدایی همراه شده به جاودانگی بپیوندد و معتقد است که انسان خود باید اخلاقش را تذهیب و خویشتن را از گناهان و احساسات خبیث پاک سازد لیکن هر چه در این راه بیشتر تلاش میکند به این نتیجه میرسد که بار گناهانش سنگین‌تر شده است. گاهی نور امید برای پاکسازی روان او در قلبش روشن میشود لیکن این امیدواری دیری نمی‌پاید و به یاس مبدل میگردد. این دوگانگی شاعر گاه به چنان درجه‌ای میرسد که به احساسات مبهم تضادهای روحی تبدیل میگردد.

وی بر خلاف برخی از عارفان مشرق زمین که مدعی رهایی از این دوگانگی‌ها و تضادهای هستند، داعیه چنین رهایی را ندارد و تنها امید او به مهر و عطوفت و بخشندگی الهی است که به دیده رحمت به گناهانش بنگرد:

برمن رحمت آور ای خدای مهربان
 برمن رحمت آور ای خدای توانا
 و باز تمنا دارم تا برمن رحمت آوری
 ای همه نیکی .

وی در سوگنامه خود از عبارات کتاب مقدس استفاده کرده از زبور داود و رسولان و پیامبران نقل قول میکند، یکی از مشخصات بارز این منظومه این است که برای نخستین بار در ادبیات ارمنی احساسات درونی انسان مورد توجه قرار گرفته به آنها ارزش داده میشود. تا پیش از نارکاتسی اصولاً " سوزده سرودها عبارت از وصف خداوند، عیسی مسیح و غیره بود لیکن وی در کنار آنها انسان را نیز با تمام ویژگی‌هایش مورد توجه قرار داد و این از نوآوری‌های شاعر بشمار میرود. او انسانی بی‌آلایش و مبرا از کلیه گناهان و زشتی‌ها تجسم میکند و بوسیله انتقاد و دشنام بخود که مخصوص صوفیان و عارفان است، میکوشد نواقص و معایب انسانی موجود در شرایط اجتماعی فئودالیسم سده‌های میانه را نمایان و آشکار سازد و سعی میکند ویژگی‌های یک انسان واقعی را یکایک برشمرد.

نارکاتسی در سوگنامه خود در توصیف اندیشه‌ها و احساسات خویش از شیوه بیان کاملاً " بلیغ و فصیح با دقت و استادی بسیار استفاده کرده است مقایسات و استعاراتی که نارکاتسی بکار میگیرد از نظر شعری بسیار بجا، صریح و منحصر بفرد می‌باشند. استفاده از استعارات، سخن گفتن در باره خویشتن به کمک کنایه‌ها اهمیت بسیار زیادی برای شاعر دارد.

از اینگونه مقایسه‌ها و استعارات در منظومه "سوغنامه نارک" بوفور یافت میشود. یکی از وجوه تمایز آنها این است که وقتی برای بیان حالت روحی نمونه‌ای از واقعیات عینی بکار میرود، با چنان جزئیاتی نمایانده میشود که میتواند خود بخود قطعه هنری مستقلی بشمار رود. برای نمونه قطعه مربوط به کشتی شکستگی را میتوان ذکر نمود. در اینجا نیز از فرهنگ فولکلوریک مردم بهره‌مند میگردد و در چند جا صریحا "اذعان میداد که از نمونه آوازه‌ها زنان ندبه‌گر و مرثیه خوان^۱ پیروی کرده است. این منظومه بر ادبیات ارمنی سده‌های میانه و عصر جدید تأثیر فراوانی گذاشته است و کمتر شاعر ارمنی میتوان یافت که از دریای بیکران نوآوری‌ها و فرهنگ شعری وی کسب فیض نکرده باشد.

با این تفصیل نارکاتسی که در سالهای جنبش عظیم دهقانی به کارهای ادبی پرداخته است هرگز از عرفان و تصوف و حیطه اندیشه‌های مسیحی پافراتر نهاد و وارد سیراندیشه‌های فرقه‌ای نگردید و حتی تحت فشار رهبران کلیسا علیه جنبش تندرکیان رساله‌ای نوشت.

متن گرابار^۲ "سوغنامه نارک" تاکنون ۶۰ بار چاپ شده است و مقام اول را از نظر تعداد چاپ کتابهای ارمنی بخود اختصاص میدهد. امروز پیش از ۲۰۰ نسخه خطی از آن در دست می‌باشد. این منظومه به زبانهای فرانسه، روسی، عربی، ایتالیایی، رومانی، انگلیسی و ترکی ترجمه شده و اکنون ترجمه فارسی آن ارائه میگردد.

نارکاتسی از چهره‌های سرشناس فرهنگ ارمنی و بنیانگذار رستاخیز ادبی

۱- اینان زنانی بودند که بر مزار مردگان به شیون وزاری و مرثیه خوانی می‌پرداختند.

۲- گرابار زبان ادبی سده‌های میانه بود و اکثر کتابهای آن اعصار - بدین زبان نوشته شده و اکنون بجای آن زبان آشخارابار بکار میرود که زبان نوشتاری و گفتاری عصر حاضر است.

ارمنیان بشمار می‌رود و سوگنامه او چنان جذابیت و گیرایی دارد که مطالب آن همواره طراوت و تازگی خود را حفظ نموده مسایل و مشکلات معنوی را که همواره گریبانگیر بشریت بوده است در طول اعصار مطرح کرده است و امروزه در جوامع گوناگون شعرا و نویسندگان از فلسفه‌ها و مکاتب مختلف از اندیشه‌های ژرف ناركاتسی الهام گرفته سوگنامه او را مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند.

۰۱ گرمانیک

خرداد ماه ۱۳۶۴

سخن ترجمان

ترجمه "سوغنامه نارک" را در سال ۱۳۴۵ با پیشنهاد و راهنمایی آقای دکتر مسروپ بالاییان استاد دانشگاه اصفهان آغاز و بندهایی از آن را در بین سالهای ۴۵-۴۶ ترجمه نمودم. این آغاز مرا از طرفی به مشکلات کار آشنا و از طرف دیگر به ادامه کار علاقمند نمود چنانچه در سالهای بعد اگر چه با وقفه‌های طولانی ولی با علاقه‌ای مداوم به تحقیق و مطالعه در مورد آثار و احوال این شاعر هزار ساله و بویژه شاهکار او "سوغنامه نارک" پرداخته و مشکلات اساسی ترجمه چنین کتابی را به زبان فارسی مورد مطالعه قرار دادم تا اینکه در سالهای ۶۳-۶۰ فرصتی برای مرور بر ترجمه‌های گذشته و ترجمه قسمتهای مورد نظر بدست آمد و مجموعه حاضر آماده چاپ گردید.

اگر چه این کتاب ترجمه کامل "سوغنامه نارک" نیست ولی سعی شده است که قسمتهای انتخاب شده تصویر جامعی از متن اصلی را از نظر شکل و محتوی به خواننده فارسی زبان ارائه نماید.

در ترجمه کتاب از متن اصلی که به زبان "گرابار" (ارمنی قدیم) نگاشته شده است و نیز از ترجمه‌های مختلف به زبان ارمنی معاصر و ترجمه فرانسه آن استفاده شده است.

با توجه به اینکه چنین متن کهنسالی، که ضمناً "از مشکلترین متون ادبیات ارمنی محسوب می‌شود، برای اولین بار به زبان فارسی برگردانده می‌شود، سعی شده است با مطابقت هرچه بیشتر با محتوای متن، ترجمه آن برای خواننده امروزی قابل درک و مورد قبول باشد. البته مترجم هیچ‌گونه ادعایی نسبت به تسلط خود به ظرافتهای زبان پربار و شیرین فارسی نداشته و هر نوع راهنمایی و نظر خوانندگان گرامی را از جان و دل می‌پذیرد.

وظیفه خود میدانم از آقای فریدون جنیدی سرپرست بنیاد نیشابور که نظراتشان بسیار سودمند بود و آقای گرمانیک نویسنده و مترجم جوان که در امر ویرایش و چاپ و انتشار این دفتر همت گماشته و همکاریهای صمیمانه‌شان موجبات تسریع و تحقق چاپ کتاب را فراهم ساخت تشکر و قدردانی نمایم.



اما چرا ترجمه این کتاب؟

پاسخ به این سؤال در آغاز کار برای من هم چندان روشن نبود، چرا که جوان بودم و شیفته زمان حال و ادبیات معاصر که می‌بایست به هزاران سؤال دردآور انسان روزگار من پاسخ گوید. البته این شیفتگی هرگز در من دگرگون نگشت. آنچه دگرگون گشت و به مرور زمان شکل پذیرفت آگاهی روزافزون من بر این حقیقت بود که روانهای پاک و والای انسانی و از آنجمله روح بزرگ و ژرف‌اندیش گریگور نارگاتسی تنها به زمان و قوم مخصوص تعلق نداشته و رنجها و آرمانهای تمامی بشریت را در اعصار و زمانهای مختلف فریاد کرده‌اند.

اینچنین است که نام و آوازهٔ حافظ قرن‌هاست که از محدودهٔ زمانی و مکانی خویش بر گذشته و هنوز قرن‌ها رمز جاودانگی را به نسل‌های آینده خواهد آموخت.

و اینچنین است که "سوگنامه نارک" که قرن‌ها و تا به امروز الهام‌بخش شعرا و نویسندگان ارمنی بوده و از سوی عامه مردم بعنوان کتابی مقدس و شفا بخش مورد استفاده قرار گرفته است (قرائت این کتاب بر بالین بیماران در بین آرامنه اکنون نیز متداول است) در دهه‌های اخیر با ترجمه به زبانهای مختلف زندگی جهانی خود را آغاز نموده و مورد استقبال اندیشمندان اقوام مختلف قرار گرفته است.



"سوگنامه نارک" مجموعه‌ای است از راز و نیازهای عارفانه که بصورت مناجات نگاشته شده‌اند. اما ارزش واقعی این دعاها از آنجاست که نویسنده از تکرار قالبهای متداول و رسمی پای فراتر نهاده و به اعترافی صادقانه و کاوشی ژرف در اعماق روح انسانی دست می‌یازد.

فوران اندیشه و التهاب درون شاعر چنان شدید و حقیقی است که تمامی قالبها را در هم کوبیده سیل آسا جریان می‌یابد تا جایی که این حالت تعزلی شدید جستجوی ساختاری منسجم و آغاز و انجامی منطقی را در کل اثر مشکل می‌سازد و اما این جوش و سیلان کلام با واقعیت درهم و پیچیده‌ای که موضوع کتاب است کاملاً "هم‌آهنگ و متناسب است و بقول مولوی:

قافیه‌اندیشم و دلدار من گویدم میندیش غیر از کار من

انسانی که نارگاتسی با موشکافی و دقتی خارق‌العاده پنهان‌ترین زوایای روحش را می‌کاود، انسانی است جویای وحدت و آرامش در جهانی آشفته و ناهنجار.

"زندگی در این عالم دریایی است توفانی

و روحم در تهاجم مداوم و بی لجام امواج

در زورق تنم در تلاطم است."

اما مقصود آرامشی است که حاصل رستن از دوگانگی‌ها و چندگانگی‌ها باشد؛ نه عارضه بی خبری و افکار و بی‌خیالی که مرگ‌آور و نابود کنندهٔ خلاقیتهاست. چنانکه می‌گوید:

مبادا آرامش، مرا به مرگ و خواب، مرا به انهدام و نیستی بسپارد
و یا بقول اقبال لاهوری:

ما زنده به‌آنیم که آرام نگیریم موجیم که آسودگی ما عدم ماست

انسانی که ناركاتسی تصویر می‌کند مجموعه‌ای است از عناصر متضاد. او در عین حال غول و فرشته است.

"اضداد از اصلی یگانه‌اند و طبیعت آدمی ترکیبی از مخالفهاست"

که مولوی نیز این مضمون را در بیت زیر آورده است.

جان حیوانی ندارد اتحاد تو مجو، این اتحاد از روحیاد

و این تضاد منشاء تمامی رنجها و ناکامی‌هاست، چرا که تضاد تردید را می‌زاید و تردید اراده را بست میگرداند و سستی اراده سقوط و انحطاط را در پی دارد.

اما ناركاتسی از این جدال نمی‌هراسد. او مبارزه را با تمامی وجود خویش می‌پذیرد و با دلی بیدار و دیدی نافذ زشتی‌ها را عریان و انسان غافل و راه گم کرده را در برابر وجدان خفته خویش قرار میدهد.

وی برضعفها و سستی‌های انسان کاملاً "آگاه است و میداند که کوچکترین لغزشی ثمره تمامی کوششهای وی را باطل و بی‌اعتبار میگرداند، پس به رحمت بی‌پایان مسیحائی امید می‌بندد و برای گناهان آدمی طلب بخشایش می‌کند. او، چنانکه رسالت عارفان بزرگ است، خاضعانه تمامی گناهان بشری را به خود

نسبت داده از برای همگان سعادت و رستگاری طلب می‌کند، چنانکه گوئی گمراهی حتی یک انسان گمراهی همه بشریت است و رستگاری نوع بشر غایت آرزوی اوست. چنانکه اعلام میدارد:

" من همگانم و گناه همگان در من است "

و در جای دیگر خویشتن را وارث و مسئول شرارتهای تمامی ابناء بشر از پدر نخستین تا نسل حاضر می‌شمارد و بدین سان آنچه را که دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی در مقاله "شمس‌الدین تبریزی" گفته است در باره نارکاتسی نیز کاملاً "مصدق می‌یابد.

"عشق تصوف تا بدانجا پیش می‌رود که صوفی عشق بخاطر حیات جاوید همه انسانها و بجای همه آنها آرزوی مرگ می‌کند. به پاس رهائی ابدی تمام توده‌ها از شکنجه احتمالی عذاب گناه حتی بجای همه تباهاکاران آتش کیفر را برای همیشه در بست به جان می‌خرد."

البته کاملاً "روشن است که نارکاتسی با ارائه زشت‌ترین و گناه‌مشمئز کننده‌ترین تصویرها و متصف کردن آنها به خویش، اقشار مختلف جامعه و در درجه اول مدعیان و زهد فروشان را مخاطب ساخته و آنان را به آگاهی و هوشیاری نسبت به ریاکاران خویش باز می‌خواند.

" و اینک روی سخنم با شماست

ای جماعت راهبان و ای شاگردان دیر و صومعه ،

این اعترافات را از برای نجات روح خویش بپذیرید .

از دام فریبکار غافل مباشید و بکلام مکتوب توجه نمائید که میگوید :

" طعمه ابلیس برگزیدگانند "

چراکه کافر است آنکه خویشتن را در پرده زهد مستور میسازد

اما اعمالی مغایر خواست خداوند مرتکب میشود " .

اما کتاب ناركاتسی پای از حیطة وعظ و نصیحت بس فراتر نهاده موقعیت انسان را در جهانی آشفته و نابسامان استادانه باز می نماید . انسانی که شاهد از هم پاشیدن ارزشهای معنوی است و هیچگونه تکیه گاهی از برای روح سرگشته خویش نمی یابد ، به هیچ پیوند و رابطه ای دل نمی بندد ، آتش عشق در وجودش به سردی می گراید و شعله شهوت زبانه میکشد . از خود بیگانه و بی اختیار خود را به گردباد حوادث سپرده در سراسیمگی سقوط و انحطاط قرار گرفته است .

دام مستور است و دامگزار نامرئی

حال ناپایدار است ، گذشته مجهول و آینده نیزگمانی بیش نیست
من طبعی بیقرار و مشکوک ، با قدمهایی لرزان ، افکاری پریشان ،
و رفتاری ناپرهیزکار

شهواتم غالب ، تنم گرانبار از گناه و امیالم دنیا پرستانه

و این تردید و در ماندگی ، این ترس و اضطراب و این بردگی و ناتوانی تنها سرنوشت انسان قرن دهم نیست ، بلکه سرنوشت انسان قرن ما نیز هست انسان برده طلا و آهن ، انسانی که دو جنگ خانمانسوز را پشت سر نهاده و به جرات میتوان او را همچون ناركاتسی :

"فرزانه ای در شرارت و مجاهدی در جنایت" نامید . و باز انسانی که سراسیمه در جستجوی ارزشهایی است تا پاره های از هم گسیخته زمان را به هم بپیوندند . انسانی که جويا و محتاج یک تاریخ معنوی است تا بتواند در آینده خویش به یقین بنگرد . . .

باشد که داروی تلخ ناركاتسی که خود برگی زرین از این تاریخ معنوی را رقم زده است ما را در این جستجو یار و راهبر باشد .

آزاد ماتیان

مرداد ۱۳۶۴ - اصفهان

سوگنامہٴ فاریک



گفتار یکم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

فریاد و آه‌های فغان بار قلبم را
در اوج آسمانها بتو اهداء میکنم،
ای بیننده، اسرار،
و میوه، جوشان امیال روان پریشانم را
بر آتش جانکاه اندوهم
در سپندان اراده‌ام نهاده
بسویت گسیل میدارم.

بنگر ای بخشایشگر و آنرا ببوی

با مهری بیش از آنچه قربانی دود گرفته را پذیرا میشوی.

پروردگارا،

این سخنان ساده و مختصر را به میل پذیرا شو

نه با خشم و کین.

بگذار تا هدیه قلبی این قربانی گویا

بر شعله‌های غلیظ آتش گناهانم، گداخته

از ژرفای وهم آمیز افکارم پروازکنان بسوی تو آید.

بگذار، ای توانای برتر،

آنگاه که ملتسمانه در بارگاه داوری تو حضور می‌یابم

استغاثه غم بارم

همچون بر افراشتن بازوان قوم کافر یعقوب

که اشیعا، نبی بر آن معترض گشته^۱

و یا چون بیعدالتی بابل

که در کتاب مزامیر از آن یادشده است،^۲

در نظرت ملال انگیز جلوه ننماید .

بلکه بگذار همچون عطر کندری که در خیمه دود می‌شود^۳
ترا مقبول و دلپسند آید.

ب

اما ندای سهمگین داوریات اینک
در ژرفای دره انتقام طنین افکنده است.^۴

در وجودم آتش جنگی فروزان است.

در قلبم آشوبی بی‌است،

اندیشه‌های نیک و بد

مسلح به شمشیر و تیغ

دگر بار باهم در ستیزند

تا وجودم را همچون روزها نئی که هنوز رحمت لایزالت بر من نازل
به اسارت و عدم بسپارند.^۵ نگشته بود.

و این تنها توستی

که داووی اعجاز انگیز و حیاتبخش

ارواحی را که مقهور شك و تردید گشته‌اند

در دست داری

ای شفا دهنده همگان،

که در رفعت نامحدود و در جلال وصف ناپذیر خویش

تا ابد ستایش می‌شوی.





گفتار دوم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

ای که با لبان جسمانی ، خدای را ثنا میگوئی
که تنها بکردار توجه دارد نه به شعر و کلام
لیک در نهان دائم نظر بازگشت بسوی مصر داری
چه تصاویری اینک شایسته وصف تو آرم
ای روح گنهکارم.

تو سهیم سزای مهدوم ویران شده و قاضی لال نینوائی.

سفاکی دهشتناکتر از بانوی جنوب،
 بدتر از کنعان و گستاختر از آمالك،
 تو شهر درمان نا پذیر بتانی،^۵
 بازمانده‌ای از شورش یزر عیل کهن،
 یادبودی از عهد شکنی یهودا،^۶

تو توبیخ گشته‌تر از "صور و مطرود تر از " سیدونی"،
 بیگانه‌تر از " جلیل" و نابخشودنی تر از " کفر ناحوم" بی ایمانی،^۷
 تو همچون " خورازین" شایسته، توبیخ
 و همچون بیت صیدا سزاوار سرزندی
 تو گیسوان سپید گشته در پی حیائی افرایمی.^۸

تو کبوتری ساده دلی لیک در حماقت و نه در عصمت.^۹
 تو ماری هستی جنایت پرور، زاده از بطن توله‌های شیر،^{۱۰}
 تخمهای مار مرگد آفرین را مانی.^{۱۱}
 و برابر گفتار خدا و نبی
 پسین تصویری از ویرانه، شهر اورشلیمی.

تو مخروطه، دخمه‌ای متروکی با درو دیواری در هم کوبیده.

بناشی هستی به لعن آلوده و آراسته به لفظ.

ارثیه‌ای ارزنده لیکن فراموش گشته.

تو خانه‌ای خدا ساخته‌ای

مرمت گشته به حکم شریعت و مستور به گل تواضع.

خانه‌ای عقلانی ولی به جذام آلوده

که عاقبت ما میوس از یافتن راه علاجی،

بدست سازنده خویش ویران گشته‌ای،

و به امر خدای توانا، به کیفری عادلانه،

۱۲ به مکانی مطرود گشته، به غربت و آوارگی رانده شده‌ای.

تو آن سکه بی ارزشی،

۱۳ که بدست منکری پیمان شکن در دل خاک مدفون گشته‌ای.

ب

لیک، پروردگارا،

توای خدای تمامی ارواح و اجسام،

بنا بر آئین آنکه به فضیلت خداوندیت آراسته گشت،

و تو ای خدای بخشنده و نیک اندیش،

بنا بر کلام یونس مقدس

مرا توانائی آن بخشای
 تا به رضای اراده، تبارکت
 این دعا نامه، غم را که هم اکنون آغاز نموده‌ام،
 به انجام رسانم.

و گرچه در آغاز راهی که ما را به آسایشگاه ابدیت رهنمون میشود
 بذر سخن با قطرات اشک میافشانم،

بگذار آنگاه که هنگام درو فرا میرسد
 با ثمرهای از زمینهای پر بار شاد و سعادت‌مند گشته
 خوشه، شفاعت بر چینم.

زهدان دلم را همچون یزرعیل عقیم مگردان
 و پستان چشمانم را خشکان، ای خدای رحیم،
 و تو ای قادر بخشنده،

به استغاثه‌های این موجود گوینده گوش فرادار
 پیش از آنکه تو ندای ^{رسان} را بشنوی
 و آسمان زمین را

و زمین گندم را و شراب و روغن را

و همه، اینان پیرزعیل را^{۱۴} .

بگذار استغاثه کروبیان در پیشگاه تو

بر روح من تا شیر گذارند

و نه بر عناصر فساد پذیر .

تو آفریدگاری

و من گلی ناچیزم،

پس در سر آغاز این دعاهاى تضرع آمیز

اراده، پر شفقت خویش را بر من متحیر عیان گردان .

مبادا روزی که درهای آسمان گشوده گردند

من به فروغ خیره کننده ات، نامانوس باشم

و چون شمع ذوب گشته

بکاهم و نابود شوم .

من محروم را دلداریده

چنانکه گوینده در دعای خویش فریاد بر آورد^{۱۵}

وجودم را نیروی زندگی عطا فرما

که در رنج ریاضت و جستجوی تو از عذاب وجدان پزمرده و فرسوده ام

این مناجات هارا که به پیشگاه تو می‌سرایم بپذیر
و عنایات خویش را بر من ببخشای.

این پیشکش ناچیز و خرد را اندرپذیر
و پاداش بزرگد را از سوی مقام والایت عطا فرما.

روح خویش را نازل گردان
و با پیام‌های خداوندیت که در این کتاب منعکسند
سخنان ندامتم را تشدید کن.

حکمت تمثیل اشعیاء نبی را به نور حقیقت روشن ساخته
با لطف و مرحمت خویش
بر من که شایسته، مرگم

به جای مس بی‌طنینم طلای فیض خویش عطا فرما
و در عوض آهن تیره و بی‌جلایم مفرغ آتشین لبنان را^{۱۶}
که نمونه، پرهیزگاری و تقوی است.

پروردگارا ،

چرا قلب این موجود رقت انگیز را چنان سخت گردانی
که ترس تو در آن کارگر نیفتد ؟

پروردگارا ،

این اقدام ناچیز را

همچون پاشیدن بذری در زمینی بایر

بی ثمر مگذار ،

چنان خواه که بارور گردم اما نزامم،

زاری کنم و اشک نریزم،

اندیشه کنم و آه نکشم،

مستور از ابر گردم و نبارم،

راه پیمایم و به مقصد نرسم،

فریاد برآورم و تو نشنوی،

التماس کنم و از نظر دور بمانم،

شیون سر دهم و بر من رحم نیاوری،

تمناکنم و حاصلی بر نچینم ،

قربانی کنم و از آن دودی بر نخیزد،
 و سر انجام به دیدار تو نایل گردم اما بادست تهی از پیشگاهت
 خارج شوم:

پیش از آنکه تو را خطاب کنم آوایم را بشنو
 ای تنها قادر عالم،
 وجود نابکارم را به شمارروزهائی که در گناه زیسته‌ام
 به جزا و عقوبت محکوم مکن.

نجاتم ده ای رحیم،
 صدایم را بشنو ای رفیق
 مرا به بشر دوستی اجابت کن ای بخشنده،
 بمن رحم آور ای بلند نظر،
 از من دفاع کن ای پناه دهنده،
 نیکی کن ای توانا ،
 نجاتم ده ای حاکم بر همه چیز ،
 حیاتم ده ای تجدید کننده،
 بر پایم دار ای هیبت‌زا ،
 منورم ساز ای آسمانی ،

در مانم کن ای دستگیر ،

معافم دار ای تحقیق ناپذیر ،

پاداشم ده ای سخاوتمند ،

مرا به فیض خویش بیارای ای عاری از بخل و حسد ،

آشتی کن ای بی آلایش ،

مرا بپذیر ای بی کینه ،

دیونم را پاک کن ای تبارك ...

بگذار آنگاه که در واپسین روز فلاکتم ،

چشم به خطرات مضاعف میدوزم ،

دست رهائی بخش را ببینم

ای یگانه امید و حامی من .

آنگاه که چشم بر آسمان

بر جاده ، خوفناکی که همه را در کام خود میکشد ، نظر میکنم

فرشته ، صلحت را با مهر بانی به پیش باز من روانهدار .

در واپسین روز زندگانیم

آنگاه که روانم از تن به پرواز در میآید ،

روانهای پاک از کروبیان سعادت‌مند را بر من آشکار ساز
تا با پرواز در نور هدیه، محبت را بارمغان آورند.
و از رفتگان بی‌گناه مرا مونس و غمخواری عطا فرما.
به روز ناامیدی رحمت غیر منتظره، خویش را بر من نازل گردان

ای مدح شده به نیکی و ای ناجی همگان
چنان مباد که گوسفند ناتوانت را با درنده‌ای همراه سازی

مرده از گناهم ای رحیم
مرا حیاتی ملکوتی عطا فرما.
و منهدم از بار گران دیونم
نجاتم ده.

ج

آیا نیکوکاری خویش را فراموش خواهی کرد ، ای قبله، امید ؟
و با غمخواری ات از نظر دور خواهی داشت ای حامی من ؟
آیا از عشق خویش به انسان خواهی کاست ای کاستی ناپذیر ؟
و از بخشش حیات منصرف خواهی شد ای لایزال ؟

آیا رحمت خویش را ترك خواهی گفت ای میوه، سعادت ؟
و گل پر نعمت نجات بخش را پرپر خواهی کرد ؟
آیا جوهر پر جلال دولت خویش را تحقیر خواهی کرد ؟
از شکوه گیسوانت خواهی کاست ای تعالی ؟^{۱۷}
و زیور درخشان و پر ارج تاجت را محفوظ نخواهی داشت ؟

از آنجاکه جاودانگی از آن بخشندگان است،
پس تو که ملکی سر شار از عشقی
مرا رهائی نخواهی بخشید ؟

آیا بر زخمهایم مرهم و بر جراحاتم دارو نخواهی گذاشت ؟
و نا توانی ام را درمان نخواهی کرد ؟

چون نوری در ظلمت بر من نخواهی تابید ؟
ای روح بخش عالم

که تنها به قدرت و توانائی تو امید بسته‌ام

و جلال ازلی و ابدی تنها از آن توست
و تمامی آفریدگانت همواره گواه جلال و عظمتتواند
تو ای ممدوح و ستایس شده در جاودانی
و ای برون از حد جاودانگی شناخته . آمین





گفتار سوم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

ای خدای منعم و توای نیکی واجب‌الوجود

ای به تساوی حاکم بر همه چیز ،

وای تنها هستی دهنده از نیستی

ای ستایش شده ، تحقیق ناپذیر ،

مهیّب ، مقتدر ، هولناک و قوی ،

ای نا محدود قربت ناپذیر ،

خارج از درک و دانش و توصیف ،

نامرئی ، نا محسوس ، تامل ناپذیر ،
 بی ابتدا و زمان ، دانش بی غبار ، بینش بی خطا ،
 جوهر حقیقت ، والا و فروتن ، وجود ممدوح ،
 شرق بی سایه ، شعاع تابناک ، طلوعه موعود ،
 ایمان بی تردید ، آرامش کامل ، مهر لایزال ،
 نقش نامحدود ، نام موید ، شم حلاوت ،
 پیمانہ سرور ، نان روح پرور ، عشق بیگانه با تاریکی ها ،
 نوید بلاشك ، حجاب مطلوب ، پوشاك محترم ، قبای مرغوب ، زیور
 شایان ،
 دست گیرنده تعالی ، پناهدهنده مجید ، دانائی کاستی ناپذیر ،
 گنج بی پایان ، باران بی آ لایش ، شبنم بامدادان ،
 داروی همه دردها ، شفای رایگان ، سلامت بازیافته ،
 والاترین مشفق ، دعوت بی فریب ، بشارت عام ،
 شاه بنده نواز ، حامی محرومان ، کرامت کاستی ناپذیر ،
 مرجع بلا مانع ، حکم برگشت ناپذیر ، امید جاویدان •
 بینش نامحدود ، بازوی بخشنده ، بخشش بی پشیمانی ،
 دست بیطرف ، چشم بی غرض ، صدای دلجو ،

خير تسلى بخش ، چشمهء نشاط، نام جاويدان ،
 انگشت تقدير ، راه بى نظرى ، رفتار بى وقفه ،
 اراده حيات بخش ، اندرز بى تزوير ، حرمت بى حسد ،
 امکان نامحدود ، شرط تغيير ناپذير ،
 اثر ناپيدا ، گذر نامرئى ،

تصوير نامرسوم ، مقياس نامحدود، مظهر بى مانند ،
 شفقت بى همتا ، نهر سرشار ، تواضعبارك، بوسه نجات بخش .

و باز بسيار ند سخنان پر شكوه و شايسته پيشكش به تو اى خداى يگانه،
 سخنان مشهور و پر طنين،
 سخنان حمد و ثنا و ستايش،
 كه بااميد و اشتياق سروده شده
 و نيز سخنانى ملحم از وجود مقدست
 كه در درون مازمزمه‌هاى دلنواز دارند ،
 و در سطور آينده نگاهشته خواهد شد .

و تو اى سعادت ابدى،

بتوسط اين سخنان مرا نجات بخشیده خود مسرور خواهى گشت .
 و رضای تو نه بخاطر سخنان بيمقدار و تجليل بيهوده من،

که بخاطر نجات من است .

و این استغاثه ناچیز که نثار تو میگردد .

ب

این کتاب نوین استغاثه ، و این دیوان ترانه‌های نوحه آمیز ،

همچون عالمی واقف بر غمهای نهان ،

تصویرگر شهوات شیطانی همه آدمیان ساکن در پهنه عالم

در همه سنین زندگی است .

جمیع مسیحیان پراکنده در اکناف گیتی ،

آنان که در دوران شباب‌باند ، آنان که در سن بلوغ‌اند ،

و آنان که با ضعف و سستی به پایان عمر نزدیک گشته‌اند .

گنهکاران و بیگناهان ،

خود نمایان گردن‌افراشته و معترفین به خطای خویش ،

نیک‌اندیشان و جنایتکاران ،

افتادگان و مشهوران ،

برندگان و دست‌نشانندگان ،

شاهان و اشرافزادگان،

کشناورزان و مالکان،

مردان و زنان،

فرمانروایان و فرمانبران،

بلندپایگان و دون پایگان،

مهان و کهان،

نجبا و عوام،

سواران و پیادگان،

شهرنشینان و روستائیان،

شاهان گردنکش که به کمند مهیب خداوند گرفتار آمده‌اند،

و خلوت گزیدگانی که با فرشتگان هم‌زبان گشته‌اند،

بیدار دلانی که پاک زیسته و وجودشان را وقف خداوند کرده‌اند،

و روحانیون سعادت‌مند و متدین و برگزیده.

و من برای برخی از آنان سخنان تمنا و استغاثه

و برای برخی دیگر اندرزهای نیکو از برای دعا و مناجات ساختم

و در این کتاب که بقوت روح تو آغاز کرده‌ام جای دادم

تا تقاضای آنان به توسط این دعاها

همواره در معرض رحمت تو قرار گیرد.

ج

دل‌های خوانندگان این کتاب را صفا و روشنی بخش
 روان‌هایشان را درمان کن و گناهانشان را پاک کن،
 از دین ایشان در گذر و بند معاصی از آنان بگسل،
 بگذار اشک‌های توصیه گشتگان در این کتاب فوران کنند،
 و این کتاب از برای آنان میل توبه ارمغان آورد.
 و خداوند، به‌مراه آنان مرا نیز ازاده توبه عطا فرما،
 با سخنان من به قلب آنان دمی مطلوب بدم،
 استغاثه آنان را با سخنان من همچون ناله‌های من بپذیر.

بگذار تا پرتو جمالت در دل‌هایی که این سرود غم را با محبت پذیرا
 میشوند

بتابد و جایگزین گردد.

اگر چنان باشد که پرهیزکاران با این کتاب بتو روی آرند،
 مرا نیز در زمره آنان، که از برای تو زنده‌اند، بشمار آر.

اگر این سخنان اشك ندامت از چشمها بیفشاند

آنها را بر من نیز ببار •

بگذار مرتبطین با این کتاب زندگی بارستگارات همطراز گردند

و با اراده تو من در زمره نجات یافتگان بشمار آیم •

اگر سخنان من ناله هائی خدا پسندانه از قلب انسانی بر آرند

که آفریننده را مقبول واقع گردد،

بگذار ای خدای تعالی که من نیز در برخوردارى از لطفت شريك او باشم •

اگر دستی پاك با عطری ملایم از کندر بسوی تو افراشته گردد

بگذار آوای من نیز بادعاهای وی در آمیزد و بتو برسد •

اگر تقاضای بیشمار من از قلب دیگری بر آید

بگذار من نیز بهمراه وی دگر بار روی به تو آرم و خویشان را وقف تو

سازم •

اگر این قربانی گوینده تورا مقبول افتد و قدرش گذاری

بگذار دعای دیگران پیشتر از دعای من تقدیم تو گردد •

اگر انسانی پریشان از غمها خسته و مدهوش گردد

بگذار با این نجواهای نجات بخش دگر بار برخیزد و بتو امیدوار گردد
 اگر با روی امنیت از جرم گناه منهدم گردد
 بگذار با این سنگها و بدست تو دگر بار ترمیم یابد.

اگر تارکشیده امید با تیغ خطا قطع گردد
 بگذار با پیوند اراده مسلم تو دگر باره پیوسته گردد.

اگر خطر عذاب روحی کسی را به ورطه هلاک اندازد
 بگذار با این کتاب نجات یافته امیدوار به زندگی باز آید.

اگر قلبی در عذاب شك و دودلی پاره پاره گردد
 بگذار توسط این گفتارها و با محبت تو علاج پذیرد و سلامت یابد.

اگر کسی از گناهان نا بخشودنی منهدم گشته به قعر پرتگاه سقوط نماید
 بگذار با این طناب و به مدد تو به سوی روشنائی باز گردد.

اگر کسی با کردار زشت و پست به ناتوانی و سستی گرفتار آید
 بگذار بتو پناه آورده از تو قوت گیرد ای حامی یکتا.

اگر جوشن اعتماد و اطمینان روح کسی را ترك گوید
بگذار دست تو بتوسط این کتاب وی را بازپذیرد و استواری بخشد.

اگر انسانی مطرود و درمانده و دور ماند
بگذار با این کتاب دگر باره به غمخواری تو امید وار گردد.

اگر تب و لرز شیطانی کسی را مجنون و منقلب سازد
بگذار بتوسط این کتاب در برابر نشان صلیب بسجده افتد،
و زبان به اعتراف گشاید.

اگر طوفان ویران گر ظلم بنای جسمانی انسان را
در دریای جهان در زیر ضربات خود گیرد
بگذار به کمک این بادبان و سکان که ساخته، تست
به ساحل آرامش باز آید.

این سوگنامه را که بنام تو آغاز نمودم
بگذار داروی حیات بخشی باشد
از برای تمامی دردهای جسم و جان آفریدگان

آنچه را من آغاز نموده‌ام تو به پایان برسان.
بگذار روح تو با آن در آمیزد.
و نفس حیات بخشت
با اشعاری که بمن الهام بخشیده‌ای همراه شود.
زیرا تنهاتو قوام بخش دل‌های ناامید
و از جانب همگان تجلیل گشته‌ای
آمین.





گفتار چهارم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

و اکنون که با تو
که نفس زندگی روح پر گناهم را در اختیار داری
سخن آغاز کرده‌ام
در عذاب و اضطرابی سخت از وحشت بخود می‌لرزم
چرا که تنها تفکر در باره دادرسی اجتناب ناپذیر و بی غرضت
که مرا از برای گناهانم توبیخ خواهد کرد،
ای خالق زمین و آسمان،
منشأء وحشتی تحمل ناپذیر و ناگفتنی است.

بویژه که زخمهای درمان ناپذیر و خطرناکم را
 که از زخمه‌های مهلك تباه کننده روحم بر من وارد آمده،
 علاجی نیست

و بنا بر گفتار سلیمان حکیم^{۱۸}

در روز نبرد فرصتی از برای سخن سرائی نیست •
 نه دفاع از خویشتن با سخن میسر خواهد بود
 نه پنهان گشتن در زیر قبا

نه در پس نقاب میتوان نقش بازی کرد

نه با تملق و نیرنگد به جایگاه نزدیک گشت •

نه با تغییر چهره فریب داد

نه با کلامی گسسته دروغ گفت

نه به چالاکی گریخت

نه پشت گردانید

نه بر زمین افتاد یا چهره بر خاک مالید

نه در اعماق زمین مدفون گشت

چرا که پوشیدگان نزد تو عریانند

و مخفی شدگان آشکارو عیان

عدالتم محو گشته و به نیستی گرائیده است،

و گناهانم هویدا گشته و فزونی یافته اند •

جنایتهایم باقی اند و من محکوم به زوالم •

کفه اعمال عادلانه ام بس سبک است

و کفه شرارتهایم غالب •

ثمرات کردار نیکویم ناپدید گشته است

و نتایج خطاهایم انسجام یافته •

توشه سجایایم تباه گشته

و از هم اکنون سند محکومیتم ممهور گشته است •

حکم مرگ نوشته شده

و عهدنامه بشارت نابود گشته است •

نکو کار ماتم گرفته و سخن چین مسرور گشته است •

فوج فرشتگان غمگینند و شیطان مست از شادی به رقص برخاسته است •

سپاه کروبیان عزا دارند و دوزخیان شاد و سر مست •

توشه قاتلین پراست و گنج محافظین به یغما رفته •

جناح بیگانه پا برجاست و عنایات دارنده حیات بر باد رفته •

فضائل قوام دهنده فراموش گشته و دام فناکننده محفوظ مانده است •

سپاس نجات دهنده استهزا گشته و بلیار مشعوف
 سر چشمه زندگی کورگشته و زنگه تمرد وجود شرار تبارم را پوشانده
 است.

ب

و بدین سان
 چنانکه در کتاب آمده است نیکو تر از آن نبود^{۱۹}
 که هرگز در بطن مادر جای نمی گرفتم
 که در زهدان شکل نمی یافتم،
 و چشم به نور زندگی نمی گشودم.
 نه در زمره آدمیان بشمار می آمدم
 نه قد بر افراشته رشد مینمودم،
 نه به چهره‌ای مجلل آراسته می شدم
 و نه به جمال درك و دانش مزین میگشتم،
 تا با رگناهانی چنین سخت و وحشت زا را متحمل شوم
 که حتی صخره‌های سخت نیز تاب تحمل آنرا ندارند،
 چه رسد به تن شکننده آدمی!
 پس ای خدای بخشایشگر
 بخشش خویش را بر من ارزانی دار

چرا که تو خود باسخنان خویش مارا رهنمون گشته‌چنین فرمودی
این هدیه‌را به خداوند تقدیم‌کنید از برای رستگاری خویش و پاک شوید.
زیرا من از شما انتظار شفقت دارم نه قربانی
پس با این یادنامه دگر باره قیام کن ای تبارك
و ای صاحب همه چیز
چرا که همه چیز از توست
و تجلیل همگان از آن تو باد، آمین.





گفتار پنجم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

و اینک من که انسانی هستم خاکی
سرگرم اباطیل روزمره و بی ثبات
و مست از شراب سکر آفرین جهالت
که مدام دروغ میگویم و هرگز راست نمیگویم.

من که تمامی پلیدی‌ها را در درون خویش انباشته دارم
با کدامین جسارت در بارگاه عدل خداوندیت حضور خواهم یافت

ای دادگر عادل و مهیب و وصف ناپذیر

ای خدای توانای همه موجودات

با قیاس نا سپاس روح گنهکارم بالطف و مرحمت بی پایانت

من پیوسته پیروزی حقانیت تو

و شکست بی پروائی خویش را عیان خواهم ساخت

ای که ، مرا به شباهت تمثال پر شکوه خویش آفریدی

و با دست والای خویش وجود ضعیفم را مددکار گشتی.

ب

تو مرا به شعر آراستی و به نفس خویش صیقل دادی^{۲۰}

به تفکر غنی نمودی و به حکمت پروردی

به نبوغ نیرومند ساختی و از دیگر جانداران متمایز کردی

با روح آگاه سرشتی و به نیروی اختیار زینت بخشیدی.

.....

نهال ناپرهیزکارم رادر صحن بارگاه خویش نشاندی

با آب حیات سیراب ساختی

و با قطرات برکتهای مقدس تطهیر نمودی

.....

.....

و از خون خدائیت سرمستم نمودی.

تو مرا با آنچه بعید و وصال ناپذیر است ماء نوس کردی

چشمان دنیوی مرا جسارت آن بخشیدی تا ترا بنگرم

و تو مرا با پرتو جلالت پوشاندی،

.....

.....

انگشتان آلوده و خاکیم را به خود نزدیک کردی

و خاکستربی حرمت و میرایم را همچون پرتوی از نور حرمت نهادی

دهان یاوه گویم را به آتش نسوزاندی

آنگاه که خویشان را سهیم ارثیه تو نامیدم

سرزنش نمودی آنگاه که بخود جسارت دادم

تا با وجود آسمانیت در آمیزم.

بینائی چشمانم را زایل نکردی وقتی که نگاهم را به تو دوخته بودم

مرا همراه محکومان به زنجیر کشیده تبعید نمودی

بازویم را خرد نکردی آنگاه که به آلودگی بسویت افراخته بودم.

بند انگشتانم را نشکستی آنگاه که کلام زندگی ات را لمس میکردم

اطرافم را از مه مستور نساختی ، ای مقام هیبت زا

آنگاه که ترا دعا میکردم

رشته دندانهایم را در هم نشکستی ایوصف ناپذیر

وقتی که ترا میچشیدم^{۲۱}

خشم آلوده به جدال با من بر نخواستی آنگاه که با انحراف بدنبال تو

آدمم

همچنانکه با قوم گمراه بزرعیل رفتار نمودی

در بزم نکاح خویش حرمتم را محفوظ داشتی

گر چه شایسته بزم و سرور تو نبودم

و بخاطر جامه مندرسم مرا سرزنش نکرده

با دست و پای بسته بسوی تاریکی نراندی.

ج

تمامی این عنایات و نعمات را

بهمراه شکیبائی بخشایندهات

بمن ارزانی داشتی

ای کریم تبارك و بلند نظر

اما من گنهکار آنها را

با هیجان‌ناپایدارِ دنیویِ جان و تن
و با احساسات و اندیشه‌های پست زمینی پاسخ گفتم،
و همچون مثال توبیخ‌آمیز موسی (ع)
دیون‌نیکی‌هایت را با شرارتهای بیشمار خویش ادا نمودم.

تمامی موهبتها و بخشش‌هایت را
نا بخردانه ضایع کردم
فضائل و صفناپذیر و پر فروغی‌را
که با لطف و مرحمت عالی‌هات در من انباشته بودی
به طوفان جنون خویش سپردم
و اگر چه بارها دست تیمارگر خویش را بسویم یازیده
مرا بجانب خود فرا خواندی
امامن‌تمرد نموده با قوم یهود که از پیامبر خویش سر پیچید همسان
گشتم

اگر چه بارها تعهد نمودم تا به رضای تو رفتار نمایم
لیک هرگز به عهد خویش وفانکرده
همچنان به زندگی شرارت‌بار پیشین بازگشتم
کشتزار دل را شخم زدم تا در آن خار و علف هرزه برویانم

و امثال تمامی انبیا مقدس الهی مرا می‌سزند
 چراکه از من انگور طلب نمودی و من بوته‌های خار رویاندم
 تاکی بیمار بودم که میوه‌های تلخ و ناپسند ببار آوردم
 توفان ناپایدار را در آغوش گرفته
 به‌مراه آن به‌رسو کشیده‌شدم
 و بنا بر گفته ایوب نبی
 " درجاده‌ای بی بازگشت راه سپردم "
 بر روی شن بنای جهالت برپا ساختم
 بامید دستیافتن به زندگی مطلوب از راه‌های سهل
 خود را فریغتم
 راه بازگشت خویش را بستم
 و راه پرتگاه نیستی را به اختیار بر خود گشودم
 دریچه‌های گوشم را مسدود کردم تا سخنان زندگی بخش را نشنوم
 چشمان روحم را کور کردم تا مرهم زندگی را به چشم نبینم
 با شنیدن ندای شیپوری که پیام سهمگین تورا خبر میداد
 از خواب غفلت و ناآگاهی نجستم
 و از خبردهشتناک روز رستاخیز بخود نیامدم

آنگاه که مارا به آتش خواهند آزمود
و هرگز از خواب مرگه که مارا بسوی نیستی میکشاند بیدار نگشتم

هرگز روح تورا در خیمه تنم آسایشی ندادم
ذره‌ای از فضائل بخشیده‌ات را با جوهر روح خویش در نیامیختم

و بنا بر گوینده مزامیر
با دست خویش نیستی را به کشتن روح زنده خویش فرا خواندم .

۵

اما چه سود از تصنف این سخنان درد آلود و منقطع
زیرا که گناهانم از حد گذشته درمان نا پذیر گشته است
و تنها تو میتوانی روح مرده‌ام را زندگی دوباره بخشی
و بی خشم و کین

دست یاری بسوی بنده محکومت دراز کنی

تو ای زنده جاوید 

جلال ابدی بر تو یار

آمین .



گفتار ششم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

اما چه خیر بر من و چه سود
اگر با این فغان و فریاد نومید گشته
با نیشتر سخن
چرک انباشته در جراحات مهلکم را بیرون نریزم
و رنج گرانبار انباشته در قلبم را
که همچون تهوع روح مرا میازارد
با انگشتکاری نفرت ز استفراغ نکنم .

ب

من قلب خویش را همچون فرعون سخت و خشن ساختم
 بسان دریائی توفان ز ده خروشیدم
 و از احکام هشدار دهندهات مرعوب نگشتم
 دانه‌های بیشمار شنهای ساحلی در شمارش گناهان من بپایان آمدند
 وتوده‌های نقصان ناپذیرشان
 در توزین اندوخته‌خطاهای من کفایت نکردند

ج

اگر چه شنهای ساحلی را شمار بسیار است
 اما آنان را توالد و تکاثر نیست
 آنچه گناهان و تقصیرهای من بی‌حد و شمارند
 این با توالدش و آن با اخلافش
 این با عیوبش و آن با ماجراهایش
 این با خارهایش و آن با ریشه‌هایش
 این با ترکیباتش و آن با میوه‌هایش

- این با اجزایش و آن با شاخه‌هایش
 این با جوانه‌هایش و آن با غنچه‌هایش
 این با جنبشش و آن با تاثراتش
 این با پنجه‌هایش و آن با انگشتانش
 این با آثارش و آن با بقایایش
 این با سایه‌اش و آن با تیرگی‌هایش
 این با تدابیرش و آن با حملاتش
 این با فریبش و آن با اغراضش
 این با یورش‌هایش و آن با مرزهایش
 این با ژرفایش و آن با پلیدی‌هایش
 این با شراره‌هایش و آن با شهواتش
 این با خزانه‌هایش و آن با گنج‌هایش
 این با نهرهایش، و آن با چشمه‌هایش و دیگری با بارشش
 این با صاعقه‌اش و آن حریق‌هایش و آن دیگری با قباحتش
 این و چاه‌هایش و آن و پرتگاه‌هایش
 این و اشتعالش و آن با ضللماتش
 این با رعد‌هایش و آن با قطراتش
 این با جریان‌هایش و آن با طغیان‌هایش و دیگری با یخ‌هایش
 این با دره‌هایش و آن با راه‌هایش

کوره با حرارتش و آتش با شعله‌هایش
 دسم سوزان بادوهای متعفنش ، زهر با تلخی‌اش
 ویرانگر با زیردستانش مستبد و جیره‌خوارانش
 یاغی با مردان مسلحش ، راهزن با گروهش
 درنده با توله‌هایش ، حشره بانیش‌هایش
 و مفسد با همکیشانش.

د

و اینها است گناهان عدیده‌ای که با تمامی شعبات تابع و مادون خود
 ارواح ما را می‌آلایند
 وهریک از آنها به نوبه‌خوبیش به هزاران هزار شاخه دیگر تقسیم
 میشوند

اما شمار تمامی آنها تنها بر کسی مکشوف است
 که آنچه را که ما از نظر دور میداریم و نابود میانگاریم
 او آنها را همچون اعمال انجام شده آشکارا میبیند.

حال هر انسانی که از خود فریبی و تظاهر مبری
 و از کفر و ریا بدور باشد ،
 بارفتاری بی تکلف خویش را موجودی خاکی و انسانی فانی بیندارد
 و پای از حد خویش بیرون نهد ،

وی خواهد فهمید که من صور گوناگون گناهان را بیپرده ننگاشتم
و تقسیمات عمده آنها را یکایک بر نشمردم
و نیز وی متوجه خواهد گشت
که من به تشریح اصل و جوهر تمامی خطاهای گونه‌گون
که در طبیعت ما میل‌ولند و بخونمی‌پیچند موفق نگشته‌ام.
بلکه از هزاران عامل شر و فساد عده معدودی را نشان داده‌ام
تا شما بکمک آن به وجود ماهیت مابقی پی برید
گر چه باز نه به تمام و کمال.





گفتار هفتم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

اما ، تا امید رستگاری به یکباره نگسلد
و من در برابر حریفان نامرئی یاد شده با تماویری وحشتزا که خود
جز دشمنان خودرو

و خانگی نیستند ،

بی دفاع نمازم

اکنون در برابر انبوه عظیم این ستیزه جویان دیوانه
از حریفان پر شکوه و پیروز شکست ناپذیر آسمانی یاد خواهم کرد

اگر چه این کار مستلزم رنج جگر سوز چیدن از درختان وصال ناپذیر
و مشقت گذرراهی بر عذاب و نامکشوف است

اما از سوی دیگر

تنها قطره اشکی از ندامت قادر است ،

همچون قطره ای روغن با سم مهلك ،

چکیده بر کرمها و خزندگان ،

که با حرکاتی سست بر زمین میخزند ،

لشکریان شر و دسیسه را بخشکاند

و آه های بر خاسته از اعماق قلبی نالان

همچون بادهای گرم و سوزان

یخهای ستبر گناهان را ذوب کند

زیرا که گناهان آدمی اگر چه همچون کرمان آسان میزایند

اما بهمان سهولت نیز نابود میشوند و از بین میروند ،

ب

پس من از محاکمه خویشتن فارغ نخواهم گشت

و از سنگسار وجود پر گناهام با سخنان تلخ دریغ نخواهم نمود

چرا که محکومی شرور و اصلاح ناپذیر ، و از رستگاری محرومم .

من اگر چه بعضی از آزار دهندگان خویش را نابود میکنم
 اما برخی دیگر را نیرو میبخشم
 تازنده‌گشته ، روح را بسوی نیستی ابدی سوق دهند .

من گیاهی تلخ که کراهت آداب هرزه را شکوفا ساختم
 تاکی فاسد با خوسه هلاکتبارم که شراب نیستی آفریدم .
 چنانکه دانیال بزرگ میفرماید

.....

در برابر الطافت ناسپاسی‌ام و در برابر عنایات بی‌فضلی،

در برابر رفعت‌اندیشه‌ات پیوسته خطاکارم

من تلخ‌کننده شیرینی وجود خیرت

بنابر توبیخ الهی

خدمتگزاری هستم شرور و نالایق

فرزانه‌ای در شرارت، مجاهدی در جنایت

کوشائی در برانگیختن خشم الهی ، فعالی در اکتشافات شیطانی

اندوهی همیشگی برای آفریننده

در پروازهای نیکخواهانه ضعیفم، در گزیدن وضعی مبارك کاهل

در وفاداری به قولهای خویش بطئی، در اعمال لازم و مفیدبی‌شهامت

ماموری هستم نافرمان و خیانت‌پیشه

ج

وای بر روح پر گناهم که خالق خویش را بخشم آوردم،

وای بر فرزند عدمم که تحفه حیات را فراموش کردم

وای بر من مدیون که وام استعدادهای بی شمارم را هرگز ادا نتوانم کرد.

وای بر من که در زیر بار گناهان سخت و سنگین خمیده‌ام

وراه بسوی آسایش دهنده ندارم.

وای بر وجود پوشالی و بی شعله‌ام که آتش دوزخ در انتظارش است،

وای بر من آنگاه که بیاد میاورم که تیرهای خشم خداوند آتشینند،

وای بر من ابله زیرا ندانستم که اعمال نهان فاش خواهند گشت،

وای بر من ناپاک.

چرا پیوسته تار شرارت تنیده‌ام؟

وای بر من که خویشتن را فربه ساختم،

تا خوراک کرمان نامیرا گردد،

نیش این جانوران زهرآگین را چگونه تحمل توانم کرد؟

وای بر من آنگاه که روح بی مقدار از تن رقتبارم پرواز نماید،

چسان در برابر داور حقیقت بین حضور خواهم یافت؟

وای بر من اگر روغن چراغم به پایان رسد
 زیرا پس از خاموشی دگر باره روشن نخواهد گشت،
 وای از آن بوسه سهمگین و تب آلود
 آنگاه که مدخل حجله مسدود گردد.
 وای بر من آنگاه که کلام سهمگین و چندشزای سرور آسمانی را بشنوم
 که میگوید " ترا نمیشناسم " ۲۲





گفتار نهم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

و اینک در این سوگنامه که وصیت نامه من است

چه اتهاماتی شایسته تو بر زبان آورم،

ای نفس ذلیل و شرمنده من؟

که در جوابگوشی گنگد و در همطرازی با پروردگار و پاکان در مانده‌ای؟

زیرا اگر من دریائی را به جوهر تبدیل نموده

دشتهای پهناور را همچون کاغذ بگسترانم

و جنگلها را قطع کرده قلم بسازم

باز قادر نخواهم بود تنها جزئی از اعمال ناصواب خویش را بنگارم.

واگر کاجهای لبنان را متصل کرده اهرم ترازو سازم
و کوه آرارت را دریک سوی کفه عدالت قرار دهم
با گناهان من برابری نتواند کرد.

ب

تو درختی، درختی بلند و پرشاخ و برگد اما بی ثمر
همانند درخت انجیری که خداوند آنرا خشکاند.

واگر چه زیباگیسو و برگد آراسته‌ای،

سایه‌ای خوش و تاجی نکو بر سرداری و از دوردست زببنده و پرشکوه
می نمائی

لیک آنگاه که پروراننده‌ات در جستجوی مطلوب خویش
بتو نزدیک گردد، تهی از هرگونه میوه‌ات خواهد یافت
و تو در عین زیبائی نفرت‌انگیز خواهی نمود
و مضحکه بینندگان خواهی شد.

چه اگر نهالی افراشته گیسو اما بیروح و بی ثمر
که خود تصویری است از ناآگاهان

به ناگاه و در لحظه‌ای نامنتظر لعن و نفرین گشت،

یا زمینی سیراب از شبنم
 که جهد و کوشش برزگر را با حاصلی دلخواه پاسخ نگفته
 به فراموشی سپرده شد،

پس تو ای روح رقت بارمن
 تو ای خاک ذی شعور و ای نهال زنده
 که به موسم خویش بارورنگشته‌ای
 از تنبیه یادشده چگونه خواهی رست؟

ای که ثمره تمامی اعمال شیطانی را
 که منفور و مکروه پروردگار توست،
 از اولین انسان تا آخرین نسل آدمی
 با تمامی ابداعات و ابتکارات نو
 در وجود خویش انباشته داری.

پس ای روح بیحاصل،
 اکنون که تورا آماج اندیشه‌های خویش ساخته‌ام،
 با سنگ سخن

تورا بسان حیوانی سرکش سنگسار خواهم کرد.

و اگر چه هیچ گاه شایسته نام معصومین نگردم

اما در اولین دفاع بامیل و رقبت همچون رقیبی

به نبرد باخویشتن بر خواهم خاست

و بنا بر گفته حکیم

۲۳

خود را خطاکار خواهم خواند.

پنهانی ترین افکار و احساساتم را ، ای خدای بزرگ

همچون اعمال شرارت بار انجام شده اعتراف نموده

در برابر تو خواهم گسترده ،

زیرا که میدانم با هر وزنه ای که خطاهایم را توزین نمایم ،

با همان محک مورد لطف و مرحمت نقصان نا پذیرت قرار خواهم گرفت

و عنایات فراوان ترا در برابر بزرگترین وامهای خویش دریافت خواهم

داشت .

و هر اندازه زخمهای سخت و درمان ناپذیرم سرایت یابند

حکمت معجزاتت ، ای طبیب آسمانی ،

دو چندان عیان و آشکار خواهد گردید .

و چندانکه خطاهایم افزونتر گردند

سزاوت توای پاداش دهنده ،

به همان نسبت تا ابد تجلیل و تحسین خواهد گشت،^{۲۴}
 زیرا این توئی که نجات میدهی و گناهان را میشوئی
 بادست خویش درمان میکنی و با اشاره انگشت زخمه‌ها را میخشکانی،
 باحکم خویش تبرئه میکنی و با ترحم خویش رهائی میبخشی •
 بر رخسار نورمی‌فشانی و به چهره‌طرب میفزائی •
 روح‌ت منشأ نیکی و عطر خوشبویت تسکین‌دهنده جانهاست •
 این توئی که با زاله عنایات خویش ما را مسرور میسازی •
 توئی که دلداری میدهی و رنج حرمان را از خاطرها میزدائی •
 تیرگی غمها را میپراکنی و ناله‌های ماتم را به خنده مبدل میسازی •
 پس دعا و ثنای تمامی نسلها از ازل تا ابد تورا میسزد •
 آمین





گفتار دهم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

و اما هم‌پیشمانی شدید و هم خطاهای جنوناً میز
به تساوی ما را بسوی نیستی سوق می‌دهند.

زیرا اگرچه این دو باهم بیگانه و بظاهر مختلفند
اما باندهک تاملی در ذرات هریک متوجه خواهیم گشت
که اینان هر دو منشاء یا سند،

زیرا اولی در اقتدار دست خداوند تردید میکند

و دومی خیره‌سرانه بسان چهارپائی طوق امید را از هم می‌گسلند.

لذا شیطان از نوازش این مسرور می‌گردد،

و بواسطه آن دیگری خون را میل‌یسد،

و بسان درنده‌ای دوزخی شکم فربه می‌کند.





گفتار دوازدهم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

اما چون تا کنون با سخنان ندامت بار خویش بشدت نومید گشته،

خویشتن را با تازیانه تردید تا سر حد مرگ مضروب نمودم

اکنون دگر باره امیدوار گشته،

خداوند را بیاری طلبیده به رحمتش پناه خواهم برد.

چرا که یقین دارم اگر خدائی را که بخشنده حیات است پرستش نمایم

و با آهنگی آشنا نام آن نیکی رسان منعم و مخوف را بر زبان آرم،

وی بی تردید مرانیز زندگی دوباره خواهد بخشید ،

زیرا که پیامبر فرمود :

" هر آنکه نام خدا را بزبان راند زندگی خواهد یافت "

اما من نه تنها او را میخوانم ، که قبل از هرچیز به بزرگی او بی گمانم.

من نه بطلب هدایای او میشتابم

بلکه خود او را طلب میکنم که زندگی حقیقی است ،

و نفسی است که بی آن همه چیز از جنبش و حرکت باز خواهد ایستاد ،

من نه چندان به عقد امید ، که با پیوند عشق به او میگیریم .

من نه در طمع پاداش ، بلکه در اشتیاق پاداش دهنده میسوزم

نه شکوه و جلال ، بلکه بوسه بر درگاه خداوند بزرگ آرزوی من است .

من نه در آرزوی زندگی ، بلکه با خاطره آفریننده زندگی خویش را

میکاهم .

نه در هوس لذت چنین مینالم ،

بلکه در اشتیاق آفریننده لذات اینچنین عمیق از اعماق قلب زاری میک

من آسایشی نمیجویم بلکه دیدار تسکین دهنده آرزوی من است .

ج

لبه‌های قلب اندوهبارم را به گرمی پذیرا شو ای خدای توانا ،

با ترحم به چهره شرمسارم نزدیک شو ای و لاترین،
 این اندوه شرم آور را از قلبم بزدا ای بخشنده همگان،
 این بارگران را از دوشم برگیر ای رحیم،
 عادات مرگزام را از من دورکن ای چاره اندیش،
 وسوسه‌های فریبنده را قلع و قمع کن ای فاتح جاوید،
 مه گمراهی را پراکنده کن ای آسمانی،
 حرکات نیست کننده را مهار کن ای حیات بخش
 حیل‌های ننگین دام گستر را افشاکن ای نهان بین
 یورشهای ستیزه‌جور را در هم شکن ای تحقیق ناپذیر
 دریچه کلبه‌ام را به نام خود بیارای
 بام عبادتگاهم را در پناه بازوی خود گیر
 آستان اطاقم را با خون خود منقش گردان
 نشان مقدست را بر گذرگاهم حک نما که تورا میستایم،
 بستر پوشالینم را با دست خویش استحکام بخش
 خوابگاه نهانم را از آلودگی مبری ساز
 با اراده خویش روح محنت‌زده‌ام را حفاظت کن
 نفسی را که تو خود به تن بیروحم دمیده‌ای پاک دار
 سپاهیان آسمانی را به مقابله با دیوان و اشرار بیارای
 با توصیه مریم مقدس و تمامی برگزیدگان

خواب مرگد آسایم را در دل شبهای ظلمانی
 آرامشی فرجخش ببخش
 و دیدگان عقل و احساسم را چنان در حیطة خودگیر
 تا از وحشت تردید و اضطراب و ازدل مشغولیت‌های روزمره
 و از خوابهای رویائی و از توهمات جنون آمیز در امان باشند
 و با خاطره امید بخشیت از خطر دور مانند،
 تا آنگاه که از خواب سنگین بیدار شوم، هوشیار و پر نشاط،
 در برابر تو ایستاده دعا‌های خود را با عطر ایمان ؛
 ای سلطان متبرک افتخارات وصف ناپذیر
 هم آواز با گروه ستایشگران آسمانی بسوی تو ارسال دارم،
 زیرا تو از جانب تمامی آفریدگان
 تا ابد الابد تجلیل گشته‌ای.
 آمین.





گفتار هفدهم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

از تو ای حامی ارواح غمگین از رنجهای گران، تمنادارم
رنج و اندوهم را افزونتر مکن،
من مجروح را زخم مزن ،
تنبیه گشته‌ام دگر باره محکوم مکن،
زجر کشیده‌ام شکنجه‌ام مده ،
مضروبم ، تازیانم مزن،
افتاده‌ام نگوئسارم مکن،
لغزیده‌ام، به سقوطم مکشان،

دور گشته‌ام ، طردم مکن،
 رانده‌ام بغربتم مفرست ،
 محجوبم شرمم مده ،
 مضطربم سرزنشم مکن،
 درهم شکسته‌ام غرقم منما ،
 شوریده‌ام حالم پریشانم مکن ،
 بوران زده‌ام دستخوش امواجم مساز ،
 تکان خورده‌ام حرکتتم مده ،
 گرفتار طوفانم سرگردانم مکن،
 درهم دریده‌ام به لاشه خوارانم مسپار ،
 شکسته‌ام خردم مکن،
 دلسوخته‌ام به‌بادم مده ،
 ظلمت زده‌ام کورم مکن،
 حیرانم وحشتم مده ،
 سوخته‌ام بریانم مکن،
 بیمارم هلاکم مساز ،
 ضعیفم گرانبارم مکن،
 بردوش خمیده‌ام یوغ منه ،
 برزاریهام ضجه‌های مضاعفت میفزا ،

خاکم به درشتی بامن رفتار منما ،
 خاکسترم بر من سخت مگیر
 مخلوقم چنین بی نظرانه قضاوت مکن،
 غبارم بامن سهمگینی مکن،
 و لائیت بامن حقیر ،
 فروغت بامن سایه ،
 جوهر نیکویت بامن شرور ،
 خوشه تبرکت با میوه نفرین شده ام،
 شهد شیرینت باکمال تلخیم،
 جلال ابدیت باکمال حقارتم،
 مایه حیاتت با توده گلینم،
 خدای خدایانت بالجن زمینیم،
 وفور نقصان ناپذیرت با برده درویشم،
 برکت بی پایانت با محنت بی پناهم،
 رحمت بی نیازت با مسکین ترین تهیدستم،
 به سختی در میفت .

زیرا آن کیست که به فروغ سپیده دم رسیده تردید کند

که در ظلمت خواهد افتاد،
 یابازندگی همجوار گشته بمیرد،
 در آزادی به اسارت درآید،
 در براءت محکوم‌گردد،
 در عمارت زایل شود،
 در تبرك مطرود گردد،
 در وفور نقصان یابد،
 در شفامجروح گردد،
 در نعم گرسنه ماند،
 در کنار رود تشنه بسوزد،
 از مهرمادر خیانت‌بیند،
 و یابه حمایت دست خداوندیت پناه آورد و محروم ماند.





گفتار هجدهم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

خداوند ، من که زاده گناهم و فرزند زایشی دردناک و مرگد آور
و يك روزه باید غرامت استعدادهای بی شمار خویشرا بپردازم،
اینک از تو بخشایشی نه در حد فکر كوچك انسانی
بلکه انسان دوستی ای باندازه و فور نقصان ناپذیر عیسی مسیح تمنادارم،
چراکه نبودم و مرا آفریدی،
استدعان کردم و بوجودم آوردی،
هنوز چشم به روشنائی نگشوده بودم و تو مرا دیدی،

پدیدارنگشته بودم و مرا پرستار گشتی

دست بسوی تو برنیاورده بودم هر من نگریستی،

خواهش نکرده بودم بخشش نمودی،

آوایم هنوز شکل نپذیرفته بود و تو شنیدی،

نالہ لی سر نداده بودم گوش فرادادی

ماجراهای کنونی امرا نیک میدانستی اما نادیده انگرفتی،

شرارتهای شایان کیفرم را با بصیرتی آینده رویت نمودی

و با این وجود خلقم نمودی،

اینک مرا که تو آفریده، نجات بخشیده و با رأفت و محبت نوازش نمودی

در چنگ این گناهان جنوناً میزرها مکن تا به نیستی ام بسپا رند.

بگذار تا غبار لجاجت من بر پرتو بخشندگی تو چیره نگردد

و نه قساوت دل سنگم بر رأفت و شکیبائی تو

و نه این تن گوشتین میرایم بر کمال بی نقصانت

و نه سستی زمینی ام بر جلال شکست ناپذیرت.

اینک بازوان خشکیده روحم را بنام تو بر میافرازم: ای قادر متعال.

مرا همچون گذشته، آنگاه که در باغ سعادت مند بهشت

میوه زندگی را میچیدم، سلامتی ده.

روح معلول و خشکیده و ناامیدم

همانند آن زن رنج کشیده
 در بندهای محکم شیطانی
 پیوسته حیران و سر افکنده و خمیده است
 تا سلام آسمانیت را پذیرا نشود.

پس تو ای مهربان، سر بسوی من فرود آر
 و این درخت سخنگوی در غلتیده را دوباره برافراز.
 شاخه خشکیده ام را بازبائی و آراستگی شکوفاکن.^{۲۵}

همچون کوری مادرزاد از بینائی محروم
 تابیدار چهره ات به استغاثه در آیم،
 تو ای مقتدر رحیم و ای تنهاپناه دهنده.
 نگاه رئوف محبت و صفناپذیرت را بر من دوخته
 در کالبد زنده و ناطق از عدم نور بیافرین.

همچون زن رنج دیده و غمزده و معذب از بیماری دوازده ساله
 سرشار از نهرهای خونبار گناهم

از فراز آسمانهای پوشیده از نور وصال ناپذیرت بر من نظر کن
 آنجاکه اثر از پوششهای دستباف و زربفت نیست^{۲۶}
 اما بهر سوی معجزات وصف ناپذیر تو مقتدر را نه پراکنده اند.

با روغن معطر نیست

که این بنده گنهکار و شایسته کیفر

به پای حیات بخش تو نزدیک گشته

۲۷

قطرات اشك خویش را با سر گیسوان خود به تو نثار میکنند.

بلکه ایمان پاک خویش را با افراشتن بازوان

با سلام و درود روان خود و با اعتراض راستین

بالبانی بسته بوسه بر خاک زده،

نالهای خویش را به چشمه جوشان اشك در آمیخته،

از برای روح خویش درمان طلب میکنم.

روح از سستی به تحلیل رفته و از گناهان از هم پاشیده است.

گامهای سست و نااستوار از راه پیمودن بسوی درخت زندگی منحرف

گشته است،

آنها را توانی دوباره عطاکن و براه راست رهنمون شو

توای ناجی همگان.

چراکه شرارت، مرابه انحراف میکشاند.

طوفان اتهام، زبانم را،

این ابزار تحلیل را که تو دردهانم جای داده‌ای،

خاموش کرده به سختی در بند کشیده است •

بفرمان روح پر رحمت خویش مرا همچون شفایافته‌ای

که در انجیل از او یاد شده است،^{۲۸}

قدرت کلام عطا فرما

تا با زیبایی کلام زنده‌ات، بی لغزش به سخن آیم •

رنجور همچون لاشه‌ای زنده و یامرده‌ای ناطق

در بستر آلوده‌گناهان خویش برجای افتاده‌ام،

پس ای خدای نیکوکار

بر فغان و سیه روزی من رحمت آر

و بازاله دیدگان تقدیس گشته‌ات

مرا به حیاتی دوباره بر پای دار،

همچنانکه دوست خویش را حیات بخشیدی،

و از مرگدبه زندگی باز گردانیدی.^{۲۹}

مرد د و مشکوک در گودال گناهان خویش فرو افتاده‌ام،

ای پدر آسمانی و ای آفتاب بی سایه •

دستت را بسویم درازکن، نجاتم ده و به نور خویش غرقه‌ام ساز •

به همراه بیوه‌زن نائینی که محزون و معذب در سوگ تنها فرزندش سیل
۳۰

اشک‌جاری نموده

با فغان و فریاد دستان لرزانش را حرکت میداد و بر سینه میکوفت،
من نیز به تو التماس میکنم،

باکلام تسلی‌بخش و پر عطوفت خویش من نا امید را دلداریده،
ای آفریننده به نیکی ستوده عالم هستی •

به من نیز بگو " چنین فغان بار و بتلخی زاری مکن "
تا من هم همچون مادری که با زنده‌گشتن دوباره فرزندش تسلی یافت
روح پرگناه خویش را زنده باز یافته آرام گیرم •
همچون دیوانگان مدهوش

که جنون زده خود را با پاره‌سنگ میکوبیدند
رقتبار و وانهاد، دهشتناک و ژولیده سر،
۳۱
گریه منظر و رانده‌شده،

به تو روی آورده‌ام ، ای ناجی همگان،
این لشکریان تباه کننده شررا از خانه وجودم که بتو تعلق دارد بران،
تا دگر بار روح معصوم تو بازگردد و در آن استقرار یابد،
تمامی اجزا تنم را با نفسی پاک آکنده ساز،
ومرا که مفلوک‌ترین انسانهایم هوش و فراستی نو ببخش •

همچون ارواح سرگردان و دوزخی در بند اسارت رنج میبرم،
 بگذار، ای نور رهاننده از نگرانی‌ها، پرتو جلالیت رثوفانه بر من بتابد
 و مرا از بندهای محکم نفاق رهائی بخشد.

روح پلید مبتلا به گناهانم
 که مخفیانه از راهها و بسترهای نهان و نا سکشوف درونم را آکنده‌اند
 در عذاب است.

غده‌های نهان و آکنده از زهر شرارت را
 با قدرت منحصر بفرد خویش رحیمانه مداوا کن.

زخمهای هلاکت بار با انواع و اشکال بیشمار
 هر یک بامیوه‌های نیست کننده

و شاخه‌ها و ریشه‌های جنایتبار خویش
 در خاک نامشروع تنم استقرار یافته‌اند،
 بادست توانای خویش همه را ریشه‌کن ساز.

ای که باگاو آهن خویش کشتزار روح را مدام شخم میزنی
 تا کلام زندگی ات در آن بارور گردد.

زخمهای گناهانم همچون غده‌های سرطانی در وجودم ریشه دوانده
 و تمامی اندامم را فراگرفته از هرگونه تمثیل و قیاسی در گذشته‌اند

و مرا نیز همچون یزرعیل مرهمی نیست
تا بر داغهای بی‌پایانم نهاده شود.

از لنگرگاه ساقهایم تا بالا ترین قله ساختمان بدنم
دیگر مکانی سالم یا درمان ناپذیر باقی نمانده .
پس ای سلطان ازلی وای رحیم نیکوکار و متبرک
به فغانهای این قلب اندوهبارم
که در تنهایی و دل آزرده‌گی به تو تقدیم می‌گردد گوش فراده .





گفتار نوزدهم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

تو ای چشم امید بخش به این زندگی غمبار،
به فریادهای تلخ و پر طنین قلب دردمندم گوش فراده
این ظرف گلین خرد و درهم شکسته را با معجزه‌های خدای‌گونه باز بیافرین
مراکه تصویری از تو لاکن فرسوده از گناهانم
در کوره‌های خویش و با شعله کلامت از تو بگداز
آسایشگاه خویش را ساختمان ویران تنم را،
همچنانکه روح پاسدارم را - از برای سکونت خویش تطهیر کن،

اعمال شرارت بآرم را قصاصی برابر روامدار.

من مستم اینک، طق پیام پیامبر،

۳۲

اما نه از شراب.

بفرمان آزادی بخش و حیات دهندهات

درد و رسوب سکرآور بی پروائی را از جام مرگم فرو ریز

تا درواپسین روز کیفر جام تورا سر نکشم. ۳۳





گفتار بیستم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

آگاه بودم اما بطرزی ناشایست در بیراهه گام نهادم
و به سختی گمراه گشتم، که این بزرگترین و کاملترین گناهان است
خیره‌سرانه پای از تمامی محدوده‌های اراده‌ات بیرون نهادم
و این است کیفر حقیقی.

شرارتهای نادانان را به کمال رسانیده
من خود نیز بر شمار آنان افزودم
و این عظیم‌ترین گناهان است.

نكوهشم نمودی و من نهرا سیدم،

اندرزم دادی و من هرگز گوش فراندام

و این نشان بارزی از عصیان است.

خداوندا، تو از برای خویش عدل را

و از برای من شرم و ناسزا را مقدر داشتی.

از برای خویش جلال و شکوه را و از برای من ننگ و رسوائی را،

از برای خویش خاطرهای شیرین را و از برای من بلغم ترشیده بعد

از مرگدرا،

برای خویشتن تحسینی پایان ناپذیر را

و از برای من فریاد و فغانی ماتم زده را،

برای خویشتن سروده‌های تترك سرشار از سعادت را

و از برای من هجران و تبعید نومیدانها را،

برای خویشتن حقوقی براستی شایسته را

و برای من پا سخگوئی و پریشانی را،

برای خویشتن مدح و ستایش و صف ناپذیر را

و برای من کیفر شرمآورلیسیدن خاکستر را.

ب

ای نیکی گزیده و بی حد و نامتناهی،

اینک عطر خوشایند کندر را که لایق توست از برگزیدگان خویش پذیرفتی
 و من همچنانکه سزاوار من است صد چندان توبیخ و شماتت دریافت داشتم،
 اما اگر پاکان نیز باهمین سخنان بدرگاه توبدعا نشسته‌اند
 پس من که شدیدتر از همه انسانهای خبیث خطا کرده‌ام
 با چه کلامی شرح سیه‌روئی خویش را باز نمایم؟
 با رفتاری بی شرمانه همچون وحشیان از راه منحرف گشتم،
 به جسارت سخنان دنیاپرستانه بر لبان خویش جاری ساختم.
 همچون دیوانگان به اعمال ننگین عشق ورزیدم.

من که بزودی در خاک مرگ فرو خواهم شد

مغرور و متکبر گشتم.

من که حتی برضامن زندگی‌ام که همانا نفس کشیدن است اختیاری ندارم،

باد در سینه افکندم.

من که غباری نفس کشنده‌ام

خودبین گشتم،

من که گلی ناطقم،

خود ستا گشتم.

من که خاکی حقیرم

بسی فخر فروختم.

من که خاکستری مطرودم

مغرور گشتم.

من که جامی شکننده‌ام

بازو بر افراشتم

بسی فراتراز برگزیدگان پای گستردم

اما دوباره به پی رانده شده در خود فرورفتم.

گستاخانه شعله‌خشمبر افروختم، من که لجنی اندیشمندم

بسان جاودانگان از حدود خویش تجاوز کردم،

من که همچون چهارپائی بی شعور محکوم بمرگم

در طلب این حیات خاکی آغوش گشودم،

و بجای روی آوردن تو، روی از تو برتافتم،

بر بالهای اندیشه در میان تفکرات تاریک بصر و از در آدم،

با سستی تن، روح معصوم خویش را مدام آلوده ساختم،

باتقویت نیروهای چپ‌نیروهای راست خویش را تضعیف نموده شکست دادم.

رافت و صفناپذیرت را مشاهده نمودم ما شرم نکردم.

۳۴

همانگونه که "اوسد" باره "افرا" ایم گفته است،

همچون پرنده‌ای وحشی پیوسته بسوی عادت‌دیرینه خویش پرواز نمودم،

حتی به‌هنگام عبادت‌دل ز این زندگی برنگرفتم،

و شرارت‌های خود ساخته را بر فجایع دیرینه افزودم.

بنابر گفته هوپ:

بدست خویش در زنجیرهای محکم و تحمل‌ناپذیر محبوس گشتم.

و بقول ارمیا:

من از خویشتن خویش تن پوشی ژنده و وصله‌ناپذیر ساختم.

و طبق روایت حکیم:

همچون افگانه‌ای بی‌نام و نشان از زمره آدمیان طرد گشتم.





گفتار بیست و یکم

از اعماق دل سخن با خدا

ج

اینک چگونه خود را انسان بشمار آرم
آنگاه که در سلف نامردمان جای گرفته‌ام
یا چه سان ذی‌شعور نامیده شوم
آنگاه که به جهالت هم‌پیمان‌بی شعور انگشته‌ام،
چگونه بینا نامیده شوم
من که انوار درون را خاموش کرده‌ام،
و چرا به حساس بودن مشهور باشم
آنگاه که همه درهای دانش را بر خود بسته‌ام،

و چگونه توانم خویشتر را مظهری از جاودانگی بنمایم
 آنگاه که نفس خویش را در خود گذشته‌ام،
 مرا حتی حق بر این نیست که خود را موجودی ذی حیات یا جنبنده‌ای
 بحساب آورم

در میان ظروف بی مصرفترین‌ام،

در میان سنگهای بنا بی مقدارترین‌ام،

در میان خوانده شدگان کمترینم،

و در میان دعوت شدگان بدترین،

طبق گفتار ارمیاء نبی :

مبتلا بدردها و رنجهای اورشلیم گشته،^{۳۵}

از وحشت مرگی فجیح

مطرود و دردمند به خود میپیچم.

روزهایم در گریه و زاری به ظلمت گرائیدند

و سالهایم در آه و ناله سپری گشتند.

و بنا به گفته حکیمی^{۳۶}

من نیز همچون پشماز بید و بسان چوب از کرم،

از دردهای درون فرسودم.

طبق گوینده مزامیر همچون تار عنکبوت از هم گسسته بدور افکنده شدم.

و بنا بر گفته پیامبر :

همچون مه زودگذر مبحگاهی و همچون شبنم بامدادی محو گشتم.

امان امید بر هیچ انسانی نمی‌بندم

تا مبادا از سوی بیننده اسرار نفرین گشته نومید شوم

بلکه امید من بر تو است ای خدای دوستدار ارواح

که حتی بر چلیپای خویش

آکنده از عفت و عطوفت بی‌پایان،

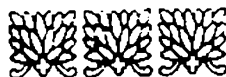
از خداوند خویش‌از برای جلادان خود طلب مغفرت نمودی،

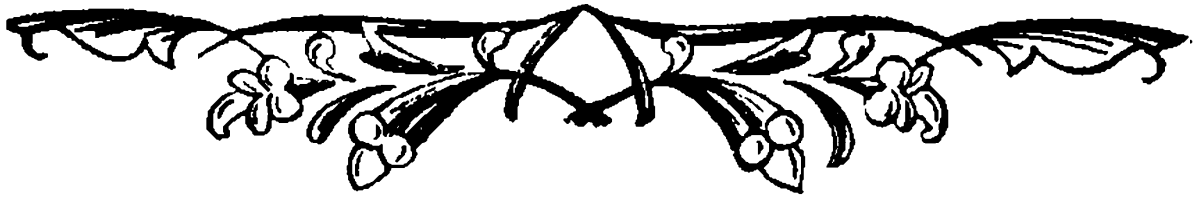
پس اینک مرا امید و بخشایش عطاکن،

ای زندگی‌بخش و پناه دهنده،

تا آنگاه که جان رقت‌بارم از تن جدا میشود

به روان تو زنده شوم.





گفتار بیست و دوم

از اعماق دل سخن با خدا

ج

و من اینچنین از روی علم و تعمد بر ضد روان خود قیام کرده
به نا بودی تن خویش کمر بستم.

فریفته و حیران،

سر سخت، دل از کف نهاده و مجنون،

مدهوش و فراموشکار و پریشانحال.

با چشمانی معصیت بار و گوشهائی جنایت پیشه،

من که از هر سو غوطه‌ور در زایمانی مهلکم،

خداوندا چگونه ميتوانم شايبسته اعمال آسمانى تو باشم؟

پس زارى ميكنم بر زهدانى كه مرا تغذيه كرد.

آه كه چرا بجاي شيرزهراب لخته ننوشيدم؟

چرا بجاي شيرينى غذاى تلخ نچشيدم؟

و اگر من خود باسخناني چنين بيرحمانه به قضاوت خویش نشسته‌ام

و شمشير خشم چنين خمش ناپذير است

پس چه كسى از زمينيان ميتواند مرا آرامش دهد؟

پس من آنچه را در درون خویش دارم برملا خواهم ساخت

و تمامى وجودم را محكوم خواهم كرد

و تمامى اين لشكريان زيانبار را به تازيانه خواهم كشيد،

در برابر سپاهياني كه وجودم را مجروح کرده اند قيام خواهم كرد

و فرمانروايان احساساتم را توبيخ خواهم نمود.

بر من كه در همه چيز زوبه هروسيله خطا کرده ام رحمن اى رحيم،

اين غبار گنه كه در وجود من است بتازگى مكشوف تو نگشته،

من همان خطاكار ملبس به ژنده‌اى وصله نا پذيرم كه در حضور تو

ايستاده‌ام

و اين تنهاتوئى اى براستى رثوف و متبرك و انسان دوست

كه با بخشندگى بى چون و چراييت به نجات من شتافتى



گفتار بیست و سوم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

خداوندا با ترحم به تصویر رنجور از درد تلخ شهوات و امراض خطرناکم

که در برابر تو گسترده‌ام نظر افکن.

همچون طبیبی غمخوارش باش

و همچون قاضی به باز خواستم مخوان.

براستی عظیم است رنج و خطر شك و دودلی،

آنگاه که تن آدمی غرق در گناه است و روحش

از اعمال ننگین پرهیز نکرده است.

آنگاه که اراده در بند خواهشهای نفس است
 و بنای تن سراسر ترکیبی است از شهوات مرگآور •
 آنگاه که دل آدمی آماج تیرهای عذاب وجدان است
 و امید نیکی یکباره محو گشته است •
 آنگاه که با وجودش به اندودهای نفرت انگیز آلوده است •
 و تمامی وجودش به اندودهای نفرت انگیز آلوده است •
 بظاهر سلامت مینماید اما از درون مجروح است
 با خاطرهُ گناهان سنگینش جاودانه امید از کف داده
 و از اعمال گذشته خویش حیران و درمانده است •
 زلالی عبادت مکرر گشته
 و خود از شکها و تردیدهای شرارت‌زا به غلیبان آمده است •
 دست بر گاو آهن نهاده اما پشت سر را میکاود •
 ۳۸
 روی بسوی پیش دارد اما با گامهای خویش به پس میرود •
 با شناخت هستی، پیوسته فریفته نیستی میگردد •
 و در نبرد نفسانی مقهور ا باطیل میشود •
 دروازه قلبش از شعله آه سوخته،
 کامش خشکیده،

از هر سوی در توده‌ای از مه بی آفتاب فرو رفته،
و افق انتظار تنگ در خودش فشرده است.

رنج‌های تحمل ناپذیر در برابر چشمانش قرار دارند،
عاجزانه گم کرده خویش را بخاطر می‌آورد.

و مهر بی ترحم قصاص را که در دفتر افکارش ثبت گشته است.

چشم نیکوکردار خداوند با خشم مینگردش،
پرتو نیکی برتوده خاکیش غضب میکند،

وجود سهمگین و لایزال ایزدی با طبیعت خاکیش می‌سزد
و پیوسته با قهر خاکستر شاعرش را عتاب‌میکند

و با سنگ‌های عدالت او را که سزاوار مرگ است، سنگسار میکند.

آنگاه که آدمی نبوغ خویش را بسان فرزندی ناخلف از دست داده
و استعداد‌های شریفش را همچون چیزهائی پست و بیمقدار
در خاک مدفون ساخته است.

تمامی ثمره کار و کوشش را در ظلمت غلیظ کاهلی پنهان ساخته،
حتی باندازه چراغی دوردست روشنائی ندارد.

آنگاه که زبانش از حق پاسخگوئی محروم و خاموش گشته
و لبانش محروم از بوسه‌ای، بحق محکوم بسکوت گشته‌اند

آنگاه که افکارش دستخوش تلاطم احساسات گشته
 نه صلاح خویش میدانند و نه صواب خود تشخیص میدهد.
 آنگاه که راه رهائی از شر مسدود گشته
 و روغن دان مشعلش از خاکستر کوره آکنده است.
 و آنگاه که نامش از دفتر زندگی محوگشته و در آن
 بجای رستگاری تنها سرزنش نوشته شده است.

ج

اگر سربازی ببینم انتظار مرگ دارم،
 اگر پیکی، خبر فاجعه‌ای،
 اگر کاتبی، حکم نابودی خویش،
 اگر اهل طریقتی، نفرین و تکفیر،
 اگر واعظی، تنها خاک راه ازپایش ستردن،
 اگر زاهدی، سرزنش خویش،
 اگر بی پروائی، زخمهائی سوزان،
 اگر به آبم بیازمایند، غرق خواهم گشت،
 و اگر به زهر، هلاک خواهم شد.
 اگر خیری بینم با شرارت و تردید خواهم گریخت،
 و اگر دستی افراشته بینم به نگونی سر فرود خواهم آورد

به دیدار سایه آدمکی وحشت میکنم
 و به شنیدن کمتر صدائی از جا میجهم.
 چون به بزم شرابت دعوت شوم برخود میلرزم
 واگر در برابر تو حضور یابم میهراسم.
 اگر مورد سؤال قرار گیرم به لکنت خواهم افتاد.
 واگر به حق بازخواست شوم لال خواهم گشت.
 و اینانند رقت بارترین تردیدها و نگرانی‌هایی
 که در اعماق احساسات قلبم تداوم یافته
 آنرا از درون با تیرهایی نامرئی بطرزی علاج ناپذیر مجروح میسازند.
 تیرهایی که با نفوذ دائم و مستمر خویش درروحم جایگزین گشته
 و آنرا سراسر از زرداب آکنده‌اند
 و با ضربات مضاعف مرگی رنج بار را از برای من مهیا میسازند.
 چرکی که بطور مرئی در درونم انباشته
 و تکه‌های آهن را احاطه کرده است.^{۴۰}
 پیوسته مرا نگران میسازد
 و به هر نفس در درون خویش درد زخمهای درمان ناپذیر را احساس میکنم،
 و ناله‌های ضعیف و درد آلودم را
 با اشک و دعا‌های روح اندوهگینم در آمیخته

باناله و استغاثه تمامی شهیدان زمینی
که به همراه من و از برای من بدعا نشسته‌اند
از این مکان پست بسوی آسمان‌ها به تو اهدا میکنم
ای رحیم و ای قادر متعال
مرا که خسته از جهدی بیپوده‌ام آرامش و راحت زندگی ببخشای
ای که در میان موجودات عالم تمامی وجودی
و در همه چیز تا ابد تجلیل گشته‌ای.





گفتار بیست و چهارم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

تار امید زندگیم گسست

و وجودم سراسر به جذامی نفرت انگیز آلوده گشت.

دمل زرد و کریه و کوچک و براق

که با چهره‌ای دوگانه نشان از زخم ازلی دارد^{۴۱}

و تصویری است از آلودگی مضاعف

نمایان گشت.

تباهی ، تمامی تنم را احاطه کرده آنرا فرسوده و از برای خدا آنرا کشت

و تن غوطه‌ور در فسادم از هم پاشید
 و از برای خدای خویش مرد
 پرتو افتخار نا پدید گشت،
 امید نجات به‌خطر افتاد،
 نیکی خاموش گشت،
 دروازه زندگی برویم بسته شد،
 تمامی آرامش محو گشت،
 دادرسی الهی نزدیک شد،
 زهر مرگ‌آورد ر من به جوشش آمد،
 و مرده‌ای در درونم دوباره زنده شد،
 لنگرگاه از صخره مسدود شد،
 گذرگاه امید، بسته و کورگشت،
 پوشاک فضیلت از تنم برافتاد،
 آراستگی افتخار تیره گشت،
 نبوغ ارشاد متزلزل گشت،
 خارهای سرزنش فراوان شدند،
 تاکهای خطا شکوفه کردند،
 آتش دوزخ در درون من زبانه کشید،

یوغ شکنجه برشانه‌هایم سنگینی نمود،
و زنجیرهای بردگی محکم به پایم پیچید،
تکیه‌گاه خانه‌ام فرو غلتید،
ستون ساختمانم درهم شکست،
وحدت و الفت ازهم پاشید
و روح خداوند
که دوستدار پاکی است
بسختی مغموم گشت.





گفتار بیست و پنجم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

زندگی در این عالم دریائی است طوفانی

و روحم در تهاجم مداوم و بی لجام امواج

در زورق جانم ، در تلاطم است .

اشعیا، نبی نیز ویرانی اورشلیم و سامره را بدست پارسیان چنین
تصویر نمود
که خود تمثیلی از روح درهم شکسته من است .

چه آنگاه که بایقینی بی شبهه بجلو می راندم،

و تنهاگهگاه اندک تردیدی مرا از ساحل مقصود

که بسی دردسترس مینمود، جدا میساخت،
 ناگاه زمستان بابر ف و بوران درمیانه تابستانم شبیخون زد
 و با امواج سهگانه خویش آرامشم را درهم کوفت
 کشتیم از ضربات سهمگین امواج درهم شکست *

و از این فاجعه خاطره‌ای اشکبار برای من باقی ماند،
 و اینک ناخدا در برابر کشتی دست بر زنخدان ایستاده،
 سیلاب تلخ اشک از دیدگان فروریزد،
 و کشتی بان به دیدار پاره‌های کشتی درهم شکسته‌اش،
 که همچون موجودات عاقل قتل عام شده
 بر روی امواج خروشان دریا پراکنده‌اند،
 و با اندوهی دردناک زاری میکند *

و این دور از حقیقت نیست

که هم اکنون ناخدای نیکدل با سپاهیان آسمانی خویش
 بر کشتی وجود ذیشعورم

که در دریای این جهان درهم شکسته است

به تلخی میگیرید *

چراکه خدای رحیم بر آستی بر مرگ یکی از بستگان خویش گریست

و نیز بر اورشلیم گمراه

و بر یهودای خشمگین

که این هردو امید نجات را همچون آن کشتی مغروق از دست دادند،

اما آن دیگری در عمق پرتگاه ریسمان امید را گرفته

بکمک نجات دهنده خویش

به آرامشی مطمئن بازگشت.

ج

آیا کشتی درهم شکسته تنم را بار دیگر ترمیم یافته خواهم دید ؟

آیا زورق شکسته روحم را دگرباره زنده خواهم یافت ؟

درفراق افتاده‌ام آیا دگرباره پیوند خواهم کرد ؟

دل غمزده‌ام را دوباره مسرور خواهم دید ؟

امید این داشته باشم که روزی اصالت وجود خویش را باز خواهم یافت ؟

خیمه فروافتاده‌ام دگرباره برپا خواهد شد ؟

اسیر تبعیدی‌ام دوباره آزاد خواهم شد ؟

محروم از نعمت روشنایی‌و باره شفا خواهم یافت ؟

آیا با لطف و مرحمت پرتو نیکی‌های خویش را بر من خواهی تابید ؟

چهره غمگین روحم آیا دگرباره لبخند خواهد زد ؟

روح آزاده شومم آیا هرگز بشارتی خواهد شنید ؟

ظرف شکسته و صدپاره‌ام را مرمت شده‌خواه‌دید ؟

دیدگان عقم آیا روزی سند قرض‌هایم را پاره گشته خواهند دید ؟

به هنگام دلتنگی پرتو برائتت، ای بخشنده نیکوکار بر من خواهد تابید

به راهنمایی تو آیا به‌بزم و سرور خیمه نورراه خواهم یافت ؟

طبق گفتار حزقیال

آیا استخوانهای خشکیده و ناپاکم بابازگشت روح زنده و استوار خواهند

آیا همچنانکه پیامبر ت از بطن نهنگ فریاد برآورد، گشت ؟

باردیگر رخصت نگاه کردن به معبد مقدست را خواهم یافت ؟

من که شرمنده و محروم از روشنائی در برابرت ایستاده‌ام ؟

آیا از برای من که پرورده ظلمت و تیرگی هایم سپیده دمی خواهد بود ؟

رنج یخبندان ابدی چشیده‌ام آیا هرگز به بهاران خواهم رسید ؟

و قطرات پربرکت باران چمن زار روح را به سبزه خواهند آراست ؟

و بره دورافتاده و پاره‌شده از ددانم، آیا

دوباره به رمه پررحمت اراده‌ات بازخواهم گشت ؟





گفتار بیست و ششم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

من انسانی ناتوانم که با اعمال رسوا کننده خویش

دین فضائل خود را به تمامی حاشا نموده .

همچون برباد دهنده گنجهای شاهانه

به حق در برابر کیفی اجتناب ناپذیر قرار گرفته‌ام .

و باید همچون اسیری رهائی ناپذیر در برابر باری تعالی جوابگو باشم .

۴۲

من که در برابر هزاران استعداد خویش مدیونم اما پیشیزی در جیب ندارم .

و هم اکنون بی وصی و وکیل دربند و زنجیری دردناک ، در زندانی تاریک

میوه رنجها و زاری‌های خویش را میچشم .

و بی توشه ، بی بار و بی پناه عذاب میکشم .

پس برای من جز این گفتار غم‌آلود و اشکبار چیزی باقی نمانده است .

آتش کریه فقرا ز هر سو احاطه کرده است

و من مردی خطاکار و بی فضیلتم که بی دفاع ، مفلوک و غم زده ،

تاروخی پریشان قلبم را به تردیدها سپرده‌ام حاضر شوم

و بر من است که در برابر دادگاه عدل الهی حاضر شوم

نهانگاه احساسم با سلاحهای نا مرئی مرگ و گناه مجروح گشته است .

من زنجیر رهائی ناپذیر شرارتم .

سراپای وجودم از تیغهای تیز تهدید صد پاره گشته است

هم اینک تصور صحن دادگاه دیدگان شرورم را از ظلمتی سنگین سرشار

و چهره سهمگین آن والای آسمانی در نظرم مجسم میگردد . میسازد

در اعماق تاریک و بی پناه دوزخ

در میانه زنجیرهای شک

بی یاور و مجنون و سوخته از آتش جهنم

به اعماق دره‌های گناه سقوط میکنم اما نا پدید نمیگردم .

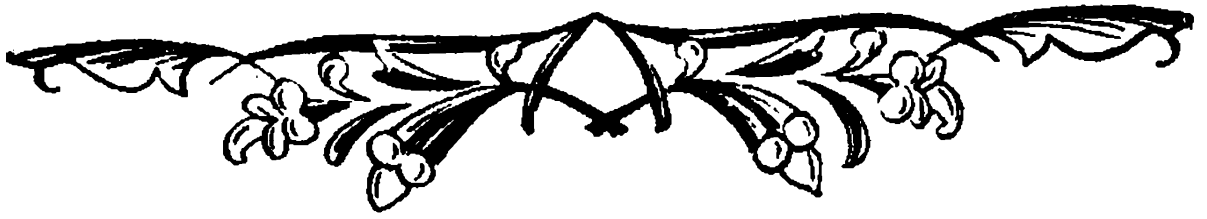
سیم بی ارج و مقدارم هرگز مقبول نخواهد افتاد .

نگاهم تارا است ، دستم پاک و نا مقدس ،

اما با قلبی شکسته و با انگشتانی لرزان امید بازگشت یافته،
 چهره برخاك از تو ای مسیح مادر، ای بانوی آسمانها،
 و ای ناجی زندگان، تمنا دارم که حامی من باشی و من خطاکار را
 • برائت عطا فرمائی •
 ای که از سوی زمینیان روغنهای معطر و دود کندر و مدح و ثنا تقدیم
 • تو میگردد •
 و اینك گفتار دیگری بر مرثیه خویش افزوده
 در عوض نیکی و فضیلت خدای خود
 میوه اشکهایم را به ارمغان آوردم •
 سعی بر این داشتم تا سخن مختصر گویم
 بالهای تیز پرواز فکرم را گشودم اما هرگز به تمامی وجود خویش دست
 و به حدود و اندازه گمراهی خویش پی نبردم • نیافتم
 پس شکست شعورم را همچون جام خشم بدست گرفته
 ناتوانی خویش را چون شربت مرگ نوشیدم •
 و اینك خطاهای بی شمار خویش را با آوائی رقتبار تصنیف میکنم
 آتش دانی گداخته و نا مرئی در درونم بی وقفه میسوزد
 گوئی کورههای ذوب در نهادم میجوشند •

در قلبم تیرهای مسموم فرو نشسته‌اند،
 تمامی رگهای جگرم از زخمهای مرگبار و دردآگین میسوزد،
 دردتوالدی ناممکن بطنم را درهم میپیچد،
 کلیه‌هایم را از دوسو سوزشی خاموش نشدنی درخود میبلعد،
 زردابی تلخ و تحمل‌ناپذیر حلقم را میفشارد،
 دردرون‌نای سینه‌ام ناله‌های خفیف شنیده میشود،
 اجزای بی‌شمار وجودم در تضاد بایکدیگر مدام در ستیزند
 آنان گرچه خویشاوند، اما همچون دشمنان آشتی‌ناپذیر
 خائنانه یکدیگر را میکوبند
 و خطر و ترس و نگرانی سراسر وجودم را فرا گرفته است.
 غرق‌گشته در میان لجن‌زار گناه، من‌نه زنده‌ام و نه مرده
 و با تردیدِ خطاکاران دیدگانم را به تو دوخته‌ام، ای نیکو‌کردار،
 تا مرا از اعماق این دره نومیدی نجات بخشیده
 بسوی نور رهنمون‌گردی.





گفتار بیست و هفتم

از اعماق دل سخن با خدا

ج

گنه کردم، با فراموش کردن نیکی هایت مکرر گنه کردم،
گنه کردم، با آلودن روح خویش به خواهشهای تن گنه کردم،
گنه کردم، با خیانت به منشأ حیاتت براستی گنه کردم،
گنه کردم، با انکار پیامهایت بسختی گنه کردم،
گنه کردم، با شتاب خویش بسوی نیستی به پستی گنه کردم،
گنه کردم، با محکوم کردن خویش بمرگی ابدی سزاوار تمسخرم گنه کردم،
گنه کردم، با خواری خویش در برابر بزرگیات حقیرانه گنه کردم،

زاربها ی روحم را سرحد و مرزی نیست
 چراکه خود را بدست خویش به فنا و نابودی سپردم،
 خانه را ترك کردم و فرزندى ستیزه‌جو محسوب گشتم،
 از فراز آسمانها سقوط کردم و خار و خس اخلاقی انبار نمودم.

درد فغانبارم را در مانی نیست
 چراکه من خود خویشتن را بی حرمت ساختم
 و بتکده گمراه کننده خویش گشتم
 اما رنجی عظیم تر قلبم را میفشارد ، آنگاه که مرا آن بشمارند که
 نیستم.

جامی آلوده‌ام که تنها از برون آراسته گشتم‌ام،
 دیواری نفرت‌انگیز اما پیراسته و رنگ‌زده‌ام،
 تجمل پرستی هستم با افتخاراتی پوچ،
 نوری مبدل گشته به ظلمت،
 چشمی هستم با خاری فرورفته در آن،
 من مشعل خاموش افتخارم.
 من سراپا ، همیشه و درهمه چیز گناهکارم،
 گناهکار در برابر تو پیام آسمانیت
 و این است که مرابه وحشت و شگفتی میاندازد.

دل نگرانی‌هایی دژم و فرساینده ،
 پریشانفکری‌هایی تسلی ناپذیر ،
 غمها و دلهره‌هایی بیشمار که در فکر نتوانند گنجید ،
 صعودی‌نا متکامل و نزولی‌نا متعادل ،
 یاسی درمان ناپذیر و تمسخر و توبیخی شایان ،
 لعن و نفرینی سزا و بحق ،
 اینانند مکافات و اتهاماتی که من برخویش روا میدانم
 و خویشان را بدانها بشدت تنبیه میکنم .





گفتار بیست و هشتم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

و اینک از گناهان خویش کدامین را بر ملا سازم و کدامین را ذکر کنم؟
از کدامین جنایت سخن رانم و از معاصی نهانم کدامین را افشاء سازم؟
و کدامین را اعتراف کنم؟
آیا گناهانی را که هم اکنون دارم
یا آنهایی را که در گذشته اندوخته‌ام؟
گناهان آینده را که از ارتکابشان بیمناکم؟
یا لغزشهای آغازین را که موجب سقوط من گشتند؟
آنها را که من ناچیز میپندارم اما خداوند بزرگ می‌شمارد؟

- يا آنها را كه شكل نميپذيرند و لاجرم قابل ذكر نيستند ؟
- كمترين را كه خود بسيار است
- يا سبكترين را كه در واقع سنگين است ؟
- شهوات نيست كننده جان را ؟
- يا امراض هلاكت بار تن را ؟
- لذات ابتدائي را ؟
- يا زيانهاي نهائي را ؟
- گناهان مرئي را ؟
- يا خطاهای نامرئي را ؟
- آنها را كه با تماس دست انجام گرفته اند ؟
- يا آنها را كه در فاصله‌ای دور واقع گشته اند ؟
- این پهنای گناهان است که ما را نیش میزند ؟^{۴۳}
- يا درازای آن كه تيرهاي خود را بسوی ما پرتاب ميکند ؟
- عمق بی نهایت و نامرئي بعضی از آنها را ؟
- يا وسعت مخر ب و مرئي برخی ديگرا ؟
- زنای مکرر را ؟
- يا نا توانی شفایافتن از آن را ؟
- فربه نمودن بدی را با تن ؟
- يا گرسنه داشتن نيکی را در روح ؟

آ مادگی من در تظاهر به آنچه خدا را خوش نمی‌نماید
یا سلطه زنجیری که مرا بسوی آن اعمال جنوناً می‌کشاند ؟
معاصی هلاکت بار را ؟
یا توهمات پوچ را ؟

ب

و براستی همچون دیوانه‌ای خودکامه پوشش از تن برکنده
عربانی خویش را در برابر همگان بنمایش گذارده‌ام
برخلاف سخن حکیمی که فرمود
۴۴ " عاقلان شرم خویش را پنهان میدارند "
از طریقت بیگانه گشته و از سنت بدور مانده‌ام،
من‌که در پاکی آلوده ، در عین عصمت بی‌پروا و در تقوی زیانکارم.
بادهان خویش به آفریدگار خود نزدیکم و با فکر دور از او.
بنابر گفته پیامبر
تنها بالبان خویش محترم‌ش میدارم نه با قلب خود.
۴۵
اما چندش‌آورترین اعترافات همانا گستاخی مناست
که از رنجها گرانبارترین است.
همچون خادم دروغین پروردگار
بر سر دوراهی مرگ سرگردانم.
میکوشم اما سود نمی‌جویم،

پی میگیرم اما دست نمی‌یابم ،
میشتابم اما بمقصد نمی‌رسم ،
در اشتیاق میسوزم اما نمی‌بینمش ،
آرزو میکنم اما به دیدارش نایل نمی‌گردم ،
تمامی کاستی های این جهان خاکی را در خود جمع نموده
پیام آور و دعاگوی همه جهان گشته‌ام •





گفتار بیست و نهم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

خداوندا ، تمامی شرارت‌های آفریدگانت

در پرتو اراده بلندت

همچون‌مه ناچیزی دردمای آفتاب

محو و مستور می‌گردند .

و تمامی عادات و شهوات طبیعت خاکی ما

گواه بر آنند

زیرا از ابناء بشر کیست آنکه گناه کرد و متنبه نگشت ؟

- کیست آنکه آلوده گشت و شرمسار نشد ؟
- کیست آنکه فرومایه گشت و جیا ننمود ؟
- کیست آنکه ویران گشت و نفالید ؟
- کیست آنکه مرتکب خطا گشت و توبه نکرد ؟
- کیست آنکه وسوسه گشت و اندوهگین نشد ؟
- کیست آنکه مغلوب شیطان گشت و زبان در کام نکشید ؟
- کیست آنکه بسختی فریب خورد و متاء سف نگشت ؟
- کیست آنکه زهر چشید و تلخکام نشد ؟
- کیست آنکه از بلندی سقوط کرد و وحشت ننمود ؟
- کیست آنکه بزرگی خودشرا از دست داد و ماتم نگرفت ؟
- کیست آنکه از سعادت محروم گشت و نگریست ؟
- کیست آنکه تمامی نعمت و جلالش به بیغما رفت و خود نوحه سر نداد ؟
- کیست آنکه به اعمال زیانبار دست یازید و خویشتن را خوار ساخت ؟
- کیست آنکه از جانب باری تعالی طرد گشت و آه نکشید ؟
- کیست آنکه تهدید خداوند را شنید و بلرزه نیفتاد ؟
- کیست آنکه یگبار خطا کرد و هزاربار افسوس نخورد ؟
- کیست آنکه به هنگام زمستان عریان گشت و نلرزید ؟
- کیست آنکه کفران نعمت نمود و وجدان خویش را سنگسار نکرد ؟

- کیست آنکه برده‌ای را در حیطة عظمت خویش دید و دل بر وی نسوخت؟
- کیست آنکه ستمها روا داشت و هرگز خویش را نفرین ننمود؟
- کیست آنکه مقهور شهوات گشت و خویشترین را کیفر نداد؟
- کیست آنکه اعمال شرم‌آور مرتکب گشت و خویشترین را تازیانه نزد؟
- کیست آنکه تن به فساد سپرد و روز ولادت خویش را لعنت ننمود؟
- کیست آنکه کردار خویش را بیاد آورد و برخود نلرزید؟
- کیست آنکه افکار نهان خویش را دید و مرگ و نابودی طلب ننمود؟
- کیست آنکه اسرار خویش را بیاد آورد و کباب نگشت؟
- کیست آنکه گناهان نامرئی را در خیال تجسم نمود و از شرم سربزیر نیفکند؟
- کیست آنکه گناهان شهوت‌آلود خویش را با آتش ابدی آمیخته نیافت؟
- کیست آنکه در آتش هوسهای خویش نسوخت؟
- کیست آنکه گناهان آگاهانه خویش را بیاد آورد و برای نجات خویش بدعا ننشست؟
- کیست آنکه ناگفتنی‌ها را بیاد آورد و منقلب نگشت؟
- کیست آنکه تحمل ناپذیری‌ها را بیاد آورد و اندوهگین نگشت؟
- کیست آنکه گناهان کبیره را بخاطر آورد و بتامی ذوب نشد؟
- کیست آنکه مفسدین عصمتش را بخاطر آورد و ملتهب نشد؟
- کیست آنکه خطاهائی را که باعث تبعید وی گشتند بیاد آورد و نگران نشد؟

کیست آنکه چهره ناپاک خویش را در نظر آورد و خود را سزاوار خشم

الهی ندانست ؟

کیست آنکه تنها یکی از گناهان اصلی را در خیال آورد و با تیرهای

مرگ مجروح نگشت ؟

و ناله یاس سر نداد ؟

کیست آنکه از تخت سلطنت معزول گشت و از خشم بر خود نیچید ؟

کیست آنکه بجای تاج گلی زیبا خاک بر سر داشت و روحش با مرگی

مضاعف هلاک نگشت ؟

کیست آنکه بجای ردای نور افشان پیوسته ژنده بتن کرد و آزرده

نگشت ؟

کیست آنکه زندگی خویش را از کف نهاد و مدام اشک خون جاری

نساخت ؟

کیست آنکه بجای نور ظلمت بتن کرد و مدهوش نشد ؟

کیست آنکه در سوگ محبوب نپژمرد ؟

و این است تصویر واقعی وجود زیانبار و شایان مذمت .

چهره‌ای منموم ، شعاعی خاموش ،

طراوتی خشکیده ، لبهائی تشنه و رخساره‌ای محروم از جمال

روحی اندوهگین ، گردنی خمیده و آوازی مسخ ،

و دور از حقیقت نخواهد بود آنکه بیافزا یم ؛

ذهنی عاری از افکار بلند ، قلبی بی عزت ،

محنت کشیده بی شهامتی که از حق چشمداشت هرگونه پاداشی
محروم است ،

تشنه کام دلسوخته‌ای که حق استغاثه نیز از او سلب گشته ،

آواره‌ای که دائم خودرا ملامت میکند ،

گرسنه‌ای مطرود و بحق رنج برده که از هیچ کس امید یاری ندارد ،

بی خانمانی که با شهادت خود بمرگ محکوم گشته است ،

بی‌چاره‌ای که دائم خویشتن را نفرین میکند ،

بهترین مثالها برای تمامی این صفات همانا داستان آن فریسی است که ب

کردار نیک تظاهر می نمود اما توبیخ گشت و آن مامور گمرکی که

به‌گناه خویش

اذعان نمود و تمجید گشت .





گفتار سی ام

از اعماق دل سخن با خدا

الف

و اینک ای خدای رحیم و تبارک و بخشنده همگان

بگذار حقیقت سخنت آشکار گردد

از برای گنهکاری که با ارتکاب خطاهای بی شمار توبه نموده،

براه راست باز میگردد،

حتی اگر توبه وی در واپسین دم حیات و یا در حین ارتکاب جرم انجام

پذیرد •

چراکه مرا همزادی است فرومایه و یاغی، ستیزه جو، حيله گر،

مکار و متملق،

و طبق روایت راوی، چراننده توفانها ،
 که از آفریدگار میگریزد و اسیر صیاد میگردد ،
 با تنی معتاد شهوات و ترکیبی از عناصر متضاد ،
 دستخوش تحریکات و تردیدهای بیشمار که شمار و مقدارشان را تنها
 تو میدانی ،
 اما از پی‌گناهان همیشه نوبت استغاثه‌های بس دردآگین و نومیدانه فرا
 میرسد ،
 نوبت ناله و فغان و فریادهای فرساینده ،
 که اینک برشته تحریر آورده و بهمراه آه‌های ذلت بار زاده از
 عذابهای سخت و بی پایان و اشکهای رحمت طلب خویش ،
 با شرمساری و گنهکاری در برابرت میگسترم .

ب

اما سخن کوتاه باید کرد ،
 زیرا چه سود از زیاده‌گویی در این زاری مکرر ،
 چون گنهکار هرگز ملکوت را از برای خویشتن طلب نتواند کرد ،
 بلکه اندک تسکین مصائب آرزوی اوست ،
 نه همجواری زندگان را در نور ،
 که زیستن با خفنگان را در ظلمت .

نه مكاني نزد صدرنشينان را ،
 كه جائي در کنار دلشكستگان و نگون بختان ،
 او كه در حين آسائش خسته است
 و در شادي غمگين ،
 تبسم بر لب دارد و زخمه‌هان در دل ،
 بظاهر شاد است و بچشم گريان ،
 به رخسارنشاني از تسلي دارد ،
 اما اشكها تلخي درو نش باز ميگويند .
 دو جام در دو دست دارد ،
 اين لبريز از خون و آن يك پر زشير ،
 دو سپندان بر دودست ،
 در اين يك بخور عطر ميفشانند و از آن يك بوي تعفن چرب ميپراكنند ،
 دو بشقاب يكي پر زشيريني و آن يك از تلخي .
 دو فنجان ،
 از اين اشك ميتراود و از آنديگري گوگرد مذاب .
 دو تنگ گلين بر سر انگستان ،
 اين پراز شراب و آن يك از شرنگه .
 دريچه‌هاي دو چشم گشوده بر دو چشم انداز ،
 اين يك به زاري و آن يك به خطا .

دو کوره ذوب ،
 این يك گداخته و آن یکی خاموش •
 نگاهی دو گونه ،
 این يك مهربان و آن یکی خشمگین •
 دو بازوی افراشته ،
 این یکی انکار شده و آن يك کوبنده ،
 چهره‌ای بادو احساس غریب ،
 این یکی غمگین و آن يك غضبناك •
 دو گریزگاه امید مشکوك ،
 این يك " لا اقل " و آن دگر " شاید " •
 سخنانی از ذلت و تحريك
 برزبانی فرد •
 امیدی مشکوك از رستگاری ،
 و وحشتی از نا بودی محض ،
 توده ابری کبود و سهمگین
 با بارشی از تیر و پاره سنگ ،
 غرش رعدی رعب و خوف انگیز
 بابرشی از آتش و تگرگد ،
 شبی درد آگین با طلوعی از مرگد و سوگواری

صبحی غمانگیز با پیامهای دوگانه بر لب
 این يك شماتت و آن یکی تهدید،
 و خورشیدهائی تابان از دو سو
 یکی ظلمت زا و آن یکی سوزان .

ج

اگر دستی کوبنده برآید گنه‌کار گمان خواهد برد که از برای ضربت
 زدن به‌اوست،
 و گربازوئی بخشاینده پیش آید، امیدی نخواهد داشت که از برای او
 است .

آنجا که کسی افتخار نماید، وی سرافکنده خواهد شد .
 آنگاه که کسی سر برافراز، او خوار و خفیف خواهد گشت،
 آنجا که ذکری از خبط و خطادر میان باشد ناله خواهد کرد .
 و آنگاه که سخن از معصومین رود شرمسار خواهد شد،
 اگر از آینده یاد شود ، بلرزه خواهد افتاد .

اگر از دیگری آشکارا تمجید شود او در خفا خویشتن را نفرین خواهد
 کرد ،
 اگر سخنی در تعریف خویش بشنود ، خودرا سرزنش خواهد نمود
 اگر از کسی توبیخ شود ، خودرا سزاوار خواهد شمرد.

اگر مورد لعن و تمسخر واقع شود ، آنرا کمترین جزای دیون عظیم
 خویش خواهد دانست .
 اگر بشنود که مرگ وی را طلب میکنند ،
 بتکرار " آری ، آری " خواهد گفت ،
 و اگر آسمان را صاعقه مرگ بشکافد ، سربر نخواهد کرد ،
 زیرا که کتاب حق او بسته ، امید برائت گسسته
 و جاده گامهای استوار بر او مسدود گشته است .





گفتار سی و دوم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

ای خدای تعالی ، در برابر لطف و مرحمت بی پایانت ،
زانو بر زمین ، خود را بر خاک میافکنم ،
تا بگویمت که چسان بسوی نیستی در غلتیده‌ام ،
و با ذلتی حیوانی همچون خزنده‌ای ، چنگ بر خاک انداخته ،
آگاهانه با این زندگی هلاکت بار دنیوی پیوند کرده‌ام .

۴۶

اما خداوندا ، همچنان در پناه تو بر عصای روئیده از ریشه داوود
 که خود تکیه‌گاه استوار زندگی است ،
 و بگونه‌ای وصف ناپذیر با وجود ازلی ات پیوند دارد ، تکیه نموده
 با چهره‌ای شرمسار و سر افکنده از مرحمت‌هایت ، کمر راست خواهم کرد
 و نگاهم را باسمان دوخته ،
 چشمان ترحم انگیزم را ، چشمه‌های نورم را آکنده از اشک به تو
 خواهم دوخت ،
 ای مرحمت و لطف لایزال که غمخوار همه دردمندانی ،
 و از تو طلب مغفرت خواهم کرد .

ج

خداوندا ، بگذار با رحمت و محبت نسبت به بنده حقیری
 که نامت را پرستش میکند ، بورانهای برف آلود زمستانی
 به وزش ملایم ، توفانها به نسیمی معطر ،
 وحشتها و نگرانی های شبه‌آمیز به یقینی بزرگ ،
 عذاب عقوبت به وجدی جاودانه ،
 غم و اندوه به سرور بی پایان روحانی ،
 این تلاطم توفانی به آرامشی عمیق مبدل گردد ،
 و این زورق به بندر گاهی امن و آرام راه برد .



گفتار سی و چهارم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

خداوندا

ولایت مقتدر و تغییر ناپذیرت را طلب میکنم ،

شب‌نم لطف و رحمت خویش را بر من نازل کن ،

فضل و افرو رحمت بیکرانت را بر روح و جانم ، که بر احساساتم

فرمان میرانند ارزانی دار ،

دشت ذیشعور این قلب متحجر و جسمانی‌ام را شخم بزن ،

تا بذر روحانی‌ات را بارور سازد .



گفتار سی و پنجم

از اعماق دل سخن با خدا

ج

خداوندا ،

قطره بارانی از دهان جهان آفرین و لبان متبرکت ،

همچون کلیدی بر درهای شنوائی ام بیفشان،

و آنرا از زهر زبان مفتری ننگین و نیرنگد بازدر امان دار .

توکه همگان را نبوغ بلاغت ارزانی میداری

با دست توانایت مرانیز به قدرت کلام بیارای،

تابا تسلطی شایان برگفتار خویش،

بناگاه همچون نخستین انسان گستاخانه سخن نگویم،
و نومیدانه خویشتن را به اسارت صیاد نسیارم،
و مطرود و مسکوت نمانم.

دست حیاتبخشت را برافراشته،

دیدگان ظلمت زده روحم را دگرباره روشنائی بخشای
تاناگاه همچون چراغ تهور از نفس ازدها خاموش نگشته ،
۴۷
در عمق رودخانه محبوس نگردم .

شرارتهایم را از من بزدای و در اعماق دریائی .

۴۸

که در برابر عظمت خداوند بیت چنان خرد و حقیر مینماید غرق کن .
در وجود نگونسارم ایمان و اعتمادی استوار بدم .

۴۹

تا تندیس یاس همچون منادی زخمهای نهانم قد بر نیافرازد .

ای رحیم ، ای توانا ،

مکتب شفا بخش زندگی را در برابر دیدگانم بگشا ،
و جوانه های مرگ را با داس اراده ات از وجودم بر کن .

ای خدای همگان ،

من نیز همچون پطروس مقدس بسوی تو گام برداشتم

اما در امواج دیوانه و گناه آلود دریای جهان غوطه ور گشتم .

بیاری من بشتاب و دست قوام بخششت را بسوی من متزلزل دراز کن .

همچون زن کنعانی با آوازی رقت بار از اعماق قلب زاری سر میدهم.
از خردنهان سفره پر برکتت مرا نیز همچون سگی و لگرد و
و گرسنه و نالان سهمی عطا فرما.
ای خدائی که آمدی تا نابود شدگان را بازیافته حیاتی دوباره ارزانی داری
معبد منموم و تلخ کام روحم را نجات ده.





گفتار سی و نهم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

من کتابی ذیحیاتم که از درون و برون سرشار از فریاد و فغان و ناله‌ام.

من همچون رویای حزقیال شهری بی برج و با رویم،

خانه‌ای بی مغل،

نمک اما در شکل و نه در مزه .

تشنگان را آبی تلخ و ناگوارم ،

زمینی هستم بایرو نا مزروع ،

دشتی مطرود و مردابی ،

بیابانی خشک و مستور از خار ،

خاکی جاندار و خدای پرورده‌ام

که تنها با او هام سخن چین مکار بارور گشته‌ام .

بوته زیتونی هستم بی‌بار و بر ،

درختی هستم شایسته بریدن ، چراکه بی شاخ و برگم ،

نشانی هستم ناطق با مرگی مضاعف .

چراغی هستم خاموش .

و اینچنین تکرار باید نمود این زاری‌های بی‌پایانم را

چراکه مکافات تلخ و شرم‌آور در انتظار من بینواست ،

اشک بی‌پایان از برای چشمانم ،

خشم بی‌آرام پدران از برای فرزندی ناخلف ،

تباهی ترمیم‌ناپذیر از برای تن‌گناه آلودم

سرزنی نو از برای روح بیمار و شرارت جویم ،

تشویش مرگ‌آور تردید از برای اسیر بینوایم

که از جانب لشگریان آسمانی در روز واپسین نصیب خواهد گشت ،

آنگاه که همچون خسی در آتش سوختنم را اعلام نمایند .

و با آوازی مهیب وجود مطرود و نا امیدم را درمان‌ناپذیر بشمار آرند .



گفتار چهارم

از اعماق دل سخن با خدا

ج

ای عیسی مسیح ،

تنها تو میتوانی مرا از تمامی مهلکه‌های گریز ناپذیر نجات بخشیده ،

روح پرگناهم را صفا و آرامش ارزانی داری،

پس ای که لطفت شامل همگان است ،

به خطرات اجتناب ناپذیری که مرا احاطه کرده اند نظر افکن،

تارهای دامی را که از هرسو اسیر محکوم بمرگم رادر خود گرفته‌است،

پاشمشیر مظفر صلیب حیات بخش از هم بگسل ،
 پاهای لرزان این سالک بخطرارفته را آسایش ببخشای ،
 سوزش این قلب تب‌آلوده و فشرده در پنجه مرگم را درمان کن ،
 این عصیان شیطانی و گناه آلود و شرارت بار را از من دورکن ،
 تشویش روح تاریکم را که همنشین شیطان است پراکنده و بی اثرکن ،
 دود غلیظ و بی‌پرتو گناهان مستبدم را پراکنده ساز ،
 بیماری شهوات تباه کننده و نفرت‌انگیز وسیه رویم را محو و نابود کن ،
 تصویر منور نام مقتدر و مجلل و پرستیدنی‌ات را
 بر پرده روح تجدید کن ،
 رخسارخاکی‌ام را بنور فضیلت خویش بیارای
 و دیدگان درونم را تقویت کن ،
 ظلمت معصیت بارم را با تشعشع مقدست منور ساز ،
 و وجودم را بدان آراسته دار ، تا تصویر تو در من پدیدار آید
 و هستی سه چهره‌ام را از نور حیات بخش و لایزال خداوندیت سیراب کن .
 زیرا که تنها توئی که بهمراه خداوند
 تاابد متبرکی . آمین ————— .





گفتار چهل و پنجم

از اعماق دل سخن با خدا

ج

چگونه شفاخواهی یافت ، ای وجود رقت بار من ؟

که از تیرهای بیشمار اینچنین مجروح و زخم خورده‌ای،

تو که طبق گفتار پیامبر ،

انسانی هستی مطرود ، وانهاده ، بغربت رانده ، تسکین ناپذیر و

معذب،

از انبوه رنجهای بیشمارت تنها یکی کافی است تا ترا بمرگی

سخت بسپارد،

فوج جلادان دژم ، کشنده و بی ترحم تورا در میان گرفته‌اند ،

اما این‌نسیز در تصویر وضع رقت‌بار تو کفایت نمیکنند .

همچون خیل سرگردان کژدمان خبیث

که در انتهای دم‌خویش سمی مهلك دارند

و نیش و کیسه پوستین زهررادر محفظه‌ای مخفی نموده بظاهر نیکو

مینمایند ،

اما در باطن انبار شراند و توشه نیستی ،

توده دردند و برزیگران مرگ و عمال دوزخین کشتار ،

تو نیزای روح من ، بادسترنج رقت‌بار خویش که بکفراندوخته‌ای ،

همانند این گروه کژدمانی که آگاهانه و بمیل خویش

۵۰

آنچه را که خصم به گندم آمیخته و دردشتهای این جهان پاشیده است

پذیرا گشته‌ای ،





گفتار چهل و ششم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

فرشته وار بردوپای متعفن و متحد خویش بناگشتی
تاهمواره بازوان برافراشته ،
در پروازی بال گسترده موطن آسمانی را نظاره گرباشی
اما تو آگاهانه و از روی نادانی
سر به سوی این دنیای خاکی فرود آورده ،
با امیال زمینی خویش در زمره وحوش بیابان قرار گرفتی .

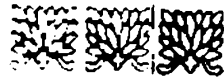
دایره سر همچون چهل چراغی باشاخه‌های بیشمار،
 بر ستون تننت مستقر گشت ،
 تا بیاری آن هرگز از نمودار اصیل فضیلت بیگانه نگشته ،
 خدای را در نظر آری و تمامی ابدیت را تجربه کنی .
 و نیز به زینت کلام مزین گشتی
 تا برکات فضائل خداداده‌ات را سهل بر زبان آری .
 با دستان سازنده و هنرآفرین و با شاخه‌های انگشتان ماهر خویش ،
 که همکاران دست بخشاینده خداوندند ،
 هم تبار خداوند نام‌گرفتی .
 با مفاصل سیمد و شمتگانه که شمار متناسب حواس پنجگانه ات
 بدان افزوده میگردد ، قوام یافتی ،
 تا ساختمان آشکار تننت از دیده عقل پنهان نماند .
 و براستی که برخی از اندام‌های درشت و قوی‌اند ،
 و بعضی دیگر کوچکند اما مفید .
 بعضی ترکیبی سخت دارند اما حساسند ،
 برخی زیبا و گزیده و محترمند ،
 و برخی دیگر گرچه دارای اهمیتند اما شرم آورند .
 اما تفسیر آنرا ای وجود رقتبار من ، در درون خویشتن خواهی یافت ،

همچون بر تنديسی مقدس*

چراکه روزهاشی که پی‌درپی درگذرند و طبق قانونی نا شناخته

باشمار اندامهای تننت در تناسب،

باید که پیوسته بی‌نقصان و خطاباقی بمانند.





گفتار چهل و هشتم

از اعماق دل سخن با خدا

د

سلیمان نبی توبه‌نامه‌ای از شما تنها و سرزنش‌های خوف‌انگیز
خطاب به خویشتن بر جای گذاشته است،
همچون کسی که تمامی دنیا پرستی و خودبینی را در خود کشته است،
چنانکه جزئیات آنرا میتوان
در کتاب "باطل اباطیل" یا کتب کشیشان یا کتاب اخای شیونی خواند

که سرگذشت غمبارش را زاری کنان چنین میسراید :
 کوششی عبث ، جهدی بیهوده ، پویشی واهی
 کرداری بی حاصل ، یورشی ناسودمند ، اندیشه‌هایی غریب
 پیچ و تابهای مجنون‌نیستی ، ثمراتی نکوهیده ، گمانی خاطی ،
 مرزهایی موهوم ، دسترنجی بی‌دوام ، رنجی محقر ،
 ویران‌خانه‌ای بناگشته بر شنهای روان ، مال و خواسته‌ای محکوم به فساد ،
 جدالی با خود ، محاکمه‌ای با خویشتن خویش ، عرق ریزانی بی‌بار و ثمر ،
 امیالی مضر ، جاده فنا ، راه گمراهی ، عادات منحرف ،
 بینشی نادرست ، ناز و غمزه‌ای که دیدگان را گمراه میسازد ،
 رخساری هرجائی ، مایه فساد ، رنگی نفرت‌زا ، جمالی مغموم
 دودی بس غلیظ ، بخاری بیدوام ،
 مال‌التجاره‌ای به یغمارفته ، خیمه‌ای ویران ، فریادی بی جا ،
 خنده‌ای بی‌دلیل ، اشتغالی پست ، کاتبی خودفروش ،
 رفتاری مرگ‌بار ، فکری کفرآمیز ، خطابه‌ای کذب ،
 گفتاری تحریک‌آمیز ، اتهامی واهی ، تکاپویی پوچ ،
 تظاهری شرم‌آور ، فضاحتی آشکار ، بیحرمتی‌های آتی ،
 اعمالی دردناک ، داستانی مکروه و نموداری از سهل‌انگاری ،
 پرتگاهی نهان ، دامی در ظلمت ، دره‌ای مرگ‌بار ، چاهی بی‌انتها ،
 همداستانی با جنایتکاران ، مخفی‌گاهی از برای دسیسه‌بازان ،

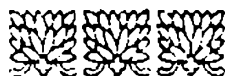
پناهگاهی ویران ، بنائی متزلزل ، پلی نااستوار ، رویائی زودگذر ،
 متملقی فریبکار ، سخن چینی ناجوانمرد ، محاربی با خدا ،
 و بذر تمامی این سخنان ندامت را جامعه ابن داوود همچون قانونی
 دردل توبه کنندگان پاشید ،

تا هیچکس از آدمیان مغرور نگشته و مسلح به تیغ تهمت

خویشتن و نزدیکانش را مجروح نسازد .

چراکه کافر است آنکه خویشتن را در پرده زهد مستور میسازد ،

اما اعمالی مغایر با خواست خداوند مرتکب میشود .





گفتار پنجاه و یکم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

آیا احدی از زمینیان باطل و فانی را خطاب نمودم ؟

تا فریادم طنینی بیهوده باشد ؟

یا که ذیشعوری میرا را ،

تا امید رستگاریم به نومیدی مبدل گردد ؟

یا که آدمیزاده‌ای مافساد پذیر را ،

که زبانش قاصر است و توانش بی حاصل ؟

و آیا فرمانروایان نشسته بر گاههای دنیوی را تمنا نمودم
 که کراماتشان همچون وجودشان فانی و زودگذر باشد ؟
 یا که برادری همخون را که خود در آرزوی آرامش روح خویش در جستجوست ؟
 آیا پدر زمینی خویش را که هم اینک به شامگاه زندگی خویش نزدیک گشته
 از پرستاری من ناتوان است ؟

یا که مادرم را که مرزاده اما دارفانی را وداع گفته و مهر خویش از من
 برگرفته است ؟

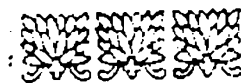
آیا به تاجداران زمینی روی آوردم

که مهارتشان در قتل و کشتار است نه در اعطای زندگی ؟

حاشا ، که تنها بتو پناه آوردم ای خدای بخشنده و ای تبارک آسمانی ،

که خود زنده و زندگی بخش همگانی ،

وقادری تابعد از مرگ نیز ما را به تمام و کمال حیاتی نو ببخشی





گفتار پنجاه و چهارم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

افتخار نمیکنم ، چراکه پیوسته توبیخ گشته‌ام،
مغرور نمی‌شوم ، چراکه تحقیر شده‌ام
گستاخ نمی‌گردم ، چراکه نومیدم ،
گزافه نمی‌گویم ، چراکه زیان درکام کشیده‌ام،
تمرد نمی‌کنم ، چراکه مفتضح ،
خودرا سعادت‌مند نمی‌دانم ، چراکه تیرصبختم ،
و بدفاع از خود برنمی‌خیزم ، چراکه از حق روی برتافته‌ام.

همچنانکه توسن بی‌لگام استوار و مستقیم راه نخواهدپیمود ،
و کشتی بدون ناخدا بردریا نخواهد راند ،
خیش بدون برزگر زمین رابه تناسب شیار نخواهد کرد
وجفت گاوان بدون کشتگر ، دوستانه در جواریکدیگر راه نخواهند رفت ،
همچنانکه ابرها بدون توفان کوچ نمیکنند ،
وستارگان بیگانه بهم برنمیایند و نمیپراکنند ،
و آفتاب بی‌وجود هوامسیر خودرا طی نمیکنند ،
پس من نیز نشانی از احکام توهرگز قادر به انجام عملی نیستم ،
چراکه ای‌خدای رحیم، تنهاتو موجودات عقلانی راحیات میبخشی ،
وگردش آفریدگان راپاس میداری ،
وتمامی سعادت و سلامت ازتوست ،
وتوئی که پیام پرسروربشارت را ،
که درگردش همه اعصار ، درانتظار طنین می‌افکند ،
نجوا میکنی :

به استراحتگاه من بیائید ای همه خستگان

ومن شمارا از دیونتان مبری خواهم ساخت"

اما چراچه سود از شستشو ، اگر دگرباره آلوده کردم ؟

ویا چه سود از نان طهارت ، اگر وجودم رابه آتش جهنم بسپارند ؟

ج

همچون غریقی هستم ، که بردریای توفانی و پرخاطر ،
 خسته و کوفته و بسختی رنجور ،
 دستخوش تلاطم جنوناً میز امواج گشته ،
 انگشتان دستش را وحشت زده بهر سوی تکان میدهد ،
 و همچون کسی که با جریان سیلابهای خشمگین بهاری ،
 سراسیمه ، بی اراده و شتابان رانده شده ،
 آبهای لجن‌آلود و متعفن و ناپاک را میبلعد ،
 و عاقبت از نفس افتاده ، و دردوران مرگد غوطه‌ورگشته ،
 به عمق امواج فرو میرود ،
 بامن سخن میگویند و من نمیفهمم ،
 بانگم میزنند و نمیشنوم ،
 صدایم میکنند اما بیدار نمی‌شوم ،
 مرا میخوانند اما از جای نمی‌جهم ،
 شیپور مینوازند اما به‌نبرد بر نمی‌خیزم ،
 مجروح می‌شوم اما احساس نمی‌کنم ،
 همچون بتان نفرت‌انگیز از تاثیر افکار نیکوپی نصیبم ،
 اما واقعیت چهره رقت‌بارم بسی شرارت بار تر از این امثال نفرت
 چراکه گنه‌کارم و شایسته محکمه عیسی مسیح . انگیز است .



گفتار پنجاه و پنجم

از اعماق دل سخن با خدا

ج

چنانکه حکیمی از اهل فلسفه را این معنی خوش میاید،
که "مرگ، آنگاه مصیبت است که معنای آنرا درک نکرده باشیم"
من نیز برگفتار وی صحه میگذارم
چراکه همچون حیوانات باطل و بی شعور
میمیریم و وحشت نمیکنیم،
ره گم میکنیم و نمیهراسیم،
مدفون میگردیم و سرفرود نمیآوریم.

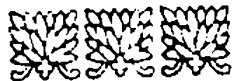
تبعید میشویم و تشویشی بدل راه نمیدهیم،
 آلوده میشویم و اشك ندامت نمی افشانیم،
 می فرسائیم و گمان نمیبریم،
 میگاهیم و بخود نمیائیم،
 راه می پیمائیم و احتیاط نمیکنیم،
 بهاسارت میرویم و احساس نمیکنیم،
 اما آنجاکه هوب مقدس مرگ را آسایشی میانگارد از برای انسان،
 من نیز چنین میپنداشتم
 اگر باری گران از اعمال هلاکتبار را بردوش نداشتم،
 زیرا در یغا که دام مستور است و دامگذاری نامرئی،
 حال ناپایدار است ، گذشته مجهول ، و آینده نیز خیالی بیش نیست .
 مرا طبعی بیقرار و شكاك است ، با گامهائی سست ، افکاری پریشان،
 رفتاری ناپرهیزگار و شهواتی غالب،
 تنم گرانبار از گناه است و امیالم دنیاپرست ،
 اعداد را جو هری واحد است و طبیعت آدمی ترکیبی است از مخالفها
 خانه ام گلیناست و بارانها سیل آسا ،
 هوای نفس بسیار است و حوادث بهرسو در کمین،
 افکارم شیفته شرارت است ، تمنیاتم از خیر گریزان ،

عمر بسی کوتاه است و شادیه‌ها اندک،
 رویاها احمقانه اند و بازیها کودکانه،
 تلاشها بیثمرند و لذائذ واهی،
 من انبارهایم سرشار از هیچ است و ره‌توشه‌ام جز باد نیست
 و خود سایه‌ای‌سخره را مانم.
 زیرا پیام ایزدی را طبق گفتار پولس آمادگی پاسخ گفتنی نداشتم،
 پس گناه زنده گشته، در برابر عدالت قدیر افراشت،
 و من از برای زندگی وفات یافتم تا از برای عدم زنده گردم.

د

چنانکه کتاب پیش بینی نموده بود،
 ثروت جانم را اشرار بیگانه به یغما بردند
 آنگاه فضیلت در من روی به نقصان نهاد،
 و تمایل به شر فزونی گرفت،
 چشمان روحم را به ولینعمت خویش عیسی مسیح ندوختم،
 تا در راه راست گام بردارم،
 خواستم تا بشتابم اما در جای فروماندم،
 به جستجوی لایتناهی برخاستم، اما به حدود خویش نیز دست نیافتم،

خواستم تا همجوار برتران گردم ، اما از جایگاه خویش نیز فروتر غلتیدم،
 از فراز جاده‌های آسمانی به پرتگاه در افتادم،
 هرآنچه بیشتر احتیاط کردم جاودانه زیانکار گشتم،
 خواستم سالم و کامل بمانم ، درهم شکسته صدپاره گشتم،
 تابا چپ خویش بجنگد برخیزم با راست خودنیز خطا نمودم،
 خواستم نوین را فراچنگ آ رام لیک قدیم رانیز از کف نهادم،
 در پی ناچیز روانه گشتم و جاودانه از مهم محروم ماندم،
 و در حفظ عهد، پیمان خویش را فراموش کردم،
 در ترك عادات بدام خطرناکترینشان افتادم،
 از مهان گریخته در چنگد کهان گرفتار گشتم،
 و آنچه را خود ساخته بودم به حاکمی سرسخت از برای من مبدل گشت .





گفتار پنجاه و ششم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

اما هماینک ثمرات تلخ درخت دوزخیم را ،
۵۱ که دشمنان خانگی اند و برادران ستیزه‌جو و فرزندان خائن
اینچنین به نام برخواهم شمرد .

ب

دلم باطل اندیش ، دهانم بدگوی ، چشمی آزرم ، گوشم بد نیوش ،
دستانم مرگبار ، قلبم ناآگاه ، پاهایم گمراه ، رفتارم بی‌محابا ،

راهم منحرف ، نفسم دود آلود ، گذارم درظلمت ، جگرم ازسنگ ،
 افكارم ناپايدار ، ارادهام سست ، شرارتهایم اصلاح ناپذير ،
 تقوایم بی قوام ، روحم سرگردان ، امانتم بفروش رفته ،
 درندهای مجروح ، پرندهای تیز بربال نشسته ،
 گریزندهای درپرتگاه فروغلتیده ، بزه کاری بدام افتاده ، راهزنی مغروق ،
 جنگجویی نامهیا ، سربازی حيله گر ، مسلحی عیاش ، پیشه وری کاهل ،
 نمازگزاری بی احساس ، طلبه‌ای توبیخ گشته ، عالمی مجنون ، خاطبی
 ناخوشایند ،
 چهره‌ای مکروه و رخساره‌ای بی حجب و حیا ،
 رنگی نازیبا ، جمالی مضحك ، شالوده‌ای غیرانسانی ،
 غذائی فاسد ، مزه‌ای منفور ،
 باغی پوشیده از گیاه هرزه ، تاکی کرم‌خورده ، خوشه‌ای آفت زده ،
 بوستانی مستور از خار و خاشاک ، شهدی موش خورده ،
 معلولی بی‌مدد ، مغروری نومید ، لعنت‌زده‌ای درمان‌ناپذیر ،
 جداگشته‌ای آشتی ناپذیر ، پرگوئی تهی مغز ، خودبینی احمق ،
 بهیمی شرز ، آزمندی دوزخی ، بی‌پروائی لگام گسیخته ،
 معتادی بی‌مهاری ، قاتلی اصلاح‌ناپذیر ،
 برزیگری هرزکـــــار ،
 سعادت‌ی رقت‌انگیز ، شوکتی پژمرده ، جمالی محروم ازشکوه خویش ،
 قدرتی زایل وعرشی ساقط ، جاه و جلالی لگدمال گشته ،

منکری ابدی و خطائی ارادی ،

مشاوری کجاندیش ، مباشری لجوج ، دوستی قهرکرده ، نگهبانی دزد ،

خویشاوندی خسیس ، مقسمی ممسک ، مدیری آزمند ،

میلی بی مهر ، قلبی بی‌ترحم ، طبعی کینه توز ،

رفتاری نامعقول ، راز گم‌لعون ، ماجرائی فضاحتبار ،

تاجری مصرف ، سود جوئی عیاش ، خادمی بدمست ،

خزانه‌داری مشکوک ، قاصدی نمام ، دروازه بانی خفته ،

گدائی مغرور ، اشراف زاده‌ای منکر ، صاحب‌دیوانی بی‌دین ،

نگهبانی خائن ، همسایه‌ای سخن‌چین‌پیک‌ی نابهنگام ، نامه‌رسانی گنهکار ،

پیام‌آوری تحریک‌کننده و دسیسه‌باز ، واسطه‌ای بی‌مورد ،

سلطانی تبعیدی ، شاهی نالایق ، امپراطوری روحیه‌باخته ،

فرمانروائی خائن ، سرداری ظالم ، حاکمی ، مغرض رعیتی خودسر ،

مضحکه دشمن ، زاری دوست ، شمانت کاتب ، تهمت ناصح ...

آری ، زمانی من والاترین نامهارا صاحب بودم ، اما بمرور

سزاوار بدترین صفات گشتم ،

و اینچنین از گروهی از عادات زیانبار فوق ، همچون جاهلی قریب‌خورده ،

از گروهی دیگر بسختی مغلوب گشتم .

و آگاهانه خویشتن را به هلاکت سپردم .



گفتار پنجاه و هشتم

از اعماق دل سخن با خدا

ج

ای قادر متعال ،

بشمیر فرمانهای خود ، بندهای این تن پوشهای مرگبار و دوزخی را

از تنم بگسل .

با سخنان زندگی بخش خداوندیت ،

گره خفقان را از گلویم بگشای ، ومراکه سزاوار مرگم ،

برهائی و سرور جاودانی رهنمون باش .
 و برائت این تمنارا ، گام به گام و روز بروز ، بتعویق مینداز ،
 تابار گران معاصی بر دوشم ننشسته ، زانوانم را خم نکند ،
 و مرابه منظر دوزخ ناظر نگرداند ،
 و تمامی سلاحهای روحم را از کار نینداخته
 مرا با قهری ظالمانه بمرگد نسپارد .
 ای غمخوار مهربان ، یا وروناجی من باش .
 چوبه مرگدرا از دوشم برگیر ، همچنانکه زمانی از دوش برگزیده‌ای
 و از آن یادبود منصور و مظفر خویش را ، چنانکه شایسته توانائی
 برگرفتی .
 توست ،
 برپا دار .
 و مرا ، با امید و ایمانی تزلزل ناپذیر ، با خویشتن پیوندی پایدار
 عطا فرما .
 آمین .





گفتار پنجاه و نهم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

ای خدای رحیم و نیکوکار ،

من ایمان دارم و به تجربه و دانش و بینشی که مرا بدان آراسته‌ای
گواهی میدهم

که استغاثه گنهکاران بیش از تقاضای بیگناهان مقبول تو است .

چرا که آنان صادقانه بشکست خویش معترف گشته ،

تنها عنایت تو را طلب میکنند .

و با آگاهی به طبیعت خویش و با شناخت درون خود،
 باشما تنهای خصمانه و ریاضتهای تلخ،
 همچون حریق باخویشتن خویش بجنگ برمیخیزند.
 درحالیکه اینان بکردار نیکوی خویش متکی گشته،
 با اطمینان و رضایت از خویش،
 حدودمرزهای طبیعت انسانی را بفرا موشی سپرده،
 از تو انتظار پاداش دارند و نه مرحمت.
 پس خداوندا،

قیام کن تادست هیچ موجود خاکی بناگاه باندازه دست تو قدرت نگیرد،
 و جهد و کوشش آدمیان هرگز بارحمت خداوندیت برابر نگردد.

ب

نه تندرست را به پزشك نیاز است و نه بینایان را به رهنما.
 مالکین هرگز به در یوزه متمولین نمیروند،
 وتن پروران در وفور نعمت به بازمانده سفره دیگران چشم نمیدوزند،
 و همچنین، پاکان نیک کردار محتاج ترحم نیستند،
 بلکه ای قادر متعال آسمانی
 این روح مردد و غمزده من است
 که محتاج رحم و بخشایش توست،



گفتار شمت و دوم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

اما براستی چه لذت از طعامی که در بی حسی از تحمل دردهای فراوان
تناول شود •
و چه سود از سرودی که از درک معانی آن ناتوان باشم،
چرا که با آن خود را نفرین میکنم اما بخود نمیآیم
رخساره میشویم اما نمیدرخشم،
آفتاب میدمد اما روشنائی را نمییابم،
شهد مینوشم اما شیرین‌کام نمیگردم،
سخت میکوشم اما تهی میمانم ،
مدام تنبیه میشوم اما عبرت نمیگیرم،
نصیحت میشوم اما بخود نمیایم،



گفتار شمت و سوم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

ای که از خاک مرده و بیجان گل و گیاه میرویی،
ساکن را بحرکت میآوری و راه مینمائی،
از زهدان محقر مادران همانندان خویش را میافرینی،
نوباوگان را دندان میدهی،
برگونه‌های صاف نوجوانان موی میرویی،
وسپاهی گیسوان را اعجاز گرانه به سپیدی برف مبدل میسازی،

که اینها هم‌منشانه‌هایی از توانائی بی‌حد و مرز تواند.

ای که نجوای ساده و طبیعی لبان رابه بیانی آگاهانه و ارادی مبدل میسازد

ارکان زمین را از پی و بن‌پلرزه می‌افکند،

تا ما را به ذات لایزال و ابدیت زوال ناپذیر خویش آگاه گردانی.

ای که عناصر را سیال و دگرگون میسازد،

و دگر باره همچون وجودی جامد به مبدا خویش باز میگردانی.

و بدین‌سان ما را آگاه میسازد که قادری گناهانم را نیز

دوام بخشی، یا بسهولت ما را از بند آنها رها سازی.

آفتاب بی‌جان را همچون توسنی به لگام راه مینمائی

و ما را نشان از آن میدهی

که قادری میال شرارت بار طبعمان را به مهار کشی.

قرص ساکت مهتاب را گاه تهی و گاه سرشار میسازد،

تا بینندگان را بشارت دهی که قادری

قالب عصیان‌گر، و تهی‌گشته از فضائل تن را باز گردانی

بکمال پرشکوه و جلال آغازین خویش باز گردانی

افواج ستارگان بی‌مدارا، همچون رمه گوسفندان، گاه بهم میآوری

و گاه از هم میپراکنی،

و ما را، ای دیده پرمهر بدان امیدوار میسازد

که حتی به آنان که از زبان استغاثه محرومند ترحم خواهی کرد.

درپهنه دریاها ، از میانه مرگه وزندگی گذرگاهی امن میگشائی
 تایقین کنیم که حتی در هنگام خطرهای ناگهانی درپناه و امان تو
 و توبا اراده کلامت توفان تیره گناهان را
 همچون آبهای جوشان بر آتش
 آرام خواهی ساخت .

بانگاهی بر زمین این توده بیجان رابلرزه میاوری
 تاذیشعورران راهشدار دهی .

این توده خاکی را ، که حجیم و بی انتهاست ،
 همچون زورقی بر امواج دیوانه برقص و امیداری ،
 تا موجودات را از وجود تردیدناپذیر خویش آگاه گردانی
 و اعلام داری که قوام و بقای تمامی موجودات
 به کلام توانای تو وابسته است .

بذر بیجان را در دل خاک کاشته ،
 آنرا حیات و تولدی دیگر میبخشی ،

تباه شونده را بخالک میسپاری و جاودانی را بر میچینی ،
 و بدین سان جوهر زندگی را به عنصر میرا پیوند میزنی .

توبه اشاره ای و در لحظه ای ظلمت بیکران را
 به هستی های بیشمار و هزار چهره مبدل ساختی .
 توبا قدرت و توانائی لایزال خویش ،

گذ روزها را به فصلهای سال مبدل میسازی،

وهریکرا جمال و جاهت شایان میبخشی .

تو بیجانان راهمچون زندگان خود میخوانی و آنان را بسوی تو بحرکت
میایند

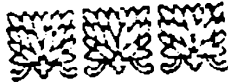
تنها با هنر و ابتکار و صفناپذیر توست که صبحدم و مهدرهم میامیزند .

این تویی که بنابر پیشگوئی کتاب سعادت،

بعد از خلقت نخستین! تجسم یافته،

با معجزات بیشمار خود

جهان را کاملتر از پیش باز آفریدی .





گفتار شمت و چهارم

از اعماق دل سخن با خدا

ج

پسدگر بار رحمت خویش را بمن مطرود ارزانی دار
ای سهمگین، ای مهربان، ای انسان دوست، ای شفیق
ای حافظ، ای معصوم، ای خدای زنده، ای بی شائبه
ای سلطان جاودانی،

بمنیروی صلیب شکوهمند خویش

بر قلب بی احساس و پر مزرع بی حاصل و نومیدم تأثیری بسزا بگذار

تابه، مدد اراده رحیم و نیروی جهانگیرت روحم بفریاد آید

واز چشمان غمزده ام جویبار سرشک سرازیر گشته

تا وجودم را از گنا هان بشوید

و برضای خاطر تو نجات بخشد

چرا که تو خدای بخشنده همگانی

و جلال ابدی بر تو باد

آمین



گفتار شمت و ششم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

ای سرچشمه رافت و رحمت

ای بخشنده نیکی‌ها

ای عیسی مسیح

بر من رحمت آور، از گناهانم درگذر و انسان دوستی ات را بر من روادار،

بر وجود دستخوش خظراتم نگاه کن و بر قلب شکسته‌ام نظر افکن

عجز و بیچارگی‌ام را

واضطراب و پیریشانحالی درمان ناپذیر مرا دریاب.

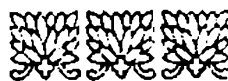
رنجهای هلاکتبارم را غمخوارباش،
 ورقتبارترین زخمهایم را همچون پزشکی لمس کن.
 بامهربانی به زاری استغاثه آمیزم گوش فرادار.
 از اعماق گورم ناله‌های خاموش مرگم را بشنو،
 وبگذار نجوای عاجزانۀ اندام فرسوده‌ام
 در شنوایی عالمگیر تو طنین افکند.
 واز آنجاکه روحت کهضامن زندگی من است پاک و بی‌آلایش است،
 بگذار تامهربانی ورحمت تونیزبیدریغ باشد.
 باتواضع خویش همیار ناتوانی مشقتبار من باش.
 باتصویر مرده‌ام کینه‌مدار و با رخسار بیجانم به محاکمه منشین
 و با پیمانۀ گلین شکسته‌ام به ستیزی سخت برمخیز.
 خشم خویش رانسبت بمن شکنجه دیده مکرر مدار.
 بنای ویرانم رادچار سانحه‌ای دیگر مکن،
 سگ بیجانم را سنگسار منما،
 حشره‌ای لگدمال شده‌ام پانگ بر من مزین،
 با خاک حقیر و بی‌بارم درشتی مکن،
 خاکستر مطرودم را به محاکمه مخوان،
 غبار محو شونده‌ام رادشمن‌مپندار،
 لجن‌پایمال گشته‌ام را خصم محسوب مکن،

حقارت و بی‌حرمیتم را بسان حریق‌ی محارب از خود مران،
 کنده بی‌مصرفم را از برای آتش دوزخ نگه‌مدار ،
 و مرا که با تمامی این سخنان کرارا " توبیخ‌گشته‌ام،
 دگر باره سرزنش‌منما .

۵

ای تنها شهریار مطلق و مقتدر عالم،
 ای آفریننده زمین و آسمان و تمامی زیورهای کبرآنان است،
 ای عیسی مسیح ، بر تو پناه آورده ظهور نجاتبخش‌تر را انتظار میکشم،
 با امید مغفرت برخاک افتاده جای پایت را بوسه میزنم .
 بر شکست خویش معترف‌گشته و تمامی گناهانم را بر ملا میسازم،
 خویش‌تر را با سنگهای سرزنش سنگسار میکنم،
 در آتش آلهای قلب خویش میسوزم،
 و از عذاب وجدان عمیقا " مجروح میشوم،
 بر شعله های درون خویش بریان میشوم،
 و در اشك شور و جوشان خود میپزم ،
 در باد نومیدی میخشمکم ،
 و در طوفانی زهر آگین مدهوش میشوم،
 از غم و اندوه بخود می‌پیچم-

روح پریشان و متزلزل و رنجور از اضطراب است ،
 توفان زده بر روی امواج درتب و تابم ،
 از انتظار خبری درهراسم
 با تجسم آینده از وحشت درهم میشکنم ،
 و از تصور بارگاه عدل الهی ذوب میگردم .
 و با تهدید توای بزرگوار ، هلاک میشوم .
 پس ای برائت کننده شفیق ، ای انسان دوست و دور اندیش ،
 ای مهربانی توصیف ناپذیر ، ای روز مبارک و موعود
 بهندایم گوش فرا ده ،
 چرا که تو قادری دردم مرگد نیز تجاتم دهی .





گفتار شصت و هفتم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

و تمامی عنایات پروردگار نیکوکار خویش را ترك گفته،
ابلیس را هم پیمان گشتم تا در اعماق جهنم چشم بگشایم.
من بنده‌ای نالایق و نا سپاسم که نعمتهای خداداده را فراموش کرده،
عشق را کتمان نموده، در بند گناهان زندانی گشتم.
من نخلی شکسته‌ام، شرابی مخلوط، گندمی آبدیده،
سندی مخدوش، حکمی پاره‌گشته، مه‌ری جعل‌شده،

چهره‌ای متغیر ، پوشاکی سوخته ، جامی گمشده ،
 کشتی مغروق ، مرواریدی شکسته ، گوهری غرق‌شده ،
 درختی خشکیده ، ستونی منهدم ، چوبی پوسیده ،
 مهرگیاهی فاسد ، خانه‌ای ویران ، معبدی متزلزل ،

گیاهی ریشه کن‌اروغنی ریخته در میدان چرکین،

شیری ریخته بر تل خاکستر ،

محکوم بمرگی در میان افراد دلاور •

زیرا که وجود رقت بارم پیوسته همانند اورشلیم و بمثال بابل کهن ،

از پیامبران نصیحت شنید اما پندی نیاموخت،^{۵۲}

و از اینروست که اینجا تحقیر و آنجا فضاحت نصیب مناست،

اینجا شمانت و آنجا سرزنش

اینجا تمسخر و آنجا توبیخ،

اینجا تلخی و آنجا مواخذه،

اینجا تردید و آنجا تبعید ،

اینجا سوز آه و آنجا ناله ،

اینجا گمان و آنجا حقیقت ،

اینجا ندامت ، آنجا مکافات ،

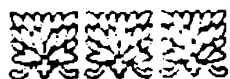
اینجا آزمایش ، آنجا دا درسی ،

که نه سخنی در دفاع خواهد بود ، نه صدائی از زاری،

نه روزها را شمار و نه زمان را پایان ،

نه گذرگاه امیدى نه درگاه مرحمتى ،

نه دست نگهبانى ، نه بازوى مددكارى .





گفتار شصت و هشتم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

مرثیه سرائیم چگونه پایان پذیرد و سیلاب اشکم چسان بخشد ؟
که اگر رودخانه‌های چهارگانه که با جریان پر آب و پهناور خویش
تمامی بهشت و زمین را سیراب می‌سازند،

و بوفور بر همگان قسمت میشوند

با تمامی سرچشمه ها و شاخه‌های خویش دیدگانم را البریز سازند
قادر نخواهند بود آتش سهمگین گناهان بیشمارم را فرو نشانند،

و اگر (چنانکه ارمیاء نبی آرزو نمود)^{۵۳}

جمجمه ام مدام از آب پرگشته
 چراغ دیدگانم به چشمه ساران جوشان مبدل گردند
 با زاری برروح درهمشکسته و دردمندمذاتوان خواهند بود •
 ونه گروه تمامی زنان ندبه گر و نوحه سرا قادر خواهند بود
 بازاریهای برخاسته از روح و قلب آزرده خویش
 داستان گناهان مصیبت بارم را بسرایند و به آواز برخوانند •

ب

این روز ولادت من است که نفرین گشته است
 نه ایوب و ارمیاء که ولادتشان مبارک است^{۵۴}
 و تمامی جهان بیک روز از زندگیشان نیرزد •
 پس لعن و نفرین ایشان سزاوار روزی است
 که من چشمه جهان گشودم،
 من که شایسته نورو نعمت نبودم،
 من که فرزند عدم و همسایه مرگ،
 برزیگر گناه هم و خدمتگزار کفر ،
 خداوند ا ، من برپیمان زندگی که تو مقرر داشتی استوار نماندم،
 فرمان حیات بخش و جاودانه ات را اطاعت نکردم،

رنج درو ، بر خویش هموار نساختم ،
 تادر زمستان سخت و توفانی
 خوراك خویش اندوخته باشم ،
 دیوار استوار بنا ننمودم وبامی بر آن ننهادم ،
 تا از باد و توفان در امان مانم ،
 در راهی بی انتها گام نهادم لیک
 اندک ره توشه ای نیندوختم
 تابحران گرسنگی را بر طرف سازم •
 حمد و استغاثه نیاموختم
 تابحران گرسنگی را بر طرف سازم •
 بارفتاری منزله توشه نجات نیندوختم ،
 تاضامن طراوت روحم باشد •
 در راه زندگی در حسابهای خویش با مفتری تامل ننمودم
 تادر همین دنیا از قضاوت الهی مبری کردم •
 بادستی پراز نیایش حضور نیافتم تا من نیز تبرک یافته
 با قانونگزار مرتبط گردم •
 چهره خویش را محتاطانه مستور نساختم
 و گرده خویش را نپوشاندم
 نه سلاح بدست راست برگرفتم

ونه سپر بدست چپ

تادر نبردگاه در امان مانم.

نه اسبانم را زره برتن کردم

ونه جنگجویانم را مسلح ساختم

تا جبهه بیارایم.

میوه زودرس را نچیده

از میوه دیررس نیز باز ماندم ،

و اینک از تمامی نعمتها محروم و درمانده‌ام.

نه گل طهارت دارم و نه ، دریغا ، روغن رحمت.

دردل شبی ظلمانی و بی‌نور

به خواب بی‌پایان مرگد غنوده‌ام

۵۵

آنگاه که شیپور منادی به شتاب مرا میخوانده

دگر بار از آرایش نکاح بدر آمدم

۵۶

و روغن سلوک بر زمین ریختم.

و اینک درب نکاح برویم بسته میشود.

ج

چگونه از تمامی غمهای خویش تسلی یابم ؟

و ظلمت تردید هایم را به کدامین پرتو امید و زندگی درآ میزم؟

پاشنه‌هایم را بر کدامین جای استوار سازم ؟

و بکدامین یقین چشم دوزم ؟

از چنگد توفان به کدامین آرامش پناه آورم ؟

و به نیاز کدامین گشایش باز و برافرازم ؟

اگر به‌بام بلند آسمان ،

از آنجا آتش بر شهر " سدوم " فروریخت

و اگر به اعماق ژرف زمین ،

۵۷ اونیز دهان برگشود و " داتان " و " ابیرام " را با تمامی سپاهیان‌شان

در کام درکشید .

اگر از چنگد صیاد خویش بگریزم به‌آزدهای خوفناک گرفتار آیم ،

اگر به همراه درندگان سر به‌بیابان نهم اینان در گرفتن انتقام از من

بیش از گرفتن انتقام " ایلع " او نوباوگان " بیت‌ئیل " شتاب خواهند

۵۸

کرد .

اگر به زلالی هوا چشم دوزم

۵۹

آن نیز از برای مصریان به ظلمتی ملموس مبدل گشت .

و اگر به پرندگان آسمان

آنان به خوردن لاشه خون‌آلود قربانیان و کشتگان دعوت شده‌اند ،

اگر بر ناتوانان جسور شوم

با نیش زنبور نابود خواهم گشت و احتیاجی به شیران نخواهد بود .

اگر از چنگد خرسان درنده خلاصی یابم

گرفتار مورچگان خونآشام خواهم گشت .

اگر بغفلت بکنجی بخزم

پشگان بی‌شرمانه همچون فواره‌های آتش بر من فروخواهند ریخت .

اگر از شاخ کرگدن بگریزم

چنگهای ناتوان اما گذرانده حشرات ریز ، خونمرا خواهند مکید .

اگر در کنج انباری پنهان شوم

و زخمهای پلید و نفرت انگیز مرا مضمئز خواهند کرد

اگر به مکانی دردل صحرا بگریزم

خیل خرمگسان بیشمار مرا احاطه خواهند نمود .

دیگر چه توان گفت از سپاه نیرومند ملخان

و از آفات زهرآلود بظاهر بی‌جان

و از تگرگه که بنظر آب مینماید

و از برفك ویران‌گر

که همکیشان بنظر ناچیز و بی‌سلاح مینماید

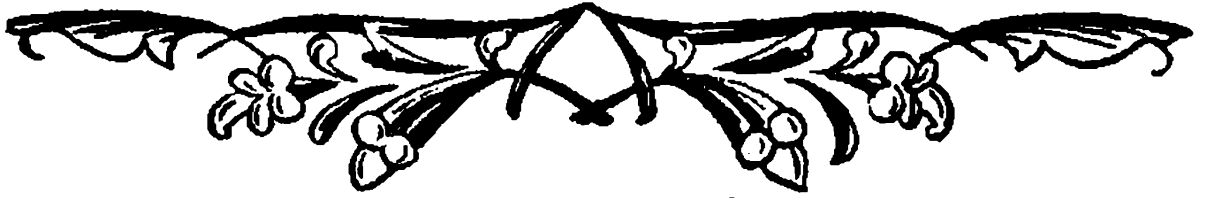
امابه یلگفرمان خداوند

چنان ضربتی بر حکومت جابرانه فرعون وارد آوردند

که آن جابر خودکامه را مقهور خویش ساخته غرورش را درهم کوبیدند .

و اینان تمثیل‌هایی است از شکنجه‌ها و رنجهایی که درنهبان

انسان را خسته و رنجور می‌سازند و مصریان در آن روزگار متحمل گشتند .



گفتار شمت و نهم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

و اینک ای خداوند وای سرور من،
ای آفریدگار هنرمند و استاد وجود ،
پیوسته در کوره عشق تو میگذازم اماهرگز ناب و خالص نمیگردم.
مدام مخلوط میشوم اماهرگز در وحدتی یگانه ترکیب نمیشوم.
پستو ای زرگری همتای آسمانی
چه عبث در قبال من میکوشی

چراکه بنا بر مثال معروف پیامبر
 شرارت من هرگز ذوب نخواهد شد.
 لاجرم به تعدد همچون جنزندگان دیوانه
 درخشمی شدید، جسورانه و نامربوط سخن میگویم
 و بدین سان نه راهی از برای آشتی میجویم
 که بیش از پیش بر گناهان و دیون خویش میافزایم.
 و برای اینکه در شکنجه گاههای اخروی و قایع نامانوس،
 حوادث نا آشنا و رویدادهای غریب و دور از ذهن ننماید
 پس خداوند بقایای نفرین ازلی را در من بیادگار گذاشته
 تابانها اگرچه خرد و ناچیز، آشنا گشته‌ام،
 از برای عذابهای بزرگتر آماده گردم.

ب

در درون معده انگل‌های گوناگون خود رو و چالاک وجود دارند
 و در درون روده‌ها کرمهای نفرت‌انگیز که دزدانه فربه میشوند،
 و در تن آدمی زخم و دملهای سوزان و آتشین
 و دانه و تاولهای گدازنده
 و لکه‌های بی شکل، زاده از عرق تن وجود دارند که خارش و
 بی‌اشتهایی را باعث میشوند.

این لکه‌های پست و این غارتگران وحشی

که همچون اجنه شبانه به ستیز برمیخیزند
 و بسان سپاهیان وحشی و مسلح و ظلمت پرست
 و همانند گرگان هار و دیوانه و وحشی عربستان
 با گامهائی کج و بارنگهای تیره
 و با منقاری خمیده که به نیش عقرب همانند است ،
 چون خارهای تیز بیرحمانه و مداوم
 نیش میزنند ، مجروح میکنند و رطوبت خونرا میمکنند
 و ما را در بستر استراحت زجر و شکنجه میدهند ،
 و واگر کسی دستی از برای مجازات شایسته آنان به پیش آورد
 دردم کردار زیانبار خویش را برای آدمی احساس نموده
 بال میگشایند و با جثه حقیر و عربیان خویش
 همچون ملخان جست و خیز کنان به هر سو میگریزند ،
 و یاهمچون روبهان حیلہگر و مکار به هر سوراخی فرومیشوند .
 تا از وحشت مرگد بگریزند .
 و اینان با اندام ریز و رقتبار خویش
 نهتنها افراد عادی و روستائی را
 بلکه شاهان سهمگین و مقتدر رانیز از جایگاه خویش فراری داده
 به طبقات فوقانی قصرها تبعید شان میکنند
 و یاباه زندگی در زیر آسمان باز و ادار میسازند .

و اینچنین است که انسانهای متهوری که برانبوه جمعیتها حکم کردند
 و بر اقوام و ملتها تسلط یافتند
 و شهرهای ملل مختلف را بتصرف خویش در آوردند
 به شکست بازوان مقتدر خویش اعتراف نموده
 اذعان داشتند که :

" چون نمیتوانستیم در برابر قویتر از خود مقاومت نمائیم
 لاجرم گریخته بدینجا پناه آورده ایم " .

ج

اما اگر سخن از این موجودات ریز خنده آور میرانم از آنروست
 که اینان مدافعان مقتدر و انکار ناپذیر ملکوتی اند که در تن گنهکارم
 همچون میوههای تلخی پدیدار میشوند تا مرا از عذابهای آنجهانی
 خبر دهند .
 و بهمراه آنان باید از حدوث امراض کشنده و نیز از گزندگان بی‌ترحم
 بیشماری یاد کرد که از آنان گریزی نیست
 مگر با بخطر افکندن جسم که خود وسیله‌ای است
 برای خبر یافتن از عقوبتهای آینده .
 و برای فرار از آنها پناهگاهی نیست
 مگر با اراده و رضای تو

که در این راه تمامی صناعت و ابزار انسانی ناتوانند.

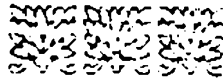
وتوای خدای کریم ،

اگر اراده بر نجات ، تجدید ، بخشایش ، شفاء و زنده نمودن ما کنی

تنها تو ابزار واجب را برای بخشیدن زندگی در دست داری،

و تمامی جلال از قرون تا قرون برتوباد

آمین





گفتار هفتاد و یکم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

اما من موجودی بی مصرف و نکوهیده‌ام،

چراکه در بیداری بخواب میروم

و در هوشیاری مدهوشم،

در زهد خویش دچار وسوسه میگردم،

در عین عبادت خطا می‌کنم،

در طی طریق بر جای میمانم،

در لحظه برائت گناه می‌کنم،

آرام نیافته بر میاشوبم ،
 بهپیش میروم اما پشت سر را می‌نگرم
 در حین رفتن به عقب برمیگردم
 نور را به ظلمت می‌لایم ،
 شرنگد در شهد می‌امیزم،
 بر تار و پود نیکی نقش شرارت می‌تنم
 برپای ایستاده فرو می‌غلتم،
 می‌شکفم اما میوه‌ای ببار نمی‌آورم،
 می‌گویم اما عمل نمی‌کنم،
 قول میدهم اما وفا نمی‌کنم،
 تعهد می‌کنم اما انجام نمی‌دهم،
 دست بر می‌آورم ، اما عقب میکشم،
 بنمایش می‌گذارم اما اهداء نمی‌کنم ،
 نزدیک می‌کنم ، اما نمی‌دهم،
 هنوز زخم دیرینه علاج نیافته مجروح میشوم،
 در حین مصالحه قهر می‌کنم ،
 به ناحق به دادخواهی بر می‌خیزم و بحق محکوم می‌گردم،
 نوشته میشوم اما دردم باطلی میشوم،
 کشتی میرانم اما منحرف میشوم،

آغاز میکنم اما بمقصد نمیرسانم،
 استوار نگشته تزلزل مییابم،
 سرشار نگشته تهی میشوم،
 اینجا اندکی قوام می‌یابم و آنجا دوباره درهم میریزم،
 انبوه میشوم اما در لحظه آتش میگیرم،
 پی میافکنم اما بپایان نمیرسانم،
 دخلم اندک است خرجم بی‌حساب،
 من دیگران را اندرز میدهم درحالی‌که خود بی‌تجربه‌ام،
 مدام میاموزم اما هرگز به معرفت حقیقی دست نمییابم،
 شرارت‌های خاموش گشته را باز میافروزم،
 خود را اندکی دلداری داده اما دوچندان مایوس میشوم،
 ترغیب میشوم اما جابجا سست میگردم،
 این را وصله میکنم و آن دیگری را درهم میدرم،
 خار را ریشه‌کن میکنم اما خس مینشانم،
 اوج نگرفته نزول میکنم،
 هـ همچون کبوتر به آشیانه اندر میشوم و چون کلاغی بدر میایم،
 سپید میایم سراپا سیاه باز میگردم،
 خود را مرید تو میدانم لیک سربندگی به دژخیم مرگد میسپارم،
 دیدارنکرده روی برمیتابم،

پاك ميشوم اما دگر باره به دود ميا لايم،
 خود را ميشويم و دگر باره چركين ميگردم،
 به هيات " داوود " ميايم و همچون " شا نول " عمل ميكنم ،
 به لب حقيقت ميگويم و بدل دروغ،
 با دست راست ميان دوزم و با چپ به باد ميدهم،
 دانه هرز به بذر گندم در ميا ميزم ،
 از فراز عرف بزير ميايم و خويشتن را آنچنان كه هستم باز ميبايم،
 بصورت فرشته اي مينمايم و به سيرت ديوي،
 بر پاهايم استوار ولي در تفكر مردد ميمانم،
 بدروغ خود مينمايم اما در حقيقت بخطا ميروم،
 در سلك خاضعان در ميايم آما باديوسيرتان گام برميدارم،
 از جانب آدميان تمجيد ميشوم اما از بيناي اسرار سرزنش مي بينم،
 از خاكيان " خوشا " ولي از فرزندان نور " دريغ " ميشنوم .
 پست ترين بندگان را خوش ميايم اما از چشم آن شاه شاهان مي افتم،
 بارگاه مقدس عدل را رها ساخته استغاثه به او باش ميبرم
 مطرود بزرگان در ميان تو رده ارازل ميخزم،
 ظاهر خويش را بزبور ميارايم ، اما در واقع برنگد بوتيمارم،
 بقصد بستن پيمان نزديك ميشوم ، اما عهد شكسته به غربت رانده ميشوم،
 امروز صاحب سرشتي پاكم فردا ديوانه ،

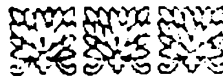
پیام ایزدی رارها ساخته مقهور دسیسه‌های مار میگردم،
 گاه همچون پلی جسور میشوم ، گاه چون بزدلی سراسیمه میگیرم،
 بارهای گران روزمره را بردوش میکشم اما بهنگام پاداش بی بهره میمانم،
 از دور سخن بگزافه میگویم اما بهنگام پاسخ بلکننت می‌افتم و ذرد میکشم،
 در سپیده‌دم بنظر غنی میایم اما شامگاهان تهی دست و نالان و سرگردان
 بر مسند معتمدان تکیه میزنم ، اما سر دوستی با اشرار دارم،
 با ترس و تردید بخواب میروم و با وحشت از فاجعه از جای میجهم،
 به شرمساری کویر دل خویش میکاوم،
 فرزندی ناخلفم کوشا در شرارت ،
 تبعید شده‌ای بی‌بازگشتم، " گمراهی بی‌ندامت "
 و غمزده‌ای تسلی ناپذیر .
 من بخواست خویش سربه بردگی سپرده‌ام،
 غلام مرگ و تباهی ام،
 رنج‌دیده‌ای ترحم ناپذیرم،
 درهم دریده‌ای وصل ناپذیر ،
 خاموش گشته‌ای روشنی ناپذیر ،
 درهم شکسته‌ای درمان ناپذیر ،
 فروریخته‌ای ترمیم ناپذیر ،
 و اگر سرزنشهایی شدید تر شایسته آید،

من بی دریغ در حق وجود خطاکار خویش خواهم نگاشت
 که توده خاشاکی سزاوار سوختن در آتش جهنم است.
 و من فرزند خبیث آدم جدید آسمانی ام
 چنانکه قابیل فرزند آدم قدیم خاکی بود
 و نشان اتهام من در این جهان نه تنها نفسهای منند
 بلکه سخنان توبیخ آمیز من.

ج

اینک چگونه میتوان نجات یافت
 آنگاه که پدر ازلی ایمان در این تنگنای نومیدی
 مدام اعمال شقاوتبارم را بیاد میآورد؟
 آنگاه که جمیع بیدار بختان مسلح به احکام سخت آسمانی
 عادلانه به قضاوت من بر می خیزند
 و آدمیان به همراه فرشتگان
 و تمامی عناصر طبیعت به همراه زمین و آسمان
 جاندار به همراه بیجان
 مرابه زجر و شکنجه های توصیف ناپذیر محکوم کرده
 آینده ای خوفناکتر را بر صفحه خیالم تصویر میکنند؟

و اینچنین است که آرام و قرار از کسف نهاده
توفان زده و خروشان بسان دریائی در تب و تابم.
و اگر کسی بدیده بصیرت در من بنگرد
در وجودم انبوه جانوران هزار چهره را از خرد و کلان
درهم شناور خواهد دید
که با افواج بیشمار در جوش و خروش
با غرش و غریو در هم میلولند
و در دریای تنم برهم میتازند
و آنگاه او بر حقیقت این گفتار صحه خواهد گذاشت.





گفتار هفتاد و دوم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

و ا ینک روی سخنم باشماست

• ای جماعت راهبان و ای شاگردان دیر و صومعه •

باشماکه بادستان و انگشتان عریان

به امید و انتظار هدایای نیکو و نقصان ناپذیر

در زمره سربازان خدا در آمده‌اید •

من این سفره غذای روحانی را از برای شما گسترده‌ام •

پس این ودیعه اعترافات را از برای نجات روح خود بپذیرید •

و توسط آن شکست تیرا بیاموزید •

سخن پیامبر و رسول را به یاد آورید که فرمود :

" هیچ انسانی در حضور خداوند فخر نکند " .

و گفت : " هیچکس عادل نیست حتی يك نفر " .

و سخن خداوند را بیاد آورید که فرمود :

" هرگاه آنچه را بر شما تکلیف شده بجا آوردید باز با خود بگوئید که

۶۲

• بندگانی بیپوده هستید " .

از دام فریبکار غافل مباشید و به کلام مکتوب توجه نمائید که میگوید :

" خوراک ابلیس برگزیدگان هستند " .

پس من نیز که این غذای مختصر و ناچیز را از برای شما تهیه نمودم

با اعتراف به گناهان درمان ناپذیر خویش

و با هزاران ذم و نکوهش نسبت به خویشتن

داوطلبانه خویش را وارث و مسئول شرارتهای تمامی ابناء بشر

از پدر نخستین تا نسل حاضر می شمارم .

ب

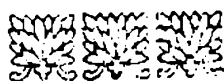
من که در بارگاه خدای دانا قرار گرفته ام ،

که خطاهای پنهان روانم را در ترازوی خویش نهادم

مرا بدانها به کیفری عادلانه قضاوت خواهد کرد ،

هرگز در برابر چشم جهان بینش تظاهر نخواهم کرد ،
 به آزماینده خویش ریا نخواهم فروخت ،
 بهاوکه اعمال انجام نیافته رانیز می بیند دروغ نخواهم گفت ،
 بامکر و فریب از خدای خویش دلجوئی نخواهم کرد ،
 شرارت و بی پروائی را در پس ظاهری نیکو پنهان نخواهم ساخت .
 وجود ناتوانم را با چهره‌ای صمیمی عزیز نخواهم داشت ،
 خویشتن را به زیورهای نامانوس نخواهم آراست ،
 با فروغ دیگران نخواهم درخشید ،
 و کراهت خویش را در پس آرایشی پنهان نخواهم ساخت .
 زیرا که گنهکارتر ، بی ایمانتر ، بی تقوی‌تر ، حقیرتر ،
 شرورتر ، راه‌گم‌کرده‌تر ، به‌خطارفته‌تر ، برآشفته‌تر ،
 مجعولتر ، آلوده‌تر ، ، شر منده‌تر ، و محکومتر از من تنها منم ،
 من همگانم و گناه همگان در من است
 و بغیر از من هیچکس نیست .
 نه کفار ، چرا که آنان نمیدانستند
 نه یهودیان ، زیرا کور گشتند ،
 نه جاهلان و عوام ، چرا که از فضیلت محروم بودند .
 نام استاد را بر خود نهادم ،
 یا " ربی ، ربی ، " نامیده شده اما ستایش خداوند را تحریف نمودم ،

به " راء فت " شهرت يافتم اما وارث فلاكت گشتم،
 از آدميان حتى " مقدس " ناميده شدم حال كه در نظر خداوند ناپاكم،
 " عادل " انگاشته شدم آنگاه كه از هر جهت بي اعتدال و انصافم،
 از نخستين آدميان به وجد آمدم تا در بارگاه عيسى مسيح مورد طعن و
 تمسخر واقع شوم،
 بهنگام تبعيد " بيدار " ناميده شدم اما بخوابي مرگبار فرو رفتم.
 و اينك قضاوت و سرزنش ،
 و اينك نكوهشي نو و محكوميتي ديرين ،
 و اينك شرم رخسار و التهاب درون ،
 و اينك امور كهان بر ترازوي داوري مهان .





گفتار هفتاد و سوم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

خداوندا!

در واپسین دم حیات

آن هنگام که نگاه رقتبار و پر تشویشم را بر تو دوزم

و گذرگاه پر خطر و گریز ناپذیرم را

به چشم پریشان خیال در نظر آرم.

آنگاه که از دریچه‌بام خانه‌ام راه خروجم را بنگرم ،

و مهجور و نیمه جان ، با چهره‌ای دگرگون ، انگشتانی لرزان ،

آههائی خفیف ، نالههائی سست ، صدائی نارسا ،
 و روحی حیران و ماتم زده ،
 از اعماق دل بر کرده خویش بگریم
 براین بنده محکوم به فنایت رحمت آور .
 زیرا توای خدای رحیم ، قادری درآندم
 با قدرت اعجاز گر و ابدی خویش بانگدبرآری
 " بگذار تاروح تباه شدهات شفا یابد "

یا که " بگذار تا گناهانت بخشوده شوند "

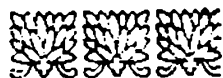
یا که " بر و آرام و پاک شده از گناهان "

پس آنچه را من درآندم قادر به تقاضایش نخواهم بود
 همآکنون بشر دوستانه بر من عنایت فرما ،
 توای کریم بخشنده و زنده دارنده همگان

زیرا من که اینک اینچنین محکم سخن میگویم ، استوار گام برمیدارم
 و چنین مغرور گردن افراشته‌ام
 درواپسین دم همچون جسدی بیجان خاموش و بیزبان .
 دستها در بند ، علیل ، لب بسته و چشمها بر هم نهاده ،
 در بستر خویش افتاده خواهم بود .
 همچون تخته‌ای نامتحرک ، هیز می نیم سوخته ، تندیزی بی احساس ،
 تصویری خاموش ، موجودی بیجان ، منظری رقت انگیز ،

شکلی رحم آور ، رخساری رنجور ، چهره‌ای گریان ، زبانی لال ،
 علفی خشکیده ، گلی پژمرده ، وجاهتی مهجور ، ، چراغی خاموش ،
 حنجره‌ای تهی ، قلبی سخت گشته ، حواسی مسدود ،
 سرچشمه‌ای کور ، اندامی رنجور ، معده‌ای عاجز ،
 خیمه‌ای ویران ، شاخه‌ای شکسته ، مفاصلی منقطع ،
 درختی بریده ، ریشه‌ای قطع گشته ، خانه‌ای متروک ،
 دشتی درو شده ، گیاهی ریشه‌کن شده ، توشه‌ای از یاد رفته ،
 دوستی بیگانه ، مزبله‌ای مدفون ، مطرود و منفور ،
 قیدی گسسته ، پیکری حقیر و چون موجو دی
 بیپوده و پایمال گشته محتاج دعای دیگران خواهم بود
 تا آوای ایمان این بنده حقیر
 نغمه‌های پراشک و آه استغاثه امرا ، ای رفیع مهربان ،
 بتواهدا ، نمایند .
 و آنان با همدردی خواهند سرود ،
 بازگشتم را بسوی توکه من می ستایم ،
 نشان رهائی بخش صلیب را که سجده می کنم ،
 حقیقت رستاخیزت را که باورش میدارم ،
 ظهور جلال مقدست را که ثنا میگویم ،
 مهابت دادرسی اترا که بدان اعتراف میکنم ،

صلابت سر زنشت راکه از آن میهراسم،
 همراهی روح مقدست را که می پرستم،
 تعمید خداوندیت راکه می بوسم،
 سلطنت بهمراه ترا ، ای عیسی مسیح ، که تمنا می کنم،
 و آنگاه گرچه پیوند همزیستی ام با این حیات خاکی
 محو گشته ، روح گریزان و مردد و مطرودم بیرواز آید،
 اما امیداهدائی تو همچون یادگاری بدی ، جاودانه باقی خواهند ماند .





گفتار هفتاد و چهارم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

ای سلطان آسمانها ، ای خداوند جهان ،
ای که از برای همگان و در همه چیز پیوسته کریمی ،
رحمت حقیقی آنست که بر نومیدی روا میداری ،
و نیکی حقیقی آنست که بر فراست از کف داده‌ای ،
بشر دوستی حقیقی آنجاست که خطر سستی بر درون و برون چنگ اندازد
و مداوای دست مقدست آنگاه کاملتر است .

که حیات از تمامی اجزاء وجود رخت بر بسته باشد •
 مددکاریت آنگاه رواتراست که هیچ مغری نمانده باشد،
 عظمت تو آنگاه عیان میگردد که زخمهای نومیدی را شفا میبخشی
 و اهالت تبار تو در آنست که در لحظهای نا منتظر
 با معجزه‌ای نجات می بخشی •
 صحنه پیروزیت آن خواهد بود که دردم مرگ
 درهای بسته زندگی را بر من بگشائی •
 عنایت شایسته تو آن است
 که شرارتهای مرا بفراموشی بسپاری،
 و راء فت خویش را پیوسته بیاد داشته باشی •
 و تو از آنجا بی کینه‌ای
 که بنده نا سپاست را بهمراه سپاس گذارگان پرستار باشی •
 و بدین سان است که من یقین دارم
 که این هدیه لفظی‌ام را مورد عنایت قرار داده
 آنرا بارحمت ازلی خویش پذیرا خواهی گشت،
 و عادات خبیث و شرارتبارم را نابود خواهی ساخت •

ب

و بدین سان اشعار و ترانه‌ها سروده می‌شوند

آنگاه که مخدوم مهربان رعایای شریب خویش را پاداشی شایسته نیکان
عطا میفرماید.

و آنگاه که وی به حق سزاوار بند است
 اورا در کاخ پادشاهی آسایش میبخشد.
 آنگاه که حفره گلآلود در انتظار اوست
 اورا در زمره برگزیدگان برگاهها می نشانند.
 آنگاه که در انتظار کاویدن چشمان خویش است
 او دیدگانش را به بلندی های سرور بر می افرازد.
 آنگاه که انتظار قطع سرانگشتان خویش دارد
 او انگشتری یقینش اهداء میکند.
 آنگاه که خویشتن را شایسته تنبیه می انگارد
 خداوند آغوش پرمهرش را بر او می گشاید.
 آنگاه که در راه عدم گام نهاده است
 او وی را در انظار عموم ارج میگذارد.
 آنگاه که مرگ را به انتظار نشسته است
 او وی را به همراه زندگی افتخار می بخشد.
 آنگاه که انتظار دارد تا سر از تنش جدا سازند
 خداوند پیشانییش را به تاجی مشرف میدارد.
 و اینست میوه های متبرک عنایات تو ای رحیم،

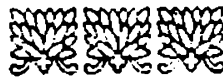
که بر شاخسار ریشه‌های اعجاز انگیزت بارور گشته‌اند .
 اینست ثمره احکام حیات آفرینت .
 این است امیال و خواسته‌های موعودت ،
 این است پرتوهای فروغ عالم افروزت ،
 و این است طعم لطیف حلاوت محمودت .

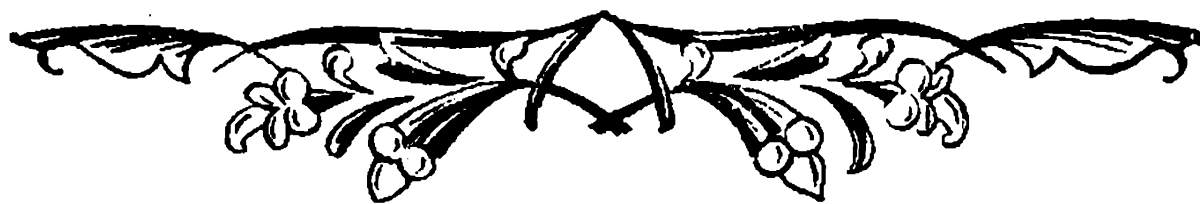
ج

خداوندا!

تمامی این سخنان از آن توست
 چراکه آنان را با الهام تو نگاشته‌ام .
 پس ای خدای تبارك،
 تمنادارم تا این استغاثه مرابی انجام‌گذاری
 چراکه بخواست توست که تورا خطاب میکنم .
 ای خدای حاکم بر همگان،
 انبوه گناهان عالم در برابرت جز کلوخی نیست
 که در اندک تماس جسمی سخت دردم غبار و محو میگردد .
 یاکه حباب ناچیزبارانی که در وزش سرشار اراده‌ات
 ترکیده و نابود خواهد شد .
 پس قدرت بیکرانت از برای آمرزش من محتاج زمانی نیست .

نه به گذشت لحظه‌ای، نه اندک اشارتی،
 نه پرواز نگاهی و نه پایان درنگی کوتاه،
 نه برداشتن گامی شتابان،
 نه چکیدن قطره‌آبی از تخت سنگی،
 نه کشیدن خطی در خیال،
 نه به سرعت پرتو نوری،
 و نه زمان دم و بازدمی،
 هیچکدام از این پدیده‌های بی جسم و وجود
 و هیچیک از این تصاویر بی شکل و ناپایدار
 چندان فرار و زودگذر نیست
 که محو و زایل کردن انبوه یخهای گناهانم بدست توانای تو ،





گفتار هفتاد و هشتم

از اعماق دل سخن با خدا

ج

برمن رحمت آور ، ای خدای مهربان،

برمن رحمت آور ، ای خدای توانا ،

و باز تمنا دارم تا برمن رحمت آوری-

ای همه نیکویی .

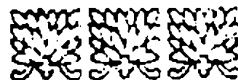
شرارتهایم را با رنج و اندوه پاداش مده ،

عنایات خویش را از من باز مگیر ،

مهر شمایل شاهانه ات را از من زایل مکن .

بخواه تاخارهای معصیت بر عصمت افکارم نرویند •
 گره مستحکم محبتم رانسبت بخویش مگسل •
 مرا از قدرت و فصاحت سخن محروم مکن •
 توان بازویراستم را کاستی مده ،
 تا ذرات روشنائیت را قسمت نمایم •
 حکم مرگم را در دیوان زندگیت ثبت مکن ،
 بخاطر مسپار و بمن نسبت مده •
 دیون مرگبارم رامدام بیاد میاور ، شرمندهام مکن •
 اعمال پستم را بثبت مرسان ،
 کارهای ویرانگرم را نیندوز ،
 ومراه گناه متهم مساز •
 نهال نفرین را بهمراه من پرورش مده
 جوانه و شاخ وبرگد زیانبار برمن مرویان
 گل معصیت را بر من شکوفا مساز
 و میوه وسوسه را بارور مکن ،
 سند دیونم را در برابر دیدگانم منه ،
 برسرانگشتان جهان آفرینت اعمال ناشایستم را بر مشمار ،
 اعمال کفر آمیزم را چنین با مهابت تذکر مده ،

گنجینه روحم را بهاراده خویشتمنم وامگذار تابه یغمایش ندهم،
 اینجا افتخارم مده تا آنجا رسوایم ننمائی،
 برکات بیکران و جاودانی را در ازاء این دوروزه عمر از من نخواه
 جلال بی پایان را با این زمان مختصر اندازه مگیر •
 حیات پاک و معصومیت را به گرو این دره درد و سوگواری مسپار،
 فروغ وصف ناپذیرت را با این تیرگی ظلمانی تعویض مکن،
 لگام افکارم را از دست مده تا در گمراهی گام ننهم،
 گذرگاه این زندگی خاکیم را سر حدی از برای آرامش روحم مشمار •
 دره شعورم را در تیرگی سایهها مستور مساز
 تادر آخرت رسوا نگردم •
 خداوندا: اگر اعمال شرارت بارم را انباشته سازی زنده خواهم مرد،
 وگر توشه قلبم سازی بی شعله ای خواهم سوخت،
 اگر اعمال نامشروعم را بر محك زنی بی حضور بردرگاهت تحلیل خواهم
 رفت •
 و اگر گناهانم را به همراه من پرورش دهی
 از آنها فرسوده، تباه خواهم گشت •





گفتار هفتاد و نهم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

خداوندا ، ای خدای رحیم و عدالت پرور ،

ای خدای راستین و بنده‌نواز ،

مرا بخاطر آور ،

بر طبع همواره خطاکارم نظر افکن ،

جوشش خونم را که در بستر رگهایم بهر سوی روان است در نظر آور .

همچون طبيبي بمن نزديك شو ، زيرا
 ۶۴ (همچنانکه تو خود بدان شهادت داده‌ای)
 من انسانی مبتلای جهل و نقصانم .
 ای که بوجود نامده بر تو عیان است ،
 ای تنها برای بطلان و تیرگی ،
 شاید جایز تر آن که من نیز در زمره خطاکرانی بشمار آیم
 که انسان واربه بیراهه رفتند
 و با وجود زمینی و میرای خویش
 به شکستی مضاعف تن در دادند
 تا حقیقت سخت خدشه نپذیرد .
 و تو خود برآستی آگاهی
 که بشر را ذاتی شریر است
 و شرارتهای ماریشه در طبیعت مادرند
 و افکار ما تغییر ناپذیرند
 چنانکه حکیمی بزرگ از پیشینیان فرموده است .

ب

شدت رنجهایی را که در انتظار منند
 تا فرزند دوزخم را آذین مرگی جاودانه سازند ، تعدیل کن .
 دیون شرم‌آورم را که محفوظند ، تا بروز رستخیز

بقصد نکوهش من آشکار گردند ، پاك كن .

۶۵

هم اينك تنبيه آشتی دهندهات را بر من ارزانی دار

تا مجازاتهای سهمگین تر و تحمل ناپذیر تر آینده را تصور ننمایم

و بجای ندامت حیات بخش دچار تحیر و تردید یاس آور نگردم .

دادگاهی سهمگین ، حاکمی دادگر ،

سرزنشی سخت ، شرمی وحشتناک ،

بحرانی عظیم ، هولی یاس آمیز ،

لرزشی مدام ، ضجه ای بی تسکین ،

تباه گشتنی بی علاج ،

و نفرین هول انگیز کلام خداوندیت ،

و دریغ مهتر

و قطع ترحمت ،

و آنزمانی است که آسمان همچون طوماری درهم خواهد پیچید

و لایمهای سخت زمین همچون دریائی توفانی موج خواهد زد ،

امواج بگونه ای برگشت ناپذیر از یکدیگر خواهند گریخت ،

آنگاه با یورشی متقابل سینه بر سینه کوبیده در جای خواهند ماند .

ارکان این توده خاکی با تمامی وسعت و صلابتش بلرزه خواهند افتاد ،

کوهها از غرش سهمگین اغماق فرو خواهند رفت ،

و عناصر مخره ها و تمامی موجودات شعله ورگشته ، ذوب خواهند شد .

آسمان دگرگونه گشته ، چهره‌ای ابدی خواهدیافت ،
 و موجودات با تمامی عناصر خویش تغییر یافته نقشی نخواهند پذیرفت .
 اعمال نهان عیان خواهند گشت ،
 شهوات مخفی آشکار خواهند شد ،
 و تمامی کردار ها و پندارهایمان بر صفحه تن نقش خواهند بست ،
 سلطان آسمانی بر بارگاه خواهد نشست
 و حکم کیفر را در دست خواهد داشت .
 پسوا یرمن ، هفتبار وای بر تیره بختی مضاعفم
 که نمایانگر ارقام نامتناهی است .
 و توای روح رقتبار من ،
 در آن روز مهیب و پرخطر چه خواهی کرد ؟
 که یادش خود سهمگین تراز دیدار آن است ،
 ۶۶ و عاموس نبی با وحشت و التهایی چنان تصویر کرده است
 که گوئی از چنگال شیر میگریزی و خرسی راه بر تو می بندد .
 از خرس گریخته به خانه میشوی ، دست بردیوار مینهی
 و ناگاه ماری ترا نیش میزند ، ۶۷
 و آنگاه بر خشونت تصاویر افزوده میگوید ،
 " روز بزرگ خداوند بر راستی ظلمانی است ،
 روزی تیره‌وتار ، روزی ابری و مه‌آلوده " ۶۸



گفتار هشتم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

و اینک از قعر این همه نومیدی و د لشکستگی و وحشت
از خشم سهمگین الهی،
باروحی هراسیده و غمگین،
روسوی تو میاورم ای مریم مقدس،
ای فرشته برخاسته از میان انسانها،
ای کروی مجسم،
ای بانوی آسمانها،
ای هوای پاک،

ای نور بی آ لایش ،

ای ستاره صبح در اوج افق،

ای والاتراز خانه قربناپذیر مقدسان،

ای میعاد گاه سعادت‌های ابدی،

ای بهشت زنده،

ای درخت حیات جاودانی که ازهر سوباشمشیری آتشین محافظت گشته‌ای

ای که از جانب‌خداى تعالى تقویت و حمایت گشته‌ای،

باروح القدس که بر تو نازل گشته است مزین و مظهر شده

و همچون خیمه‌ای آراسته ای

تافرزند مقدست در تو ببار آید .

یگانه فرزند خداوند نخستین زاده‌توست

که با تولدش فرزند تو با خلقت خویش خدای توبود .

تو در پاکی بی آ لایش خویش پرمهری،

در عصمت بی غبار خویش رثوف و بندضوازی،

پس این‌شنای استغاثه آمیزم را پذیرا شو و با ستایش‌های پیشینم بیامیز

و آنرا همچون دعای خویش به خداوند تقدیم دار .

نوحه‌های پرسوزم را با دعا‌های پر سرور خویش در هم آمیز،

ای نهال متبرک میوه زندگی،

تادر پناه تو ، ای مادر مقدس ، یاری و نیکوکاری یافته،

تنها از برای یگانه فرزند و خداوندت زندگی کنم .



گفتار هشتاد و دوم

از اعماق دل سخن با خدا

و

ای خدای رحیــــــــــــم،

و افسین روز عمر کوتاهم را چنان ناگهان و نابهنگام فرا مرسان

تا گذرگاه ناتمام زندگی را بی توشه و تهی دست ترك نگویم،

به گاه تشنگی جامی از تلخی به من نزدیک مکن،

درهای خیر را بر من مبنده ، ای درد آشنا ،

چنان مخواه که مرگ شبانه همچون راهزنی از نهانگاه

ناگهان را بر من ببندد.

و تب سوزان دريك لحظه غفلت ، ریشه‌هایم را

از هم گسسته بخشکاند،

بگذار رنجهای گناه در درونم ذوب گردند

و سیلابهای تند زندگی مرادر خویش نبلعند ،

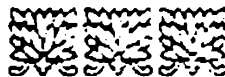
آسایشم را بمرگد و خوابم را به انهدام

و غنودنم را به تباهی مبدل ساز .

بگذار تا پایان کار نابهنگام بر من نتازد

و نفس آخرینم که روی بسوی آسمان دارد

مطرود و مردود بسوی زمین بازنگردد .





گفتار هشتاد و سوم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

خداوندا ،

حقارت مرا بنگر و بزرگی خویش را بخاطر آور
و آنگاه که برای معاندین خویش از تو نیکی طلب کنم

تو نیز از برای آنان که منفور تواند

معجزاتی وصف ناپذیر شایسته عظمت خویش بنما .

آنان که مرابه نیش خود میازارند نابودشان مکن ، بلکه اصلاح و

ارشاد شان کن

خصال هرزه زمینی را از وجودشان ریشه کن ساخته

تقوی را درمن و آنان استوار ساز .

چراکه تو همه نور و امیدو من همه ظلمت ظلال .

تو تجلیل گشته به نیکی و حقیقتی و من همه بیهودگی و شرارتم .

تو فرمانروای زمین و آسمانی

و من حتی بر نفس و روح خویش مسلط نیستم .

تو در عظمت خویش از درد و نیاز مبرائی

و من زنجیر وحشت و رنجم .

تو از تمامی شهوات زمینی پاکی

و من خاکی حقیر و گلی نفرت انگیزم .

تو در رفعت بی انتهای خویش جاویدی

و من پیوسته محکوم به فنایم .

از ننگد و تیرگی در تو اثری نیست ،

امامن که امانت خویش را نگاه نداشتم تیره و ننگینم .

خداوندا ، مرا از زندان خویشتن بدر آور ، از بند رهاساز ، زنجیرهایم

را بگسل .

از خفقان نجاتم ده ، از بحران رهایم کن ، قفس آهنینم را در هم شکن ،

از حصر و باروری تردیدهایم برهان،
 غمهایم را تسکین ده و رنجهایم را آرامش ببخشای:
 اندوهم را پراکنده ساز، نگرانی هایم را آسایش بخش ،
 زاری هایم را دلداری ده ، ناله هایم را شفاکن،
 و شیون و نوحه هایم را تسکین ده .
 ای خدای رحمت وای بخشنده حلاوت،
 مرا که به بهای خون وجود توانایت نجات یافته ام
 از نظر دور مدار و بیهوده به نیستی ام مسپار .
 و هم اکنون که بدین بیماری پرخطر مبتلا گشته ،
 به سرحد مرگ نزدیک گشته ام برپایم دار .

ج

سالهایم تهی برهم انباشته گشتند
 چراکه از زهدان مادر همچون خاری بیثمر بردشت گناه روئیدم .
 اما تو مرا نیشی گزنده مباش ،
 چنانکه از برای قوم یهود ا و یا از برای فرزند افرایم بودی .^{۷۰}
 چگونه خود را صحرائی نفرت انگیز نام نهم
 آنگاه که از خارهای گناه مستور گشته ،

بجای بذری نیکو در درون روحم علفهای گزنده و زهر آگین مدهوش کننده

رویاندم.

و چگونه میتوانم میوه زندگی برگیرم.

آنگاه که بنا برگفته هوشع بذر عدالت نکاشتم.

خداوندا ، بنا بر گفته پیامبر به قوم اسرائیل

من عصمت و روح خویش را از کف نهادم

و تنها تو قادری آنرا بمن بازگردانی.

ملتهب از طبع شهوت پرست یهودا ،

۷۱

بستر اراده‌ام را مشتاقانه بر عشاق دیو سیرت گشودم

اماتو قادری دگر باره آنرا برجینی و مرا به فراست بازخوانی.

۷۲

اگر آمیزشی جسمی با پیامبر زن زاینده را پاک و معصوم گردانید

پس آمیزش روحانی من با توای رهائی بخش مرا دوچندان تطهیر

خواهد کرد.

اگر این خورشید بی‌جان که تو آنرا خادم زمین آفریده‌ای مردابهارا

میخشکاند

و میوه‌های کال را شکر بار میسازد

پس تو که آفریننده تمامی موجوداتی ،

قادری که لجن نفرت‌انگیز شرارت و چرك انباشته گناهان کثیفم را

محو و نابود گردانی.

هم از اینروست که در آغاز سخن از تو برای آنان که بامن سر کدورت دارند

طلب رحمت نمودم.

تاتو، ای رحمت متبرک وجود مطرود و وزیانبار و محکوم به فنا را

از نظر عامه نواز خویش دور نداری.

پس به تن و جان پرگناه من زندگی عطا فرما

تا پیوسته در اشتیاق ذات تو باشم.

نیکخواهی از برای نیکان در طبیعت هر موجودی است،

و هراسانی بی تردید قادربه انجام این فرمان توست.

اما رحمت به دشمنان همانندی با توست

هم از اینروست که من نیکخواهی از برای دشمنانم را

بر دوستان خویش برتر شمردم.

۵

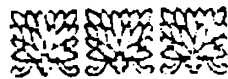
برده قحطی زده ام را توای ضامن رفعت و رستگاری،

و توای بخشنده گنجینه‌های نقصان ناپذیر،

با عنایات و کلام آسمانی توست که ما غناء می‌یابیم،^{۷۳}

تا گنج‌هایت را بامید پادشاهای آسمانی در میان همگان قسمت کنیم.

خداوندا ، مرا مكاني در سواحل آبهاي آرام ارزاني دار^{۷۴}
 و به يقيني تزلزل ناپذير و بي تشويش مستحکم دار .
 وجودم را ، اي تبارك ، به اميدي نامشكوك قوام بخش
 روح سرگردانم را در پناه دست تيمار گر خويش آرامشي ابدی ده .
 درمانده ام را پناهگاہی پرفروغ ،
 رنجيده ام را سعادتى بزرگ
 نااميدم را مدد زندگى
 مطرودم را يارى مطمئن
 و به هزيمت رفته ام را صعودى بي لغزش عطا فرما .





گفتار هشتاد و پنجم

از اعماق دل سخن با خدا

الف

خداوند ،

از آنجاکه تو بیداری پر نشاط ، مارا (بدون ایمان) خواب میانگاری
و سکوت و خمودگی محض را بهمراه ایمان راستین بیداری می‌شماری
پس به استغاثه های نوحه آمیزم گوش فراده .

مرا در آفرینش کتابی که با حکمت تو آغاز نمودم توفیق عطا فرما .
و در این کار رهبنانی ، نیکو و تهور آمیز توانائی ببخشی .

در ضعف و سستی مرا مدد کار باش .

و آغاز این کار مشکل را آسان ساز .

ای قادر متعال .

این اقدام مرا رونق ده و انجام آنرا سرعت بخش

مرا باشادی به پایان کار خویش نزدیک کن

و به آرزوی خود نائل گردان
 مرا در این رهگذر همراه باش
 و با پروازی پرشکوه بسوی خیر مرا رهنمون باش.
 به هنگام خطر در کناح من باش
 به گاه دلتنگی آوایت را به گوش من برسان
 در لحظه سقوط بادست خویش نجاتم ده .
 و در هنگام نومیدی با انگشت خویش مددکارم باش
 سخت ترین موانع را هموار کن،
 با ارسال فرشته‌ات نجاتم ده،
 مرا به قدرت کلام مزین‌دار،
 آنگاه که در بارگاه تودر برابر جمع حضور مییابم
 و در هنگام آزمون مرا دانش عطا فرما .
 با ابرهای اراده‌ات معجزه آسا بر من سایه افکن
 با صلیب چوبینت این دریای طوفانی را آرام کن،
 و امواجش را که تصویری از زندگی خاکی من است
 بفرمان خویش مهار کن
 زیرا ای رحیم ، اگر اراده نمائی امواج دریا سخت‌تر از صخره‌ها خواهند
 شد،
 اما اگر ما را از نظر دور داری حتی خشکی نیز به تزلزل
 از زیر پایمان خواهد گریخت .



گفتار هشتاد و ششم

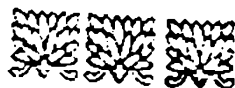
از اعماق دل سخن با خدا

الف

ای خدای تبارک و بخشنده ،
با آنها و فغانهای دردآلودی که
من آنان را در تمثیلات گونه‌گون به نظم آورده‌ام
بر تمامی ارواح ، رحمت آور ،
و پیش از همه بر آنان که امید حیات و رستگاری از کف نهاده‌اند ،
آنان که بدون آمادگی به خواب ابدی فرو رفتند
و آنان که چراغشان از کاهش روغن خاموش گشت .

پس ای خدای مهربان،
 باتمنای من آنان را بهیادآور و مراتتاید کن،
 چرا که تواز برای عظمت معجزه سهمگین خویش
 وجود ما را از عناصر متضاد سرشتی،
 سنگین و سبک، سرد و آتشین.
 و برماست تا با حفظ تعادل و توازنی کامل میان اضداد،
 عادل بشمار آئیم
 و به تقوای این قانون
 بکمک عنصر بالنده اوج گیریم،
 اما هرگز فروتنی جسم خاکی خویش را از نظر دور نداریم
 تا تاج مبارزه نصیبمان گردد.
 اما ما از قانون این تعهد سر پیچیدیم
 و با عنصر خاکی خویش همچون حیوانی در سرایشی غبارآلود در غلتیده
 با خاک در آمیختیم.
 و یکی با ابتلای خویش دیگری با قضاوت خود،
 و آندیگر با شکم بارگی بی لگام خویش
 همچون درنده‌ای سیری ناپذیر
 همواره در بند طبیعت خویش هستیم،
 و اینچنین است که گاه عنصری از اضداد با جهشی بی مهار

و خیزشی بی لگام متمردهانه از جای بدر میرود.
 اگر درتب عشق تو میسوزم و در برقی از آتشت که دردرون ماست
 ازدگر سوی سرمائی از درون برآتش میتازد و راه خیر را مسدود میسازد،
 اگر با عنصر هوا همچون فرشتگان بسوی توبه پرواز درآئیم.
 سنگینی فشرده وجود خاکی مان ، این عنصر نخستین،
 مارا بزیر کشیده مانع میشود.





گفتار هشتاد و هفتم

از اعماق دل سخن با خدا

ج

خداوندا ، آنگاه که من که سزاوار مرگم
به رهبری مقام و لایت به سن کهولت پا مینهم
مرا در سستی و ناتوانی خویش رهامکن
و سپیدی گیسوانم را تحقیر منما
واژگون گشته را دگر بار واژگون مساز
خمیده را خوار مکنه
سر فرود آورده را بزیر مکش
چراغ خاموش شده را به توفان مسپار
وحشت زده را بی پناه ، سرمازده را عریان ،
رنج دیده را بی درمان و بام ویرانه را بی سرپرست مگذار ،

تصویر فرسوده را بی حرمت ، دسمه را متعفن،
 پرتو عنایات ترا بی فروغ و پیری مرا حقیر مکن،
 کشتی روحم را بتوفان مسپار •
 بلندی امیدم را نقصان مده •
 طناب گذرگاهم را قطع مکن •
 شعورم را زایل مساز
 و ساختار وجودم را ازهم میپاش
 بالهای پروازم را پر کنده ،
 جمال پر نشاطم را کریه
 و پرتو آتشم را خاموش مساز،
 بگذار دریچه چشمانم مسدود
 و نور دیدگانم را زایل شود
 و تصویر ناطقم نگونسار نگردد •
 ای خدای رحیم،
 هم اکنون که دست استغاثه بسوی تو و تمامی مقدسات برافراشته ام،
 بصدایم گوش فراده،
 تا در دیرگاه مرا بفراموشی نسپاری •
 این توستی که بنا بر سراینده مزامیر مرا رهنمون گشته نجات بخشیدی •
 پس مرا از چنگد این شکها و شبهات نیز رها کن،
 که از آنان بسختی درهراسم •



گفتار هشتاد و هشتم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

خداوندا ،

نظم اینزاری‌های جگرسوز مرا بپذیر

و این هدیه ناطقم را همچون قربانی بی‌خون ببوی

کلمات این صحیفه مرثیه را مطهر و متبرک دار

و بسان یادبودی ابدی در زمره کارهای گزیده‌و

مقبول و مستند به مهر خویش ممهور نما .

بگذار این کتاب پیوسته در نظرت باشد و در گوشت طنین افکند .

بر لبان برگزیده‌گانت جاری شود

بازبان فرشتگانت سخن گوید .

در برابر جایگاهت گسترده شود ،

و در تالار مقدست اهدا ، گردد .

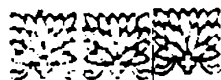
در معبد نامت چون کندر دود شود

و بر مهرباب شکوهت عطر بیفشانند •
 تا ابد در گنجینه‌ات محفوظ ماند،
 و در میان اموات نگاهداری شود •
 بگذار آوازه اش بگوش تمامی اقوام رسد •
 و در نزد ملل دنیا موعظه شود،
 بر درهای شعورشان ثبت گردد •
 و بر درگاه احساساتشان درج شود •
 و همچون موجودی زنده گناهان مرا اعتراف کرده باز گوید
 و من آنگاه گرچه همچون موجودی میرابه عدم خواهم پیوست،
 اما با جاودانگی این کتاب حیاتی ابدی خواهم یافت •
 خداوندا، بگذار با اراده تو این کتاب از تحریف مصون مانده
 پیوسته به قضاوت گناهان من قیام کند،
 و همچون حاکمی خستگی ناپذیر، نکوهشگری سخت گیر،
 توبیخ کننده‌ای بی پروا، ملامت گری بی ترحم،
 مذمت کننده‌ای بی اغماض، استهزاگری بی عاطفه
 پرده‌داری نامهربان، شکنجه‌گری گریز ناپذیر،
 دژخیمی رشوه ناپذیر، افشاگری بی دریغ
 بر ملاکننده‌ای سنگدل، معترضی عالمگیر،
 با شیپوری پرطنین مدام و بی وقفه گناهانم را اعتراف نماید •

سراپا مسلح به سلاحهای دهشتزای ،
 چه انواع معصیت‌های کریه و نفرت برانگیز
 وجه آثار بیماری‌های فرساینده و مرگبار را
 متوقف ساز ، ریشه کن کن ، ویران و نابود کن ،
 تادور^۱ دست‌های بیحد و وکران تعقیبشان کن .
 و به نیستی و نابود یشان بسپار .
 آنگاه علامت صلیب را که مفهوم حیات است
 بسان یادبودی جاودانه برپای دار
 تا موجب رستگاری من گردد که به تو پناه آورده‌ام .
 بگذار با تدبیر راستین و شکست ناپذیرت ،
 دسیسه‌های پنهان شیطانی بر ملا گردند ،
 نیرنگها خنثی ، و سوسه‌ها نابود ،
 دام‌های پنهان رسوا ، طعمه‌های شکار عیان
 تله‌های حيله‌گر هویدا ، و تورهای مستتر زایل گردند ،
 بگذار گیاهان هرز خاکستر شوند ،
 بدگویان مستبد نفرین گردند ،
 طوق فریب صیاد که در کمین شکار خویش است بگسلد ،
 دروغ‌سخن چینان آشکار شود ،
 سلاح تهمت زنان بی‌اثر گردد ،

شمشیر مرگ گستران برزمین افتد،
 ساز و برگ توطئه گران نابود گردد،
 طناب دژخیمان گسسته شود،
 نقاب متظاهران دریده گردد،
 یورش وحشیانه گستاخان درهم شکند،
 تار عنکبوتان پاره گردد،
 گروه راهزنان ازهم بپاشد،
 دسته بربران تارومار شود،
 دژ یاغیان ویران گردد،
 جهش رعد آسای متجاسران منع گردد،
 باران وسوسه گر پراکنده گردد،
 برف منافق ذوب و تبخیر گردد،
 شاخهای متکبران شکسته شود،
 نیزه پرچمهای بتهای دروغین چند پاره گردد،
 غرور بی پروایان خرد گردد،
 سپاه ستیزه جویان به هزیمت گراید،
 وحدت سپاهیان مرئی و نامرئی بلیعال ازهم بپاشد،
 و آنان که از راهی یگانه هجوم آورده اند،
 بهنگام گریز کففت راه تردید سرگردان شوند،
 ۷۵

و در چاهی که از برای من آماده ساخته اند سرنگون گردند •
 زمستانهای سخت و طولانی سپری شوند،
 پیوند اتحاد راهزنان سخت کوش بگسلد،
 بوسه متملقان بر پیشانیم نفرت ز ابا شد،
 تیراندازی سرکوبگران قطع گردد،
 کشتی متقلبان غرق شود،
 و دندان گزندگان از ریشه و بن برکنده گردد •





گفتار نود و یکم

از اعماق دل سخن با خدا

ب

اینک در میانه این سکوت شبانگاهی
با سرانگشتان خویش نشان صلیب را ترسیم میکنم،
تو ای چشم جهانتاب
که هیچگاه بظلمت جهل مستور نمیگردی،
و جاودانه در بیکران فروغ وصال ناپذیر خویش آرمیده‌ای،
ای قادر متعال
این بنده ماتم زده را که ثناگوی توست
در پناه بالهای توانای خویش گیر

و از هجوم کابوسهای تار و برآشفته‌رهائی‌بخش،
چشم دلم را از پلیدیها بستر،
به‌فیاضی درخت حیانت مراد رقبال این اوهام غمانگیز
توان واستقامت عطا فرما .

چهارسوی کاشانه‌ام را بخون مقدس خویش متبرک دار،
آستان‌خانه‌ام را با قطرات حیات بخش پهلویت منقش ساز
بگذار شکل صلیب نگهبان بام من باشد
بگذار این نشان رنجهای رهائی‌بخش
در دیدگان به آسمان دوخته‌ام جاودانه نقش بندد
این اسباب شکنجه‌ات سردرخانه‌ام را مزین سازد،
و امیدها و ایمانم بر شاخسار درخت تبارکت بیاویزد.
وبا تمامی اینها، پرودگارا، دژخیمارواح را در مهار آور
تامدافع‌روشنائی آزادانه پای درخانه‌ام نهاد .
از با ر دیونم بگناه و از دردهای بیان‌ناپذیرم،
چه اینک افتاده در بستره غرق در سکوت افکار خویش،
ثمرات تلخ‌نومیدی‌ام را می‌چشم،
و تمامی اعمال شرارت‌بار خویش را در برابر تو اعتراف می‌کنم،
ای خدای آگاه بر همه چیز .

ج

پروردگارا ، مرا خسته از این رنج بی پایان ، آرام و قرار عطا فرما ،
 روح ره گم کرده ام را از تردید و تحیر بدر آر ،
 تلخکامی ها را بهمراه غمها ،
 نوحه ها را بهمراه رنجها ،
 تشویشها را بهمراه تیره روزیها ،
 سقوطها را بهمراه نالهها ،
 دلشکستگی ها را بهمراه سرگردانی ها ،
 خمودگی ها را بهمراه گنجی ها ،
 مستی ها را بهمراه حماقتها ،
 جنون زدگی را بهمراه خیالبافیها ،
 از من دور کن ،
 مگذار که آتش عشق در قلبم بسردی گراید
 و تب سوزان شهوت افزایش یابد .
 مرا در سستی غمبار تردیدهای خویش مددکار باش
 بابازوی نیکوکار و فیاض خویش ،
 بادست شفا دهنده ات و بانگشت زندگی بخش ،
 با جلال پرفروغت ، با جاودانگی لایزال

با چهره پرسرورت ، باذات پرستیدنی وجودت ،
 وبارفعت شایان سجودت
 این‌ناله‌های خفقان‌زا و هلاکت باررا پایان‌ده
 ابتکاراتجدید شیطان‌را و دسیسه‌های قدیم‌مفت‌ری‌را ،
 تحریکات مرگ‌آفرینان بیگانه باخدارا ،
 تخیلات مغشوش وناشایست‌جانیان‌مدام‌در کمین‌را ،
 توطئه‌های دیوانه‌وار دیو‌بدسگال‌را ،
 ونفس‌های‌تبدار و اغواگر‌ساحران‌را محو و نابود‌گردان ،
 ومرا در این‌آسایشگاه مرگ
 از افکار‌نهان وخطاهای‌نوین‌وناشناخته ،
 از بزرگترین‌گناهان‌وازکوچکترین‌لغزشها ،
 و از بطالت‌های‌خیال‌انگیز و معصیت‌زا درامان‌دار
 مراکه‌بهبزرگی‌تو‌پناه‌آورده‌ام ،
 روح‌رابی‌خطر و تنم‌رابی‌آلایش‌دار ،
 وازدم‌سوزان‌سموم ، از تموج‌سیلابها ،
 ازضربت‌توفانها " دوران‌گردبادها
 واز حمله‌درندگان‌درامان‌دار
 و آنگاه‌که‌چشم‌از‌جهان‌فرو‌می‌بینم‌مگذار‌تادیده‌ام‌تارگردد
 بلکه‌باوجاهتی‌مسرور و پرنشاط ،

بهمراه تو " ای عیسی مسیح بانور ابدی ات منور گردد .
 باکلام خویش خوابگاهم را از مکرها، از تخیلات موهوم
 از خاطرات نفرتزا، از افکار محارب، از جنونهای جنایتبار،
 از بی فضلی های خیانتبار و از نفاقهای خدا ستیز بستر .
 با سپاهیان آسمانیت با دولتها و حکومتها،
 نیرومندان شکست ناپذیرت، خدمتگزاران پاکت، و حدانیت مقدست،
 رسولانت با انجیل بشارتشان و پیامبرانت بالوحه های عهدشان،
 وبا سعادت مندان با عبادتشان که در واپسین روز حیات تقدیم تو کردند،
 مرا پاس دار .

۷۶

تابا هراس اندوهباری که پسندیده‌توست بخواب اندر شوم
 وبا فضائل تو بیدار گردم .
 بانومیدی بخواب روم
 وباروحی مسرور برخیزم .
 باگناه به بستر روم
 وپاك و معصوم بدر آیم .

پایان

توضیحات متن

(۱. گرمانیک)

| | |
|----------|----------------------------|
| ۱۵/۱ | ۱ - صحیفه اشعیا |
| ۷/۷۲ | ۲ - زبور داود |
| ۱۷/۶ | ۳ کتاب دوم سموئیل |
| ۴-۲/۳ | ۴ یوئیل |
| ۹/۵۱ | ۵ صحیفه ارمیا |
| ۱۱/۳ | ۶ صحیفه ارمیا |
| ۴-۲۳/۱۱ | ۷ انجیل متی |
| ۹/۷ | ۸ صحیفه هوشع |
| ۹/۷ | ۹ صحیفه هوشع |
| ۶/۳۰ | ۱۰ اشعیا |
| ۵/۵۹ | ۱۱ اشعیا |
| ۴۶-۳۵/۵۴ | ۱۲ مقایسه شود با سفر لایان |
| ۲۵-۲۴/۲۵ | ۱۳ - انجیل متی |
| ۲۲-۲۱/۲ | ۱۴ صحیفه نبی |
| ۲۱/۲ | ۱۵ - صحیفه هوشع |

- ۱۶- صحیفه اشعیان نبی ۱۷/۶۰
- ۱۷- کتاب اول شموئیل نبی ۱۶/۲۶
- ۱۸- کتاب جامعه سلیمان ۸/۸
- ۱۹- کتاب ایوب ۳-۲/۳
- ۲۰- سفر پیدایش ۷/۲
- ۲۱- اشاره به چشیدن خون و تن مسیح در آخرین
شام است.
- ۲۲- انجیل متی ۱۲/۲۵
- ۲۳- کتاب امثال سلیمان ۱۷/۱۸
- ۲۴- صحیفه حزقیال نبی ۲۴/۱۵
- ۲۵- انجیل لوقا ۴۳/۷
- ۲۶- کنایه از آسمان است که بگمان قدما
به قبائی زربفت تشبیه شده است.
- ۲۷- انجیل یوحنا ۳/۱۲
- ۲۸- انجیل مرقس ۳۴-۳۳/۷
- ۲۹- ایلغازر
- ۳۰- لوقا ۱۱/۷
- ۳۱- مرقس ۲/۵
- ۳۲- صحیفه اشعیاء نبی ۹/۲۹

- ۲۳- " ارمیاء ۱۶-۱۵/۲۵
- ۲۴- صحیفه هوشع ۱۱/۷
- ۲۵- صحیفه ارمیاء ۷/۶
- ۲۶- " " ۱۱/۳۰
- ۲۷- صحیفه زکریا نبی ۳ - ۱/۳
- ۲۸- انجیل لوقا ۶۲/۹
- ۲۹- سفر اعداد ۲۲-۱۶/۵
- ۴۰- منظور فلز تیرهایی است که در تن
انسان می ماند و چرك می کند.
- ۴۱- سفر لاویان باب ۱۳
- ۴۲- انجیل متی ۲۴/۱۸
- ۴۳- منظور گناهایی است که از چهار
جهت انسان را احاطه کرده است.
- ۴۴- کتاب امثال سلیمان ۱۶/۱۲
- ۴۵- صحیفه اشعیا نبی ۱۳/۲۹
- ۴۶- " " ۱/۱۱
- ۴۷- انجیل متی ۱۵/۵
- ۴۸- صحیفه حزقیال نبی ۴/۹
- ۴۹- " " " ۳۱/۱۶

- ۵۰- انجیل متی ۱۳/۲۴-۲۸، ۳۷، ۳۹-۳۹
- ۵۱- صحیفه ارمیا، بنی ۱۲/۸
- ۵۲- " اشعیا، نبی ۱۳/۱۹
- ۵۳- کتاب ایوب ۳/۳
- ۵۵- انجیل متی ۸/۲۵
- ۵۶- " " ۱۱/۲۲، ۳/۲۵، ۱۰
- ۶۰- انجیل متی ۲۰/۱۲
- ۶۱- " لوقا ۱۶/۲۵
- ۶۲- " " ۱۷/۱۰
- ۶۳- انجیل لوقا ۱۵/۲۲
- ۶۴- سفر پیدایش ۸/۲۱
- ۶۵- صحیفه اشعیا، نبی ۵۳/۵
- ۶۶- صحیفه عاموس نبی
- ۶۷- " " " ۱۹/۵-۲۰
- ۶۸- " صفتیای نبی ۱/۱۵
- ۶۹- سفر پیدایش ۳/۲۴
- ۷۰- صحیفه هوشع نبی ۵/۱۲
- ۷۱- اشعیا، نبی ۵۷/۸
- ۷۲- هوشع نبی باب نخست

١٣/١٩

٧٣- انجیل لوقا

٢/٢٣


٧٤- زبور داود

٧٥- سفر تثنیه

٩/٧

٧٦- قرنطیان دوم





ԳՐԻԳՈՐ
ՆԱՐԵԿԱՑԻ

•
ՄԱՏԵԱՆ
ՈՂԲԵՐԳՈՒԹԵԱՆ
(ՊԱՐՍՍԿԵՐԵՆ)

Թարգմ. ԱԶԱՏ ՄԱԹԵԱՆ

Խմբագիր՝ Է. ԳԵՐՄԱՆԻԿ